



استاد نظری منفرد







حجت الاسلام والمسلمين نظري منفرد

شیدان اللهممید



آدرس: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی
۲۰ متری حضرت ابوالفضل علیه السلام، پلاک ۱۰۳
تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۶
دورنگار: ۰۲۵-۳۲۹۲۳۸۳۷
نشانی اینترنتی: masjedpajoh.ir
masjed.ir

عنوان کتاب: شیدانان سیدالشهداء علیهم السلام

تهیه و نشر: دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد

استاد: نظری منفرد

نوبت چاپ: اول، مرداد ۱۴۰۰

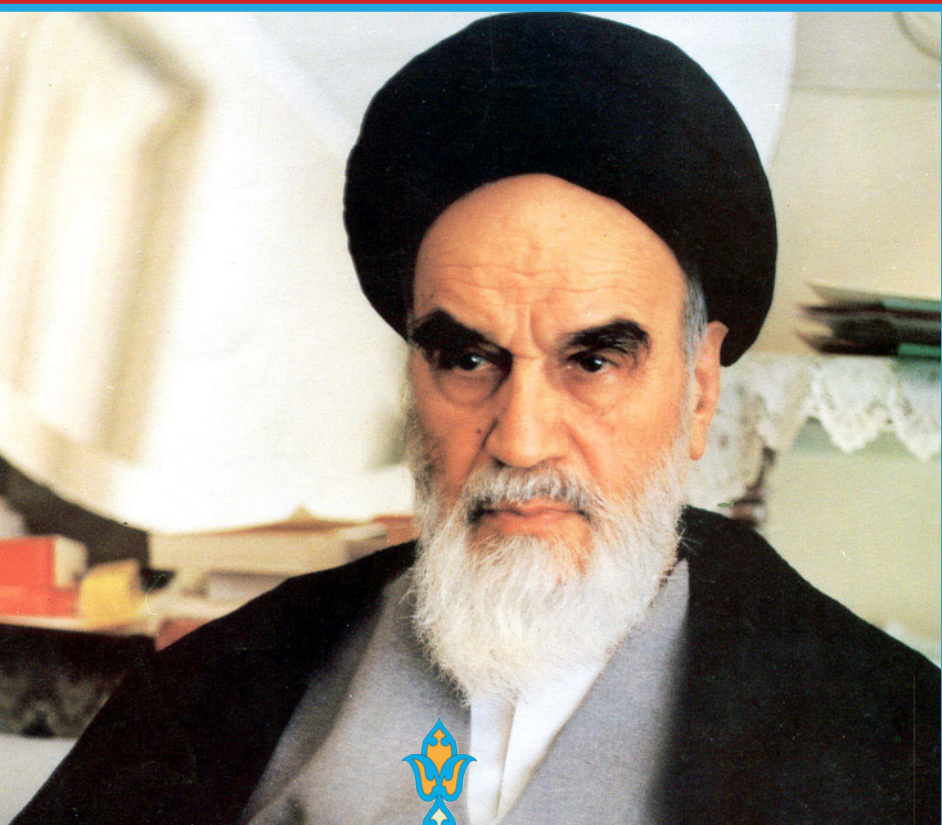
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: فاضل



نسخه دیجیتال

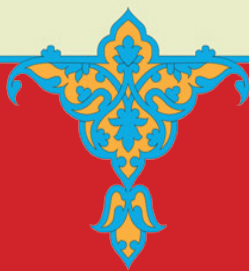




ما هرچه داریم از این محرم است. مجالس تبلیغ ما هم از محرم است، از شهادت سید الشهداء است. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی شد.

در این اجتماعاتی که در محرم و صفر می شود و در سایر اوقات، مبلغین عزیز و علمای اعلام و خطبای معظم باید مسائل روز را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را و تکلیف مردم [را] در یک همپوزمانی که گرفتار این همه دشمن هستیم، معین کنند.

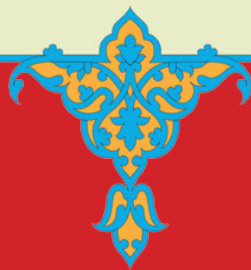
برگرفته از صحیفه امام؛ ج ۱۷، ص ۵۸-۵۹





اسلام را قیام سیدالشهدا حفظ کرده؛ همچنان که در طول زمان، در قرنهای متوالی، این حادثه روزبه روز زنده تر شده. امروز این مراسم از صد سال پیش که تدین مردم به حسب ظاهر، معارضینی مثل معارضین امروز هم نداشت، خیلی گرم تر، گیراتر، پُرشورتر و گسترده تر دارد انجام میگیرد؛ همه‌ی اینها معنا دارد، همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی یک حقایقی و یک جریانی است که به رهبری حسین بن علی (سلام الله علیه) دارد در دنیا پیش میرود؛ و انشاء الله پیش خواهد رفت و کارگشا خواهد بود و گره‌های ملت‌ها را باز خواهد کرد.

دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری ۳۰/ شهریور/ ۱۳۹۶



الْفَتْحُ الْمَسِينُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْمَوَدَّةَ بَيْنَ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَوْ
كَانَ اللَّهُ يَهْتَدِي
لِشَايَئٍ لَّوَدَّعَا
بَيْنَهُمْ سِتْرًا لَمْ
يُبْذَرُوا فِيهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۲۱ پیش گفتار

بخش اول: منبرها

۲۲

مجلس اول: سفیر شجاع و بصیر

۲۸ ماموریت حضرت مسلم علیه السلام

۲۹ سفیر شجاع و بصیر

۳۱ ورود ابن زیاد

۳۳ انسان مومن حيله نمی کند

۳۴ قیام مسلم علیه السلام

مجلس دوم: اقامه عزا تجلی محبت

۳۹ ماه‌های حرام

۴۰ روایت ریان بن شیب

۴۱ چرا یی برگزاری هر ساله عزاداری؟

۴۲ ماهیت مجالس امام حسین علیه السلام

۴۴ تجلی محبت امام حسین علیه السلام

۴۵ حالت امام رضا علیه السلام با شروع ماه محرم

۴۶ مرثیه خوانی در حضور امام صادق علیه السلام

مجلس سوم: مجلس عزاسب احياء قلب

- ۵۲ اجر کسی که برای سید الشهداء علیهم السلام اندوهگین است
- ۵۳ اهمیت برگزاری مجلس عزای امام حسین علیه السلام
- ۵۳ انواع گریه
- ۵۴ گریه معرفت
- ۵۵ گریه خوف
- ۵۵ گریه درد
- ۵۵ گریه فراق
- ۵۶ گریه محبت
- ۵۷ گریه امام سجاد علیه السلام بر مظلومیت سیدالشهداء علیه السلام
- ۵۸ امام نار و امام نور

مجلس چهارم: آزاد مردان نینوا

- ۶۳ علم غیب امامان علیهم السلام
- ۶۵ نمونه علم امام علیه السلام
- ۶۶ بزرگواری امام علیه السلام با سپاه دشمن
- ۶۷ اولین برخورد با حر
- ۶۹ حر میان بهشت و آتش

مجلس پنجم: بذل جان

- ۷۵ سخن حکیمانه سیدالشهدا علیه السلام پیرامون موت
- ۷۶ امیران سخن
- ۷۶ تشبیه موت در کلام سیدالشهدا علیه السلام
- ۷۸ کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مرگ

- ۸۰ آگاهی امام به شهادتشان
- ۸۲ آگاه بودن به شهادت
- ۸۳ مقام رضا
- ۸۴ بذل جان
- ۸۵ حجت ظاهر و حجت باطن

مجلس ششم: دل‌بستگی به دنیا در کلام امام حسین علیه السلام

- ۹۱ مهار نفس با عقل
- ۹۲ لذت گرایی و عواقب دنیوی آن
- ۹۴ دنیا‌گریزی امیرالمومنین علیه السلام
- ۹۵ ناکامی بندگان دنیا
- ۹۸ کلام نورانی امام حسین علیه السلام

مجلس هفتم: امام نور امام نار

- ۱۰۵ روزی که حضرت عباس علیه السلام سقا نام گرفت
- ۱۰۷ امام نور و امام نار
- ۱۰۸ بستن آب و نفرین امام
- ۱۱۰ گناه نابخشودنی

مجلس هشتم: شبیه‌ترین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

- ۱۱۷ تمهیدات امام حسین علیه السلام پیش از عزیمت
- ۱۱۸ نامه به اشراف کوفه
- ۱۱۹ سرنوشت نامه امام علیه السلام
- ۱۱۹ دو نفری که نامه امام علیه السلام را علنی کردند
- ۱۲۱ تغییر بینش کوفیان

مجلس نهم: تاسوعا قمر بنی هاشم علیهم السلام

- ۱۲۷ شرح روایت امام صادق علیه السلام
- ۱۲۸ نامه عمر بن سعد به عیدالله و نتیجه آن
- ۱۲۹ شبهه خویشاوندی حضرت ابوالفضل علیه السلام با شمر
- ۱۳۰ امان نامه حضرت عباس علیه السلام
- ۱۳۰ زینب علیه السلام ام المصائب
- ۱۳۱ مقام حضرت عباس علیه السلام
- ۱۳۲ زهیر و انتخاب راه سعادت
- ۱۳۳ امام علیه السلام الگوی تهجد و عبادت
- ۱۳۴ امام علیه السلام الگوی رشادت همراه با عبادت

مجلس دهم: عاشورا

- ۱۴۱ عظمت مصیبت امام حسین علیه السلام
- ۱۴۲ عظمت خون حسین علیه السلام
- ۱۴۳ آغازگر جنگ
- ۱۴۴ نماز روز عاشورا و رشادت دو تن از صحابه
- ۱۴۵ شهدای پس از شهادت امام علیه السلام

بخش دوم: شهدای کربلا

- ۱۵۱ شهدای کربلا
- ۱۵۱ تعداد شهدای کربلا
- ۱۵۲ آمار تفکیک شده شهیدان کربلا
- ۱۵۲ شهدای بنی هاشم

۱۵۲	شهدای کوفه
۱۵۳	شهدای صحابی رسول خدا ﷺ
۱۵۳	کودکان شهید
۱۵۳	غلامان شهید
۱۵۴	شهدایی که در بین سپاه عمر سعد به کربلا آمدند
۱۵۴	بانوی شهید کربلا:
۱۵۵	شهدایی که مُثله شدند
۱۵۵	شهدایی که امام حسین ﷺ پیاده به بالین آنها رفتند
۱۵۵	پدران شهید و مادران حاضر در کربلا
۱۵۶	فهرست اسامی شهدای کربلا
۱۵۶	شهدای بنی هاشم
۱۵۶	فرزندان امیرالمؤمنین ﷺ
۱۵۶	فرزندان امام حسین ﷺ
۱۵۶	فرزندان امام حسن مجتبیٰ ﷺ
۱۵۶	فرزندان عبدالله بن جعفر طیار
۱۵۷	فرزندان و نوه های عقیل
۱۵۷	شهدای غیربنی هاشم
۱۶۲	برخی از اصحاب شهید امام حسین ﷺ
۱۶۲	ابوالحتوف جعفی
۱۶۲	۱- جزء شهدای کربلا
۱۶۳	۲- در شمار دشمنان امام حسین ﷺ
۱۶۶	ابوثمamah صائدی
۱۶۶	واقعه کربلا
۱۶۷	شهادت
۱۶۹	انس بن حارث کاهلی

- ۱۶۹ پیوستن به امام حسین علیه السلام
- ۱۷۰ در واقعه کربلا
- ۱۷۱ بریر بن خضیر همدانی
- ۱۷۱ با کاروان امام حسین علیه السلام
- ۱۷۲ گفتگو با عمر بن سعد
- ۱۷۳ مجادله با ابو حرب
- ۱۷۵ بریر در صبح عاشورا
- ۱۷۵ سخنرانی برابر کوفیان
- ۱۷۸ رجز خوانی بریر در حین نبرد
- ۱۷۹ شهادت
- ۱۸۰ بشیر بن عمرو حضرمی
- ۱۸۰ شهادت
- ۱۸۱ نام او در زیارت نامه ها
- ۱۸۲ جبلة بن علی شیبانی
- ۱۸۲ در واقعه کربلا
- ۱۸۳ جون بن حوی
- ۱۸۳ شهادت
- ۱۸۵ جوین بن مالک تیمی
- ۱۸۶ حارث بن نبهان
- ۱۸۷ حبيب بن مظاهر
- ۱۸۷ در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۸۷ دوره امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۸۸ دوره امام حسین علیه السلام
- ۱۸۸ در کوفه
- ۱۸۹ در کربلا
- ۱۸۹ در عصر تاسوعا
- ۱۹۰ در شب عاشورا
- ۱۹۰ در روز عاشورا

۱۹۱	رجز حبیب در روز عاشورا
۱۹۲	شهادت
۱۹۲	مدفن
۱۹۳	زیارت نامه
۱۹۴	حجاج بن زید تمیمی سعدی
۱۹۵	حجاج بن مسروق جعفی
۱۹۵	شهادت
۱۹۷	حر بن یزید ریاحی
۱۹۷	نقش حر در واقعه کربلا
۱۹۸	ندایی که حر شنید
۱۹۸	ودر رویی با حسین بن علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۲	توبه حر در روز عاشورا
۲۰۴	موعظه کردن سپاه کوفه
۲۰۵	شهادت
۲۰۶	مرقد حرّ
۲۰۸	حنظله بن اسعد شبامی
۲۱۰	زهیر بن قین بجلی
۲۱۱	سخنان زهیر در ذو حسم
۲۱۲	پیشنهاد جنگ با حر
۲۱۳	روز تاسوعا
۲۱۴	شب عاشورا
۲۱۴	واقعه عاشورا
۲۱۶	شهرت زهیر نزد کوفیان
۲۱۷	دفاع از خیمه‌های امام <small>علیه السلام</small>
۲۱۷	نبرد دو نفره
۲۱۸	محافظت از نمازگزاران ظهر عاشورا
۲۱۸	شهادت زهیر
۲۱۹	دعای امام حسین <small>علیه السلام</small>

۲۱۹	نام زهیر در زیارت شهداء
۲۲۰	سالم بن عمرو
۲۲۰	شهادت در کربلا
۲۲۰	تردیدها
۲۲۲	سالم (غلام عامر بن مسلم)
۲۲۳	سعد بن حارث خزاعی
۲۲۳	در رکاب پسران امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	سعد بن حنظله تمیمی
۲۲۴	شهادت
۲۲۵	سعد (غلام عمرو بن خالد صیداوی)
۲۲۵	شهادت
۲۲۶	سعید بن عبدالله حنفی
۲۲۷	حضور در کربلا
۲۲۷	شهادت
۲۲۹	سلیمان بن رزین
۲۲۹	متن نامه امام حسین <small>علیه السلام</small> به اشراف بصره
۲۳۰	شهادت سلیمان
۲۳۱	سوید بن عمرو
۲۳۲	سیف بن حارث بن سریع همدانی
۲۳۳	شیب بن عبدالله نهشلی
۲۳۴	شوذب
۲۳۴	در واقعه کربلا
۲۳۵	ضرغامه بن مالک تغلبی
۲۳۶	عابس بن ابی شیب شاکری
۲۳۶	شرکت در جنگ صفین
۲۳۶	حمایت عابس از امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۳۷	تحویل نامه مسلم به امام <small>علیه السلام</small>

۲۳۸	همراهی با کاروان امام <small>علیه السلام</small>
۲۳۸	روز عاشورا
۲۳۸	نبرد و شهادت
۲۴۰	زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه
۲۴۱	عامر بن مسلم عبیدی
۲۴۲	عبدالرحمان بن عبدالله ارجبی
۲۴۲	همراهی مسلم در سفر به کوفه
۲۴۳	حضور در کربلا و شهادت
۲۴۳	رجز خوانی
۲۴۴	عبدالرحمن بن عبد رب انصاری
۲۴۴	واقعه کربلا
۲۴۶	عبدالله بن عمیر کلبی
۲۴۶	روز عاشورا
۲۴۷	واکنش همسر
۲۴۷	شهادت
۲۴۷	شهادت همسر
۲۴۸	رجز
۲۴۸	رجز عبدالله بن عمیر کلبی در روز عاشورا
۲۴۹	عبدالله بن یقطر
۲۴۹	سفیر کوفه
۲۵۰	متن نامه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۵۰	ترجمه
۲۵۱	دستگیری عبدالله بن یقطر
۲۵۱	کشف نامه مسلم بن عقیل
۲۵۲	شهادت
۲۵۳	امام حسین <small>علیه السلام</small> و شهادت عبدالله
۲۵۳	شعری از عبدالله
۲۵۵	عمار بن ابی سلامه همدانی

۲۵۶	عمرو بن خالد صیداوی
۲۵۶	شهادت
۲۵۷	عمرو بن ضبیعة
۲۵۸	عمرو بن عبدالله جندعی
۲۵۹	عمرو بن قرظه انصاری
۲۵۹	رجز عمرو بن قرظه هنگام جنگ
۲۵۹	برادر عمرو
۲۶۱	قارب بن عبدالله بن اریقط
۲۶۲	کردوس بن زهیر تغلبی
۲۶۳	مالک بن عبدالله بن سریع همدانی
۲۶۴	مسلم بن عوسجه اسدی
۲۶۴	همراهی با مسلم بن عقیل
۲۶۵	واقعه کربلا
۲۶۵	در شب عاشورا
۲۶۶	در روز عاشورا
۲۶۶	شهادت
۲۶۷	زیارت نامه
۲۶۸	منجح بن سهم
۲۶۹	نافع بن هلال بجلی
۲۶۹	واقعه کربلا
۲۶۹	تجدید بیعت با امام <small>علیه السلام</small>
۲۷۰	آوردن آب
۲۷۰	گفتگوی نافع بن هلال با عمرو بن حجاج
۲۷۱	روز عاشورا
۲۷۲	شهادت
۲۷۲	رجزخوانی
۲۷۴	هانی بن عروه

۲۷۴	زندگی هانی تا ورود مسلم به کوفه
۲۷۵	نقش هانی در قیام مسلم بن عقیل
۲۷۶	دستگیری و شهادت
۲۷۷	واکنش امام حسین <small>علیه السلام</small> به شهادت هانی
۲۷۸	مزار
۲۷۹	وهب بن وهب
۲۷۹	جنگ و شهادت
۲۸۱	یزید بن ثبیط عبدی
۲۸۲	یزید بن زیاد بن مهاصر کندی
۲۸۲	واقعه کربلا
۲۸۴	یزید بن مغفل جعفری
۲۸۴	یار امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۸۴	یار امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۸۵	در زیارت نامه ها
۲۸۷	«نسخه دیجیتال آثار دفتر با موضوع محرم»



پیش گفتار

قال رسول الله ﷺ: **إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ؛**

رسول خدا ﷺ فرمود همانا حسین بن علی علیه السلام در آسمان، مقامی برتر از زمین دارد؛ چرا که در سمت راست عرش الهی درباره او نوشته شده است: چراغ هدایت و کشتی نجات.

ظرفیت نهضت امام حسین علیه السلام در هدایت انسان‌ها و ساختن جامعه آرمانی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی بی بدیل است و بررسی تاریخ کربلا همواره درس‌های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی ارزنده و متنوعی را به امت اسلامی و همه آزادی خواهان راستین ارائه نموده است.

اصلی‌ترین درس جریان‌های عاشورا هشدار نسبت به استحاله دینی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه ارزش‌مدار است که اگر این استحاله صورت پذیرد؛ می‌تواند حتی جامعه نبوی را تنها پس از ۵۰ سال از رحلت حضرتش، به جایی برساند که مردم برای حفظ مطامع دنیوی، امام معصوم خود و فرزند رسول خدا را با نهایت قساوت و در اوج مظلومیت به شهادت برساند و هیچ کسی خم به ابرو نیاورد.

این درس برای جامعه کنونی ما نیز بسیار عبرت آموز است و به ما می‌آموزد تا با بهره‌گیری از عبرت‌های عاشورا از استحاله جامعه انقلابی که نتیجه تغییر ارزش‌ها و سبک زندگی مردم است برحذر باشیم.

از این رو ضروری است با مطالعه دقیق، تحلیل و تبیین هر ساله ابعاد و زوایای قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام و مصائب آن حضرت موجب بصیرت افزایی و مصونیت جامعه از انحراف و ابتلاء به فتنه‌های گوناگون گردیم.

ضمن تشکر از عنایات ویژه استاد گرامی، حضرت حجة الاسلام و المسلمین نظری منفرد دامت برکاته امید است این اثر که با تلاش خالصانه همکاران دفتر تهیه شده است، در تنظیم و ارتقاء محتوای سخنرانی‌های مبلغین و امامان محترم جماعت مفید و مؤثر واقع شود. در بخش اول این مجموعه به ارائه محتوای ده منبر از استاد نظری منفرد پرداخته شده و در بخش دوم، اسامی و شرح حال مختصری از شهدای کربلا ذکر، و در پایان نسخه دیجیتالی آثار دفتر با موضوع فیش‌های محرم جهت استفاده علاقه مندان گنجانده شده است. با استمداد از محضر ولی نعمت‌مان حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف درخواست مینماییم نظر خاص به قلوب و اعمالمان کنند و کیل هایمان را از رزق مادی و معنوی خصوصا نعمت خدمت به مجالس سرور و سالار شهیدان پر نمایند و توفیق عزاداری همراه با حزن و اشک را در ماه محرم الحرام با وجود محدودیت کرونایی عنایت فرمایند؛ تا انشاء الله در زمره فائزین قرار گیریم.

دفتر مطالعات، پژوهشها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد

محرم ۱۴۴۳ هـ ق



کلام رهبری درباره غنای منبر

| بخش اول |



منبرها



باران چہرے کے روشن سما

باران چہرے کے روشن سما

سلاخی اللہ

سلاخی اللہ

سلاخی اللہ

سلاخی اللہ

باران چہرے کے روشن سما

باران چہرے کے روشن سما

مجلس اول

سفير شجاع و بصير



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ
إِحْسَانِهِ وَ نَبِيرِ زُهْرَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ أَمْتِنَانِهِ. ثم الصلاة والسلام علي
سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين
الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة الدائمة علي أعدائهم أجمعين
من الآن الي قيام يوم الدين.

امام حسين عليه السلام: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي وَ
ثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ

از سوم ماه شعبان تا نیمه‌ی ماه رمضان که به حضور حضرت ابا
عبدالله عليه السلام در مکه نامه‌ها فرستاده شد که تعداد نامه‌ها تا دوازده
هزار بوده آن طوری که نوشتند؛ اما ممکن است امضاکنندگان نامه
بیش از این بودند و قاعدتاً هم بیش از این مقدار بودند. چون تعداد
بیعت‌کنندگان با حضرت مسلم بیش از این مقدار بودند. آخرین نفری
که به مکه آمد و نامه‌ی مردم کوفه را خدمت امام حسین عليه السلام آورد
شخصی است به نام سعیدبن عبدالله حنفی، ایشان پیرمردی است بالغ
برهشتاد و چند سال از عمرش گذشته و وقتی نامه‌ی مردم کوفه را
آورد خدمت امام حسین عليه السلام دیگر برنگشت، ماند خدمت حضرت تا
روز عاشورا و این سعیدبن عبدالله حنفی همان کسی است که ظهر روز

عاشورا بعد از آن که ابو ثمامه ساعدی به حضرت عرض کرد آقا ما نماز دیگری را با شما نخوانیم؟ حضرت یک نگاهی به خورشید کردند فرمود: **نعم هذا اول وقت ...** سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین برابر امام علیه السلام ایستادند حضرت نماز ظهر را خواندند که نماز خوف هم بوده و وقتی نماز ظهر تمام کرد افتاد روی زمین آخرین جمله اش این بود خدایا این گروه را لعن کن، لعن عاد و ثمود و من این فداکاری را کردم برای این که رضوانت را تحصیل کنم و خاندان پیامبر را یاری کرده باشم و شهید شد. آخرین نامه توسط ایشان به دست امام حسین علیه السلام رسید.

ماموریت حضرت مسلم علیه السلام

اینجا حضرت، مسلم بن عقیل علیه السلام را خواستند و فرمودند: شما باید به کوفه بروید. البته مسلم تنها نبوده، سه نفر دیگر را حضرت همراه مسلم روانه کردند. بر اساس نقل ارشاد، یکی قیس بن مسهر صیداوی است و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی یا صبوری است و یک شخص دیگری، این چهار نفر را حضرت فرستادند.

مسلم و این سه نفر را به طرف کوفه فرستادند. آمدند تا به خبط رسیدند. مشهور این طور است: گفتند که حضرت مسلم یک نامه ای برای حضرت سیدالشهداء فرستاد و در آن نامه تقریباً نوشته بود که این سفر مثلاً سفری است مشکل و عذر خواسته بود. اما نکته ای که مرحوم باقر شریف قرشی هم در کتاب «حیات الحسین» این مطلب را خوب بحث کرده. معاجم نوشته اند: خبط یک جایی است بین مکه و مدینه، آن وقت عبارتی که توی مقاتل هست عرض می شود که می گوید که، این طور نقل کردند که **لَمَّا اقبل مسلم من المدينة یعنی**



جناب مسلم از مدینه عبور کرده بوده؛ لذا ایشان در حیات الحسین، اساساً این مسأله‌ی نامه‌ی حضرت مسلم به امام حسین علیه السلام را منتفی می‌داند؛ می‌گویند این ساختگی است و چنین چیزی نبوده و هرگز حضرت مسلم علیه السلام استعفاء نکرده. ایشان مفصل متعرض است خوب هم بحث کرده. و اساساً این با روحیه‌ی حضرت مسلم علیه السلام هم سازگار نیست، چون مسلم یک انسان شجاع و بصیر بود.

سفیر شجاع و بصیر

حضرت مسلم علیه السلام وارد شهر کوفه شد و مشهور این است که نَزَلَ دَارِ الْمُخْتَارِ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ. چرا حضرت مسلم به خانه‌ی مختار رفت؟ شخصیت‌های دیگری در کوفه بودند مثل سلیمان بن سرد خزاعی، مثل عبدالله بن وال، مثل رفاعه بن شداد، مثل حبیب بن مظاهر، مثل مسلم بن عوسجه و دیگران. انتخاب منزل مختار، یک وجهی داشته، چون مختار یک چهره‌ی اجتماعی خوبی داشت معلوم می‌شود، مطرح بود، خصوصاً عموی ایشان را امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشته بود در مدائن و پدر ایشان هم در جنگ شهید شده بود. به هر حال دارای یک موقعیتی بود. و هم این‌که حضرت مسلم علیه السلام به خانه‌ی کسی نمی‌رود که از نیکان و شایستگان و از موالیان نباشد. این‌ها را مرحوم مقرم (رحمته الله علیه) هم نقل کرده است.

پس از وارد شدن در خانه‌ی مختار، مردم اجتماع کردند و حضرت مسلم علیه السلام نامه‌ی امام حسین علیه السلام را برای مردم کوفه قرائت کرد. وقتی نامه حضرت را قرائت می‌کرد، مردم گریه می‌کردند، اشک می‌ریختند. حالا چه شد از پنجم شوال تا هشتم ذی الحجه - که روز نهم روز شهادت حضرت مسلم علیه السلام است - در این فاصله دو ماه و سه روز، همه چیز عوض شد؟ آن گریه‌ی اول که در هنگامی که نامه‌ی امام علیه السلام را استماع می‌کنند، با آن رها کردن حضرت مسلم و تنها

گذاشتن حضرت مسلم خیلی عجیب است! نیاز به یک تأملی دارد که چرا باید این طور بشود؟ به هر حال وقتی نامه‌ی حضرت تمام شد اول کسی که از جا برخاست و اظهار وفاداری کرد، عابس بن ابی شیبب شاکری از شهدای کربلا بود؛ راجع به عابس خوب است یک مطالبی را عرض بکنم: انسان‌ها واقعاً از نظر روحیه مختلف هستند، حالا این عابس چطور توانسته خودش را به کربلا برساند این هم خودش باز جای تأمل دارد. چون امام حسین علیه السلام وقتی از حجاز وارد عراق شد، در منازل بین راه به کسانی که برخورد می‌کرد و حضرت از آن‌ها سؤال می‌کرد که کوفه چه خبر است؟ این طور به حضرت پاسخ می‌دادند: آقا کسی نمی‌تواند وارد بشود و کسی نمی‌تواند خارج شود. ایشان و حبیب و مسلم بن عوسجه که در کوفه بودند و برخی دیگر این‌ها مثل مجمع بن خالد و دیگران این‌ها چطور آمدند؟ چگونه از این مرزهایی که جلوی افراد را می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند عبور بکنند و به کوفه بیایند، عبور کردند؟ این جداً قابل تأمل و دقت است. این بزرگوار (عباس) اول کسی بود که بلند شد و اظهار کرد که آقا من از دل‌های این مردم خبر ندارم که چه می‌گذرد و با چه انگیزه‌ای اظهار حمایت و وفاداری از شما می‌کنند، اما از خودم می‌گویم: من تا آخرین نفسی که دارم در رکاب شما هستم و ایستاده‌ام و انصافاً همین طور بود. این عابس که از قبیله‌ی شاکر (قبیله‌ی یمنی) هست، روز عاشورا وقتی آمد اجازه‌ی رزم از امام حسین علیه السلام گرفت و آمد میدان، رجز خواند، خودش را معرفی کرد، کسی جرأت نکرد به میدانش بیاید، از بس شجاع بود و نیرومند. کسی به میدان نیامد، لباس‌ها و زره‌ها را از تن درآورد؛ به قول این شاعر می‌گوید:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم
باز هم کسی به میدان نیامد، لذا عمر سعد دستور داد سنگبارانش کنند، ایشان را با سنگ از پا درآوردند. بعد از ایشان حبیب بن مظاهر

برخواست و اظهار وفاداری کرد. سپس همگی که قریب به هجده هزار نفر بودند، بیعت کردند و این تعداد تا بیست و پنج یا سی هزار نفر رسید... این خبر از طریق کسانی که از هواداران بنی امیه بودند مثل عمر بن سعد و دیگران، به شام (به یزید بن معاویه) منتقل شد که نعمان بن بشیر یا ضعیف است **رجل ضعیف او یتضعف** یا خودش را به ضعف زده نمی‌تواند مقابله کند. اگر شما را در کوفه حاجتی هست باید کسی دیگر را روانه کنی.

بین یزید و ابن زیاد که در بصره بود، رابطه‌ی خوبی وجود نداشت، اما می‌دانید انسان برای یک هدفی که دارد، گاهی آن هدف باعث می‌شود که چیزهایی را که مثلاً در قبل باعث ناراحتی شده آن‌ها را فراموش کند، بلافاصله یزید یک رایزنی با غلام پدرش کرد و او گفت تنها کسی که می‌تواند کوفه را اداره کند عبیدالله بن زیاد است، لذا یزید سریعاً نامه‌ای برای عبیدالله بن زیاد نوشت که از بصره می‌آیی کوفه، مسلم بن عقیل به کوفه آمده و وضع کوفه متشنج شده و کوفه را آرام کن.

ورود ابن زیاد

ابن زیاد به همراه یک عده‌ای حرکت کرد، شریک بن اعور که شیعه است و با ابن زیاد خیلی رفیق است، همراه ابن زیاد بود، می‌خواست یک کاری بکند ابن زیاد در مسیر آمدن از بصره به کوفه، کندتر بیاید تا وضع کوفه سامان بگیرد، اما ابن زیاد اعتنا نکرد و غلام خود و شریک بن اعور را رها کرد و با سرعت آمد و شبانه وارد کوفه شد و با آن شکلی که شنیدید، رفت توی قصر مستقر شد و در بعد از آنی که مستقر شد بلافاصله فرستاد عرفاء را خواست. عرفاء کسانی بودند که واسطه بودند بین قصر دارالعماره و رؤسای قبایل. به هر حال مطالبی را که قرار بود به آن‌ها بگوید گفت، بعد هم آمد نماز خواند و یک منبری رفت

و مردم را تهدید کرد و گفت سپاه از شام خواهد آمد و یزید قرار است حقوق شما را اضافه کند، هدایایی به شما بدهد؛ با این مطالب مردم را هم ترساند و هم ترغیب کرد. این باعث شد حضرت مسلم رضی الله عنه برای این که از جای او کسی اطلاع پیدا نکند، از خانه‌ی مختار بیرون آمد و رفت در خانه‌ی هانی مستقر شد. مسلم بن عوسجه و برخی دیگر مشغول جمع‌آوری سلاح بودند، که در روز موعود اگر قرار است قیام بکنند سلاح داشته باشند و نفرات هم داشته باشند. این قسمت تاریخ را عنایت بفرمایید چون بعضی‌ها می‌گویند چرا این جا حضرت مسلم رضی الله عنه آن کاری (ترور ابن زیاد) که می‌باید می‌کرد نکرد؟ شریک بن اعور در خانه‌ی هانی مریض شد و با مسلم توی خانه‌ی هانی برخورد کرد و گفت عیدالله به دیدن من خواهد آمد و شما در جایی مخفی شو، هنگامی که من درخواست آب کردم شما از مخفیگاه بیرون بیا و ابن زیاد را به قتل برسان. مسأله تمام می‌شود و مشکل با کشته شدن عیدالله حل می‌شود.

در همین صحبت بودن که ابن زیاد درب خانه را زد و وارد خانه شد، شریک هم در بستر بیماری افتاده بود، مقداری که گذشت، شریک گفت: **اسقنی الماء** پاسخی نشنید **اسقنی الماء** باز هم خبری نشد.
گفت:

مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَىٰ أَنْ تَحْيَوْهَا حَيُّوا سُلَيْمِي وَ حَيُّوا مَنْ يُحْيِيهَا

كَأَسِّ الْمَنِيَّةِ بِالْتَّعْجِيلِ اسْقُوهَا

مضمون این شعر این است که چرا معطل هستی چرا منتظر هستی؟ پیمان‌های مرگ را زود به او بنوشان.

ابن زیاد رو کرد به هانی گفت: این چه می‌گوید؟ این حرف‌ها چی هست؟ گفت: این در اثر شدت مرض هذیان می‌گوید، غلام عیدالله (معقل) پای عیدالله را فشار داد که بلند شو از جا؛ لذا برخاستند و خارج شدند. عیدالله علت را پرسید. گفت من احساس خطر کردم.

مثل این که توطئه‌ای در کار بود. خب بعد شریک به حضرت مسلم عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: چرا کار را تمام نکردی؟ گفت: **لِحَدِيثِ حَدَّثَنَا النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ هِيَ نَكَاتٌ وَاقِعًا مَهْمَى اسْتَ** که میزان تعهد اصحاب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ مثل مسلم بن عقیل را انسان باید از همین جاها متوجه بشود.

انسان مومن حيله نمی کند

الْإِيمَانُ قَيْدُ الْفِتْنَةِ وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ^۱. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ایمان، مانع کشتن غافلگیرانه است و مؤمن غافلگیرانه نمی‌گردد. فتنه حمله‌ی ناگهانی است، ایمان حيله را مهار می‌کند و شخص مؤمن حيله نمی‌کند. خب این حدیث مانع شد. حالا اگر حضرت مسلم عَلَيْهِ السَّلَامُ آن جا این کار را کرده بود چه می‌شد؟ این آمده بود و شریک هم گفت: **لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتُكَ كَافِرًا فَاسِقًا** تو اگر کشته بودی یک آدم فاسق و فاجر را کشته بودی. آیا قائله تمام می‌شد؟ نه این طور نبود، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ حتی نخواست در قضایای کربلا، آغازگر جنگ باشد. شب عاشورا هم که یکی از افراد دشمن، نزدیک خیمه‌ها آمده بود، اصحاب امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: با تیر بزیمش؟ فرمود: **نَهْ أَنْتِي أَكْرَهُ أَنْ أَبَدُوهُمْ بِالْقِتَالِ**^۲.

تا صبح عاشورا وقتی تیرهای دشمن شلیک شد، حضرت فرمود: **هَذِهِ رُسُلُ الْقَوْمِ** حالا بلند شوید.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز بلند فریاد می‌زد: **أَنَا أBRَأُ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ**^۳ خون عثمان را به پای امیرالمؤمنین نوشتند. حالا اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، دیگر کافی بود برای بنی‌امیه که آن را عَلم کنند و بگویند امیر شهر و نماینده‌ی به اصطلاح خلیفه را ترور کردند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۵۷؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

۲. وسائل الشیعه ۶۹/۱۱.

۳. نامه ششم نهج البلاغه.

این مسلم علیه السلام است که با آن درایت و با آن دقت اقدام به ترور ابن زیاد نمی‌کند، حدیث هم می‌خواند و با کشته شدن عیدالله هم کار تمام نمی‌شد. شما ارزیابی‌هایی که امام علیه السلام در بین راه از مردم داشتند، در جواب می‌گفتند: **سُيُوفُهُمْ غَدًا مَشْهُورَةٌ عَلَيْكَ**^۱ دل‌ها با شماست اما شمشیرها فردا به روی شما کشیده می‌شود، یعنی بنی‌امیه این‌طور اقتدار پیدا کردند. علی‌ای حال جای مسلم (که در خانه هانی بود) مشخص شد و هانی را دستگیر کردند.

آن جاسوسی که در جلسات محرمانه حضور پیدا می‌کرد، این خبرها را رسانده بود و عیدالله، هانی را دستگیر کرد و مجروحش ساخت و روانه زندانش کرد.

قیام مسلم علیه السلام

قرار نبود مسلم علیه السلام قیام بکند، اما مجبور به قیام شد، زیرا خوف دستگیری ایشان وجود داشت. ایشان با شعار **يَا مَنْصُورُ أَمِتْ** (این صدا همان شعاری که اصحاب رسول خدا در بدر داشتند) قیام کردند و اصحاب مسلم از مخفیگاه‌های شان بیرون آمدند و قصر را محاصره کردند، مسجد را در اختیار گرفتند. تنها سی نفر با ابن زیاد در قصر بودند؛ لکن ارتباطش با قبائل و رؤسای قبائل برقرار بود. وقتی امام حسین علیه السلام از برخی از افراد سؤال کرد که چه شد وضعیت کوفه دگرگون شد؟ به حضرت عرض شد که **أَقَا أَمَّا أَشْرَافُ النَّاسِ فَقَدْ أَعْظَمَتْ رِشْوَتُهُمْ، وَكُنْتَ غَرَائِزَهُمْ**^۲ رشوه‌ی فراوانی گرفتند، جیب‌های این‌ها پر از پول شد. به هر حال حضرت مسلم علیه السلام دیگر دیدند نباید به اصطلاح وقت‌کشی کرد. روز هشتم ماه ذی‌الحجه ایشان قیام کرد. ولی عیدالله افرادی را فرستاد روی بام، هم مردم را می‌ترساندند،

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۵، ۴۴۶.

هم تشویق می‌کردند. لذا تا هنگام غروب، مردم از اطراف مسلم متفرق شدند. حضرت مسلم رضی الله عنه به همراه سی نفر نماز را در مسجد خواند، از مسجد که بیرون آمد، این عبارت مرحوم شیخ مفید است در ارشاد **فَنَزَلَ عَن فَرَسِهِ، وَمَشَى مُتَلَدِّدًا فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ**^۱ در میان کوچه‌های کوفه ایشان همین‌طور متحیر مانده بود که نمی‌دانست کجا برود؟ چون در این شهر غریب است. تا همین‌طوری که مهار اسب را به دست گرفته بود. رسید درپِ خانه‌ی طوعه، آن زن درپِ خانه‌اش منتظر فرزندش بود. فرمود: من تشنه هستم. طوعه برای ایشان آب آورد، ولی دید که هنوز حضرت مسلم ایستاده. گفت برو به خانه‌ات. فرمود: من خانه ندارم، گفت که هستی؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم.

روضه:

السلام علیک یا مسلم بن عقیل. وارد خانه‌ی طوعه شد، در خانه‌ی طوعه شب را ماند، ظاهراً همان شب حضرت مسلم یک نامه‌ای برای امام حسین رضی الله عنه نوشتند. طوعه شب می‌آمد نگاه می‌کرد می‌دید چراغ اتاق حضرت مسلم روشن است، آمد گفت آقا چرا نمی‌خوابی؟ فرمود: من یک مختصر خوابی رفتم در خواب عمومی امیرالمؤمنین رضی الله عنه را دیدم، به من فرمود: مسلم غصه نخور فردا مهمان ما خواهی بود؛ لذا امشب شب آخر عمر من است. به هر حال خانه طوعه محاصره شد، برای این‌که به این زن آسیبی نرسد، لباس‌هایش را پوشید از خانه آمد بیرون، اما از خانه که بیرون می‌آمد این جمله را فرمود، فرمود: **یا نفس اخرجی الی الموت الذی لا محیص منه**^۲ به خودش خطاب کرد مسلم برو به سراغ مرگی که هیچ فراری از او نیست.

۱. الإرشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۵۴.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱: ۲۰۹.

جالب است در ضمن روضه یکی دوتا نکته را عرض کنیم، پس از دستگیری مسلم، عیدالله صدا زد مسلم چرا کوفه آمدی و کوفه را آشوب کردی؟ فرمود: چون تو و پدرت اخیار این مردم را به قتل رساندید، انسان‌های شایسته‌ی این شهر را کشتید.

اتیناهم لنأمرهم بالعدل و لنحکم فیهم بحکم الکتاب شما آیین کفار را زنده کردید عوض این‌که اسلام را زنده کنید. ما آمدیم عدل را در میان مردم احیاء کنیم که به کتاب عمل بکنیم. عیدالله شروع کرد به هتاک کردن، دیگر مسلم جواب نداد من ترجمه عبارت‌ها را نقل نمی‌کنم فقط عربی‌اش را می‌خوانم **فثتم علیاً و حسیناً و عقیلاً**.

مسلم دیگر جواب نداد، سر مبارکش زیر بود. او را بردند بالای قصر دارالعماره، از همان جا سلام کرد به ابی عبدالله علیه السلام. برخی نقل کردند

توجه نحو القبلة و قال السلام علیک یا ابا عبدالله

ای حسین از کوفه کن قطع نظر
زین سفرای شاه خوبان درگذر
گریبایی کوفه بی یاور شوی
بی برادر بی علی اکبر شوی
گریبایی کوفه مهمانت کنند
همچون مسلم سنگبارانت کنند

یا حبیبی یا حبیبی یا حسین

گریبایی کوفه ای فخر بشر
می‌شود از کین سکینه در بدر
گریبایی کوفه ای شاه جهان
می‌شوی چون من اسیر کوفیان
گریبایی کوفه ای فخر زمان
می‌شود زینب اسیر کوفیان

یا حبیبی یا حبیبی یا حسین

مرحوم شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند آتش به سر مسلم ریختند، سنگ به سرش زدند به هر حال همین طوری که مردم منتظر بودند یک وقت دیدند بدن بی‌سر مسلم از بالای قصر دارالاماره بر زمین افتاد.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»





مجلس دوم

اقامه عزا تجلی محبت



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى اَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ المعصومين المَكْرَمِينَ وَ اللّعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

قال على بن موسى الرضا عليه السلام: يَا ابْنَ شَيْبِ بْنِ سَرْكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَاحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَ اَفْرَحْ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لِحَشْرِهِ اللهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^١.

ماه‌های حرام

ماه محرم آخرین ماه از ماه‌های حرام است. ماه‌های حرام سه ماه پی‌درپی دارد، ذی القعدة و ذی الحجه و محرم و یک ماه جدا که ماه رجب است، این چهار ماه را خداوند متعال عددش را در قرآن ذکر کرده است. می‌فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»^٢ تا این جا که می‌فرماید: «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ» جنگ و خونریزی در ماه‌های حرام در عصر جاهلیت هم مورد نهی بوده و خونریزی

١. عیون اخبار الرضا، جلد اول صفحه ٤٦٥.

٢. سوره توبه، آیه ٣٦.

نمی‌کردند. قرآن هم می‌فرماید: «يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ»^۱ این نشان می‌دهد که ماه حرام ماهی است که نزد خداوند متعال هم احترامش لازم است.

روایت ریان بن شیبب

در این حدیثِ ریان که بخشی از آن خوانده شد و شأن نزولش هم مربوط به امروز است، ریان بن شیبب می‌گوید: دخلت علی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی اول یوم من شهر المحرم در اول روز محرم خدمت حضرت وارد شدم، دیدم حضرت خیلی گریه کرده‌اند به طوری که اشک چشم آن حضرت محاسن‌شان را تر کرده. به حضرت عرض کردم که آقا چرا گریه کردید؟ مناسبت امروز چه است؟

فرمود: مگر نمی‌دانی امروز روز اول ماه محرم و روز اول عزای جدم حسین علیه السلام است. مردم جاهلیت، محرم را که ماه حرام بود ارج می‌نهادند، خونریزی و سفک دماء نمی‌کردند، اما این امت (به تعبیر روایت)، نه حرمت ماه را نگه داشتند و نه حرمت پیامبر را نگه داشتند. در ادامه حضرت می‌فرماید: جدم حسین بن علی علیه السلام را به قتل رساندند **ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ**.

این عبارت را ترجمه نکنم، به همین عبارت بسنده کنیم. بعد در ادامه حضرت می‌فرماید که: **وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ شَبِيهُونَ فِي الْأَرْضِ** هجده نفر را با جدم امام حسین علیه السلام از اهل‌بیتش شهید کردند که نظیر و بدیل روی زمین نداشتند؛ و این علاوه بر اصحاب امام حسین علیه السلام است که شهید شدند. لذا حضرت به ایشان فرمودند: **يَا ابْنَ شَيْبِيبِ إِنَّ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبْكِ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ**^۲ اگر خواستی گریه کنی

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۷.

۲. عیون أخبار الرضا، جلد اول صفحه ۶۴۵.



برای چیزی، برای حسین بن علی علیه السلام گریه کن. روایت مفصلی است، بخشی از آن بیان شد. نکته‌ی قابل توجهی را مطرح کنیم و راجع به آن بحث کنیم.

چرایی برگزاری هرساله عزاداری؟

این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا تکرار کنیم؟ معمولاً عزاداری در شب سوم یا هفت یا چهلّم یا سالگرد تمام می‌شود؛ اما امام حسین علیه السلام مراسم هر ساله، بلکه باید بگوییم در طول سال مجالس امام حسین علیه السلام هست و تکرار می‌شود، دلیل این تکرار چیست؟ این همه هزینه می‌شود، این همه وقت گذاشته می‌شود، این همه عمرها صرف می‌شود برای اقامه‌ی این مجالس، چرا باید این‌طور شود؟

درپاسخ این مسأله باید توجه کنیم که آیا اساساً در این نظام هستی تکرار امر مذمومی است؟ یا یک امر مطلوبی است؟ خداوند متعال این نظام هستی را به‌گونه‌ای قرار داده که تکرار را ما در آن مشاهده می‌کنیم.

فرض بفرمایید شب و روز را داریم می‌بینیم، تکرار می‌شود. قرآن مجید می‌فرماید: «**جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا**» اگر شب همین‌طور ادامه پیدا می‌کرد و تکرار نمی‌شد، زندگی دیگر نبود؛ روز اگر ادامه پیدا می‌کرد و دائمی بود حیات از بین می‌رفت. پس نفس این تکرار مشخص است. حکمتش هم روشن است. فصول تکرار می‌شود، گیاهان هرساله زنده می‌شوند و دوباره در پاییز خزان می‌کنند و به خواب می‌روند. این تکرار را در نظام هستی می‌بینیم؛ در خودمان هم این تکرار هست.

ما در شبانه‌روز قریب به بیست هزار مرتبه تنفس می‌کنیم، یعنی ریه‌ی ما اکسیژن هوا را می‌گیرد و به خون منتقل می‌کند و دی اکسید کربن را از خون می‌گیرد و بیرون می‌دهد. این تکرار ادامه‌ی حیات ما هست، اگر این تکرار در حیات ادامه پیدا نکند به زندگی مان خاتمه داده می‌شود، پس تکرار هست. ما باید غذا خوردن را تکرار بکنیم، خوابیدن را تکرار بکنیم.

بله وقتی می‌آییم در حوزه‌ی شریعت ممکن است در برخی از جاها تکرار مطلوب نباشد، مثلاً گفتند اگر چیزی را از کسی می‌خواهید اصرار نکنید چون اصرار مطلوب نیست **کثرة الالاح** **توجب المنع** تکرار خوب نیست؛ اما همه جا این طوری نیست. آیا در درس خواندن هم تکرار خوب نیست؟ سابقاً می‌گفتند که **الدرس حرف و التکرار الف** باید انسان تکرار بکند. این راجع به نفس تکرار.

ماهیت مجالس امام حسین علیه السلام

مجالس امام حسین علیه السلام یک حیث آلی دارد و یک حیث استقلالی. من توضیح عرض خواهم کرد، یک جهت آلی دارد مجالس امام حسین علیه السلام و یک جهت استقلالی. جهت آلی دارد یعنی یک وسیله‌ای است برای هدفی دیگر، هدف چیز دیگری است، این یک حیث؛ یک حیث دیگری هم دارد مجالس امام حسین علیه السلام که حیث استقلالی است، یعنی خود مجلس هدف است نه این که مجلس وسیله باشد برای چیز دیگری. هر دو حیث در مجالس امام حسین علیه السلام هست، هم حیث آلی و هم حیث استقلالی، به هر دو حیث تکرار مجلس لازم است. توضیح عرض خواهم کرد که مطلب روشن شود.

اما این که مجلس امام حسین علیه السلام وسیله‌ای است برای یک هدف به این بیان که مجلس امام حسین علیه السلام تشکیل می‌شود تا پیام‌های دین به برکت امام حسین علیه السلام به مردم ابلاغ شود؛ معارف دین، اخلاقیات دین، احکام دین در مجالس امام حسین علیه السلام به مردم منتقل می‌شود. این کار لازمی است، تکرارش هم لازم است. کسانی که بالغ نبودند بالغ می‌شوند، جوان می‌شوند، می‌آیند و خصوصاً در مجالس مطالب متنوعی مطرح می‌شود، این‌ها جزء معارف دین است و این معارف دین باید تکرار شود که اگر تکرار نباشد مردم از معارف دین بهره نمی‌برند.

شاید این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حدیث مشهور فرمودند: **وانا من حسین^۱** من هم از حسین هستم، از این جهت است که دین پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین مجالس که به نام مقدس امام حسین علیه السلام تشکیل می‌شود ترویج می‌شود و به مردم می‌رسد؛ این جهت آلی مجالس امام حسین علیه السلام است.

اما جهت استقلالی مجالس امام حسین علیه السلام، که خود مجلس امام حسین علیه السلام مطلوب است، کاری نداریم که مقدمه باشد برای یک هدف دیگری، باز هم با این بیانی که عرض می‌کنم تکرار در آن مطلوب است: ما هم عقلاً و هم کتاباً و هم سنتاً مأمور هستیم به این که پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پیامبر را دوست داشته باشیم. این تولی یکی از اموری است که عقل هم حکم می‌کند به آن «**قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ** فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»^۲ ما وظیفه داریم عقلاً کسانی که چکیده‌ی این عالم هستند و هدف از خلقت این عالم هستند، یعنی این ذوات مقدسه، را دوست داشته باشیم. قرآن مجید هم ما را به این دوست داشتن خوانده، می‌فرماید: «**قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي**

۱. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

الْقُرْبَى». ^۱ پیغمبر خدا هم ما را به این محبت خوانده است که هم احادیث خاص داریم و هم احادیث عام. در احادیث عامی که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ما رسیده است، مانند این خبر که فرمود: ایمان به من نیاورده مگر آن کسی که من را از خودش بیشتر دوست داشته باشد و اهل بیت من را بیشتر از اهل بیت خودش دوست داشته باشد. و اما حدیث خاص؛ این حدیث را که در جوامع روایی عامه آمده: **أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا** ^۲ خدا دوست دارد آن کسی را که حسین را دوست بدارد. انسان تعجب می‌کند عامه از این احادیث خیلی راحت عبور می‌کنند، این حدیث خیلی حدیث عجیبی است آن هم در منابع دست اول عامه در صحاح‌شان **أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا** خدا دوست دارد آن کسی که حسین را دوست دارد. خب ما این دوستی را اگر امروز بخواهیم به نمایش بگذاریم چگونه باید به نمایش بگذاریم؟

تجلی محبت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

علاقه یک امری است مکنون در وجود انسان **إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** ^۳ در دل‌های مؤمنین یک محبتی برای حسین نهفته هست. این محبت را اگر مردم بخواهند اظهار کنند چه کاری باید انجام دهند؟ اظهار این محبت به همین مجالس و محافل است. امروز، جز این راهی نیست. یا مجلس است یا زیارت است یا گریستن است، این‌ها تجلیات آن محبت است، چیزهایی است که آن محبت را نشان می‌دهد و محبت توسط این‌ها بارز می‌شود و نشان داده می‌شود. خب این یک مقصودی است خودش مطلوب است که انسان محبت را این‌طور نشان بدهد و این‌طور بنمایاند که من مُحَبِّ

۳. سوره شورا، آیه ۲۳.

۲. جامع ترمذی.

۳. بحار، ۴۳، صفحه ۲۷۲.

این خاندان هستم. به عنوان یک وظیفه‌ی الهی که باید پیامبر ﷺ را دوست داشته باشم، اهل‌بیت را دوست داشته باشم.

حضرت فرمود: **يَا ابْنَ شَيْبِ بْنِ سَرْكَةَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى** اگر تو را شاد می‌کند روز قیامت در آن درجات بالای بهشت با ما باشی **فَأَحْزَنَ لِحُزْنِنَا وَأَفْرَحَ لِفَرْحِنَا** با حزن ما محزون باشد، با فرح ما شاد باش **أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَبْرًا لِحَسْرَةِ اللَّهِ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**. اگر انسان یک سنگی را دوست داشته باشد خدای متعال او را با همان سنگ روز قیامت محشورش می‌کند. یعنی بت پرست‌هایی که سنگ را می‌پرستیدند با همان محشور می‌شوند.

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» بنابراین ما این مجالس و محافلی که برپا می‌کنیم و تکرار هم می‌کنیم، می‌خواهیم محبت خودمان را نسبت به خاندان پیامبر عرضه کنیم. مضافاً بر این‌که شما امروز در دنیا ملاحظه می‌کنید، این‌ها همه در راستای پاسخ به آن سؤال است، یک روز ملی یا چند روز ملی توی دنیا هست، این کشور یک روز ملی دارد خوب این روز ملی را به یک سال که بسنده نمی‌کند، این روز ملی را هر سال جشن می‌گیرد. یا یک حادثه‌ای اتفاق افتاده، به یادبود آن حادثه هر سال روز آن حادثه را گرامی می‌دارند تکرار می‌کنند، مضافاً بر این‌که سیره‌ی ائمه علیهم‌السلام بر همین بوده است.

حالت امام رضا علیه‌السلام با شروع ماه محرم

حضرت رضا علیه‌السلام روز اول محرم می‌نشیند گریه می‌کند. در حدیثی حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: **كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا وَكَانَتِ الْكِبَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمَ**

الغاشِرُكَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ...^۱ پدرم [موسی بن جعفر علیه السلام] را وقتی ماه محرم فرا می رسید کسی خندان نمی دید. این حزن در چهره نمایان بود تا روز دهم. روز دهم که می رسید آن روز اوج اندوه پدرم بود.

اُمّه علیه السلام مجلس عزا می گرفتند، این مجلس عزا را تکرار می کردند، مشوق مردم بودند به این که مجالس عزا را برپا کنند **إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحَبُّهَا**^۲ این متن یک روایت است؛ فرمود این مجالس را من دوست دارم.

مرثیه خوانی در حضور امام صادق علیه السلام

نمونه ای را که مقدمه ی روضه ام است را عرض می کنم، یک شخصی است از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام، به نام اباهارون مکفوف؛ ایشان آمد محضر حضرت صادق علیه السلام حضرت به ایشان فرمود که: **تنشد الشعر فی الحسین؟ قال: نعم** حضرت به ایشان فرمود: تو برای حسین علیه السلام شعر می خوانی؟ می گوید شروع کردم این ابیات را خواندن: **أَمْرٌ عَلَى حَدِّ الْحُسَيْنِ وَقُلٌّ لِأَعْظَمِهِ الرِّكِيَّةِ.**

فرمود نه، نه **انشد کما تنشدون عند قبره** آن طوری که کنار قبرش می خوانید با آهنگ تکیه به صوت آن طور بخوان. ایشان شروع کرد به خواندن، خدمت امام صادق علیه السلام

أمررعلى حدِّ الحسينِ وقُلٌّ لأَعْظَمِهِ الرِّكِيَّةِ
 ما لَدَّ عَيْشٍ بَعْدَ رِضَاكَ بِالْجِيَادِ الْأَعْوَجِيَّةِ
 أبأوه أهل الرِّياسةِ والخِلافةِ والوصِيَّةِ
 فإذا مَرَّرتْ بِقبرِهِ فأُطلِ بِهِ وَقَفَّ المَطِيَّةِ
 كِبَاءَ مُغَوْلَةٍ غَدَّتْ يَوْمًا بِوِاجِدِهَا المَنِئِيَّةِ
 يَا أَعْظَمًا لَا زَلَّتْ مِنْ وَظَفَاءِ سَاكِبَةٍ رَوِيَّةِ
 قَبْرٌ تَضَمَّنَ طَيْبًا أَبَاؤُهُ خَيْرُ البرِيَّةِ
 وَالخَيْرِ وَالشَّيْمِ المَهْدِيَّةِ المَطِيَّةِ الرِّضِيَّةِ
 وَأَبْنِكَ المُنْظَرِ للمَطْهَرِ والمَطْهَرَةِ الرِّكِيَّةِ
 والعنْ صدى عُمَرُ بنِ سَعْدٍ والمُلْمَعِ بالنَّقِيَّةِ

۱. اقبال الاعمال، صفحه ۵۴۴.

۲. قرب الإسناد، جلد ۱، صفحه ۳۶.



دیدم اشک امام صادق علیه السلام جاری شد، شروع کرد به گریه کردن؛ حضرت فرمود: ادامه بده. دیدم زن‌ها پشت پرده نشستند می‌گریند، این سیره‌ی امام صادق علیه السلام هست در مراسم عزای امام حسین علیه السلام ما باید همین سیره را زنده کنیم و داشته باشیم.

روضه:

السلام عليك يا ابا عبدالله

حضرت رسید به قصر بنی مقاتل، یک ملاقاتی داشت با دو نفر در آن‌جا، عمرو بن قیس مُشرقی است یا مشرقی و یک کس دیگر از دوستانش، می‌گوید رسیدیم خدمت حضرت در قصر بنی مقاتل؛ من نگاه کردم به صورت حضرت دیدم محاسن حضرت سیاه است... فرمود: **اسرع الشیب الینا**. پیری بر ما وارد شده. بعد می‌گوید حضرت به من فرمودند: که تو ما را یاری می‌کنی؟ گفتم که آقا من دیونی به مردم دارم که باید این‌ها را تسویه حساب کنم، به آن کسی هم که با من بود حضرت همین پیشنهاد را کرد، گفت آقا اماناتی پیش من هست نمی‌توانم الان شما را همراهی کنم. حضرت فرمودند: پس اگر چنین است از این بیابان بیرون بروید، فردا صدای مظلومی من در این صحرا بلند خواهد شد. اگر صدای مظلومی من بلند شد و من را یاری نکردید خدا به صورت شما را به آتش خواهد انداخت **فوالله لایسمع واعیتنا احد ولا ینصرنا الا اکبه الله فی نار جهنم** امشب را حضرت در راه بودند، معمولاً شب‌ها طی طریق نمی‌کردند، شب‌ها را می‌ماندند؛ اما شب دوم محرم که صبح روز دوم و پنج‌شنبه هم بوده دوم محرم، حضرت رسیدند سرزمین کربلا شب را راه می‌رفتند و در مسیر بودند و شاید این هم یک حکمتی در آن بوده، به هر حال این قافله در مسیر

است و دارند می‌آیند به سمت کربلا و به کربلا نزدیک می‌شوند. زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام میان این قافله هست و احیاناً اگر بخواهد پیاده بشود برادرها هستند، برادرزاده‌ها هستند. با عزت زینب را آوردند به سرزمین کربلا، اما یازده روز بعد وقتی خواست زینب حرکت کند از سرزمین کربلا یک نگاهی کرد دید تمام عزیزانش قطعه‌قطعه شده روی زمین افتادند. صدا زد برادر حسین جان برخیز خواهرت را سوار کن،...

مَحْرَمِ زَيْنَبِ رَسِيْدَةِ وَقْتِ سَوَارِي بِرَشْرَمِنِ نَهْ مَحْمَلِ وَ عِمَارِي
یا تو ز جا خیز و یا که اکبر و قاسم یا که به دشمن بگو رود به کناری

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»





مجلس سوم

مجلس عزا سبب احياء قلب



نحمده على عظيم إحسانه ونير برهانه و نوامى فضله و امتنانه، ثم الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد صلى الله عليه و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

عن الامام ابى الحسن الرضا عليه السلام: **مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ ذُكِّرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكِهِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ**^۱.

در این روزهای آغازین ماه محرم به چند مطلب راجع به عزاداری باید توجه شود.

یک اندوهی که انسان نسبت به امام حسین عليه السلام پیدا می‌کند. کسانی که به اهل بیت معتقد هستند به طور طبیعی این اندوه را دارند.

عزاداری سیره اهل بیت عليهم السلام

از ابو عماره منشد روایت است: **ما ذكر الحسين عليه السلام يوما عند ابى عبدالله^۲ هیچ روزی خدمت امام صادق عليه السلام نام امام حسین برده نمی‌شد مگر این که لا يُرَى مُتَبَسِّمًا إِلَى اللَّيْلِ** حضرت را تا شامگاه

۱. امالی صدوق، جلد ۱، صفحه ۳۷

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰

کسی خندان نمی‌دید.

روایتی در کامل الزیارات است بدین مضمون، حضرت صادق علیه السلام به شخصی می‌فرماید: تو اهل عراقی؟ چطور جدّم حسین را زیارت می‌کنی؟ عرض کرد انا رجل مشهور، من یک آدم مشهوری هستم از طاغیان و حکام وقت جرأت نمی‌کنم امام حسین علیه السلام را زیارت کنم. حضرت به او فرمود که آیا یاد جدّم حسین علیه السلام می‌کنی؟ عرض کرد بله آقا، یاد می‌کنم به‌گونه‌ای که آن روز خانواده‌ی من احساس می‌کنند که من مهموم و پریشان هستم، دیگرمیل به غذا ندارم، غذا نمی‌خورم، این پریشانی این‌طور در من تأثیر می‌گذارد. همین همّ و اندوه مرتبه‌ای از مرتبه‌ی به اصطلاح اعتقاد و معرفت انسان است.

اجر کسی که برای سیدالشهداء علیه السلام اندوهگین است

در همین رابطه، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَطْمِنًا تَسْبِيحٌ وَهَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَكَيْتَمَانُ أَمْرِنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** نفس المهموم، کسی که مهموم است بخاطر مظلومیت ما، آن نفسی که می‌کشد برای او تسبیح می‌نویسند. همین معنا را سید جمیری در اشعارش آورده، او می‌گوید:

إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أُطِيلَ بِمَجْلِسٍ لَا ذِكْرَ فِيهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ
لَا ذِكْرَ فِيهِ لِأَحْمَدَ وَوَصِيَّهِ وَبَنِيهِ ذَلِكَ مَجْلِسٌ قَضْفُ رَدِّ
إِنَّ الْأَذَى يَنْسَاهُمْ فِي مَجْلِسٍ حَتَّى يُفَارِقَهُ لِعَيْرِ مُسَدِّدٍ
من دوست ندارم در مجلسی بنشینم که در آن از پیامبر و یاد نشود.

اهمیت برگزاری مجلس عزای امام حسین علیه السلام

مسأله‌ی بعد تشکیل مجلس برای اهل بیت است، این در روایات هست، یک نوعی نشان دادن علاقه به اهل بیت علیهم صلوات الله است. ذیل این حدیثی که خواندم حدیث می خوانم، حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ^۱ کسی که در مجلسی بنشیند که در آن مجلس **يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا** امر ما را زنده نگه دارند یعنی از ما سخن بگویند، قلبش نمی میرد. قیامت هم این طور است دیگر **«إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْخُنَاجِرِ»**^۲، قیامت روزی است که **«أَقْبَدْتُهُمْ هَوَاءً»**^۳ تعبیر دیگر قرآن **«نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ»**^۴ قیامت یک چنین روزی است. شخصی که در جلسه‌ای نشسته ذکر اهل بیت می شود، روزی که تموت القلوب است، دل او نمی میرد. همچنین حضرت به فضیل فرمودند: **إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحْبَبُهَا**^۵.
من این مجالس را دوست دارم **رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا أَحْيَا أَمْرَنَا**^۶ خدا رحمت کند آن کسی که امر ما را احیاء می کند.

انواع گریه

اساساً گریستن و گریاندن آن مقداری که روایات را در کامل الزیارات، امالی صدوق، ثواب الاعمال صدوق احصاء کردم، به نظرم می آید روایات راجع به بکاء در حد تواتر می باشد، یعنی این روایات را انسان ببیند یقین پیدا می کند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

۲. سوره غافر، آیه ۱۸.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۳.

۴. سوره سجده، آیه ۱۲.

۵. کامل الزیارات، صفحه ۱۰۳.

۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۶۹.

حال، گریه برای چه؟ چرا ما گریه کنیم؟ این یک نکته‌ای است، گاهی بعضی‌ها مطرح می‌کنند که چرا گریه کنیم؟ گریه یک دوره ای دارد. انسان یک مدتی که یک عزیزی از دستش رفت بعد از گذشت یک مدتی کم‌کم ساکت می‌شود.

اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام هست:

إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ الْعَيْشِ مَدَّتِي فَإِنْ بَكَاءِ الْبَاكِيَاتِ قَلِيلٌ

بکاء باکیات کم می‌شود، اندک می‌شود؛ اما این همه سفارش راجع به گریه‌ی برای امام حسین علیه السلام و این طور هم نیست که گریه‌ی برای امام حسین علیه السلام کم شود، شاید در دورانی که بر او عمری گذشته، گریه‌اش از روزهای اول بیشتر باشد، کم که نشده زیادتر هم شده باشد.

گریه معرفت

گاهی منشأ گریه معرفت است. خدای متعال در آیه آخر سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء می‌فرماید: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا»^۱ شما ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی که علمی به آن‌ها داده شده وقتی آیات رحمان بر آن‌ها خوانده می‌شود «يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»^۲ اشک می‌ریزند. یا این آیه که راجع به بعضی از اهل کتاب در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده است که خدای متعال می‌فرماید: «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»^۳ آن عرفان، آن شناخت، آن معرفت باعث می‌شود اشک انسان را جاری کند.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۰۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۹.

۳. سوره مائده، آیه ۸۳.

گریه خوف

گاهی منشأ گریه در انسان خوف است، خوف باعث گریه می‌شود، خشیت که یک بخشی از خوف است، بین خوف و خشیت، عام و خاص مطلق است، هر خشیتی خوف است اما هر خوفی خشیت نیست. حدیثی از پیغمبر خدا نقل شده وقتی آیات آخر سوره‌ی مبارکه‌ی زمر را تلاوت می‌کردند، توجه داشته باشید که این آیات آخر سوره‌ی زمر خیلی آیات عجیبی است. «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۱

پیغمبر خدا یک وقتی این آیات را می‌خواندند اصحاب گوش کردند و گریستند. گاهی منشأ گریه خوف است، چون در این آیات «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً»^۲ هست.

گریه درد

گاهی منشأ گریه در انسان خوف نیست، معرفت هم نیست، از درد است، گاهی درد به انسان فشار می‌آورد و اشک انسان را بی‌اختیار جاری می‌کند. مثلاً یک بیمار در بیمارستان بستری است درد خیلی دارد می‌بینی اشک می‌ریزد، این هم هست.

گریه فراق

گاهی گریه در اثر فقدان یک عزیزی است یا یک مالی است؛ عزیزش را از دست داده گریه می‌کند. روایت دارد امام سجاد علیه السلام یا حضرت کاظم علیه السلام در منا داشت عبور می‌کرد، (سابقاً حج که مشرف می‌شدند

۱. سوره زمر، آیه ۶۷.

۲. سوره زمر، آیه ۷۱.

منا یک مرکزی برای کسب هم بوده)، دیدند که یک زنی کنار یک گاو مرده‌ای نشسته، گریه می‌کند. به او فرمودند که چرا گریه می‌کنی؟ گفت: آقا من همسر ندارم، شوهرم از دنیا رفته چندتا بچه‌ی یتیم دارم شیراین گاو را می‌دوشیدم و می‌فروختم و از این طریق ارتزاق می‌کردم، هیچ سرمایه‌ی دیگری هم ندارم. الان این گاو مرده و من نمی‌دانم چه کنم؟ حضرت دعایی کردند و بلافاصله آن گاو زنده شد. ناگهان این زن فریاد زد مسیح هذا مسیح بن مریم حضرت رفتند لابلاى جمعیت و خودشان را پنهان کردند.

گاهی گریه برای فقدان یک مالی است یا برای یک عزیزی است که انسان در فراق او گریه می‌کند. یک خطبه‌ای را مرحوم سید رضی رحمته‌الله در نهج البلاغه نقل کرده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، کنار قبر پیغمبر به رسول خدا عرض کرد: **بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ أَحَدٍ سِوَاكَ مِنَ النَّبِيِّ وَ الْإِنْبَاءِ وَ أَحْبَارِ السَّمَاءِ** ^۱ بعد در ادامه حضرت می‌فرماید که: من اگر ملامت ملامت‌کنندگان نبود آن قدر گریه می‌کردم که **أَنْفَذْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّنُونِ** که سرچشمه‌ی اشکم بخشکد. انسان گاهی گریه می‌کند برای فقدان عزیز.

گریه محبت

گاهی منشأ گریه محبت است، علاقه است، آن علاقه اشک چشم انسان را جاری می‌کند و انسان را می‌گریاند. یکی از بزرگان می‌فرمودند که یکی از مراجع گذشته، در جلسه‌ی روضه‌ای کنار منبر نشسته بود گریه می‌کرد، آن آقا که روضه می‌خواند گریه می‌کرد من کنارشان بودم زمزمه‌ی ایشان را گوش کردم دیدم به امام حسین علیه‌السلام عرض می‌کند، یا ابا عبدالله من برای ثواب و برای مصائب شما گریه نمی‌کنم، چون

۱. خطبه ۲۳۵، نهج البلاغه.

دوست‌تان دارم گریه می‌کنم. این علاقه انسان را می‌گریاند. خب همه‌ی این‌ها این مراحل پنج‌گانه‌ای که عرض شد و هم اندوه و غم که روایتش بیان شد، همین طور ذکر و یادآوری را هم روایتش را خواندیم، مجلس تشکیل دادن را هم روایتش را بیان کردیم. بکاء و ابکاء در این فرمایش بود. منشأ تمام این‌ها آن محبت است، این‌ها مبرزات محبت است، این چیزهایی است که محبت این‌ها را بروز داده. و ما چه کنیم که واقعاً محبت‌مان را ابراز بکنیم؟

گریه امام سجاد علیه السلام بر مظلومیت سیدالشهداء علیه السلام

امام سجاد علیه السلام همین‌طور اشک می‌ریخت و گریه می‌کرد. وقتی از گریه‌ی آن حضرت سؤال می‌کردند می‌فرمود: **قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَظْمَانًا وَ قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا** به این نکته کمتر اشاره می‌شود که امام حسین علیه السلام روز عاشورا هم تشنه بود و هم گرسنه بود، چون همه چیز را بسته بودند بر روی اهل‌بیت **قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعًا وَ قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَظْمَانًا**^۱ البته روز عاشورا امام حسین علیه السلام روزه بودند در حال روزه به شهادت رسیدند.

اکنون به جهت این‌که بنی‌امیه آن روز را عید گرفتند و روزه می‌گرفتند روزه‌ی روز عاشورا مکروه است. این عامه هم که الان روزه می‌گیرند از جعلیات بنی‌امیه است. حدیثی که در صحاح اهل سنت هست. پیغمبر خدا فرمود: **أَحَبُّ إِلَيَّ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا**^۲ خدای متعال دوست دارد آن کسی که حسین را دوست دارد. دیگر چی بالاتر از این انسان می‌خواهد؟ **أَحَبُّ إِلَيَّ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا** با این مجالس و محافل، ما می‌خواهیم محبت‌مان را نشان بدهیم و الا ما کجا و امام حسین علیه السلام کجا؟!

۱. مثیر الأحزان، جلد ۲، صفحه ۱۱۵.
۲. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸.

او یکی از خمسه‌ی طیبه‌ای است که خداوند متعال عالم هستی را برای او آفرید.

روضه:

امام حسین ﷺ از قصر بنی مقاتل که حرکت کردند شب در مسیر بودند، شب‌ها معمولاً توقف می‌کردند. امروز صبح که حرکت کردند بعد از خواندن نماز صبح، سپاه حرهم در حال حرکت بود، حضرت هم در حال حرکت بودند، یک سواری از طرف کوفه نمایان شد آمد: **لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ** بر امام حسین ﷺ سلام نکرد **سَلَّمَ عَلَيَّ الْحُرِّ** به حرین یزید ریاحی سلام کرد، دست کرد یک نامه‌ای را درآورد به حر داد. حر نامه را باز کرد، عبارتی که ابن زیاد در آن نامه نوشته بود این بود **أَمَّا بَعْدُ فَجَعَجَعُ بِالْحُسَيْنِ وَلَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ عَلَيَّ غَيْرِ خُضْرٍ وَعَلَيَّ غَيْرِ مَاءٍ** بر حسین تنگ بگیر و حسین را در یک سرزمینی که نه آب است و نه سبزه محاصره کن، و این آورنده‌ی نامه عین بر تو است، خلاف این دستور را عمل نکنی به من گزارش خواهد کرد. حر از اول آدم مؤدبی بوده. نامه را با آن آورنده‌ی نامه برداشت آورد خدمت امام حسین ﷺ عرض کرد که آقا من دیگر از این لحظه به بعد مأمور هستم نگذارم شما دیگر به حرکت ادامه دهید، همین جا باید متوقف شوید، این نامه است، آورنده‌ی نامه هم عین است.

امام نار و امام نور

یکی از اصحاب امام حسین ﷺ به نام ابوالشعثاء کندی، آمد جلو یک نگاهی کرد به چهره‌ی این آورنده‌ی نامه، به او گفت تو مالک بن نصیری؟ گفت: بله، گفت: عجب تو مرید ابن زیاد شدی؟ مرید یزید؟ نامه از او می‌آوری برای حر؟ بیا از پسر پیغمبر دفاع کن. این نکات در

تاریخ برای انسان واقعاً باعث عبرت است. گفت: **أَطَعْتُ إِمَامِي** گفت: من امامم را اطاعت کردم، یعنی یزید امام من است. ابوالشعثاء کندی گفت: مگر نخواندی این آیهی شریفه را **«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»** امام تو از آن امامها هست که تو را دعوت به آتش می‌کند، بیا به امام حسین علیه السلام پیوند.

امروز هم که یک عده‌ای را شستشوی مغزی می‌دهند و دست به جنایت‌هایی می‌زنند، کوچک و بزرگ مردم را می‌کشند. مغزشان را این طوری شستشو داده بودند که یزید امام است به تعبیر امام حسین علیه السلام شرابخوار، سگ‌باز، مُعَلِنِ بفسق، یزید شده امام و اطاعتش لازم است!

به هر حال به حضرت عرض کرد که آقا من مأمور هستم نگذارم شما دیگر حرکت کنید. یکی از اصحاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد که آقا جان ما گوش به حرف حرنمی‌کنیم، این‌ها الان هزار نفر هستند و تعداد این‌ها فردا و پس فردا زیاد خواهد شد، جنگیدن با این هزار نفر بر ما الان آسان است، ما می‌جنگیم، اجازه بدهید ما پیش برویم. حضرت فرمودند که: **انی اکره ان اُبدئهم بالقتال**^۲ من نمی‌خواهم آغازگر جنگ باشم. این‌ها فردا بهانه دست‌شان بیفتد و بگویند حسین بن علی خودش شروع کرد، خودش جنگ را آغاز کرد. گفت آقا پس یک کاری بکنیم، چون زهیر مال کوفه بوده آشنای به منطقه، عرض کرد آقا این نزدیکی یک جایی هست به آن گفته می‌شود کربلا، برویم آن جا سکنی اختیار کنیم. اشک در چشم امام حسین علیه السلام حلقه زد، **فتنفس الصعداء** یک آهی کشید ابی عبدالله علیه السلام و فرمود: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ**^۳ آمدند توی آن منطقه **فاخذ من تربتها فشمها**

۱. سوره قصص، آیه ۴۱.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ۱۱۰.

۳. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۳۳.

قال: **بِهَذِهِ التَّرْتِيبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ** این همان خاکی است که پیغمبر به من وعده داده. ابن جوزی در تذکره نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمود: **هَذِهِ وَاللَّهِ هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَهَا جَبْرَائِيلُ رَسُولَ اللَّهِ أَنَّنِي أُقْتَلُ فِيهَا**^۱ فرمودند: این همان خاک است و من در این جا شهید خواهم شد. بارها را بگذارید، بچه‌ها را پیاده کنید، امروز امام حسین علیه السلام دستور دادند انصار یک طرف خیمه‌های‌شان سرپا شد و اهل بیت طرف دیگر.

باربگشایید اینجا کربلاست	آب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام ای سرزمین کربلا	السلام ای منزل و مأوی ما
السلام ای وادی دلجوی عشق	وه چه خوش می آید اینجا بوی عشق
السلام ای خیمه گاه خواهرم	قتلگاه جانگداز اکبرم
کربلا گهواره اصغرتویی	مقتل عباس نام آور تویی
آمدم آغوش خود را باز کن	بستر مهمان خود را ساز کن
زینب آمد صدا زد برادر این جا مسکن نکنید، من این بیابان را بیابان خطرناکی می بینم. فرمود: نه خواهرم، همین جا باید پیاده شویم.	

در این جا باید اکبرکشته گردد تنش در خاک و خون آغشته گردد

هَاهُنَا مَحْظَرٌ رِحَالِنَا وَمَسْفُكٌ دِمَائِنَا، وَمَحَلٌّ قُبُورِنَا^۲ خواهرم بردارت را همین جا می‌کشند، محل قبرهای ما همین جاست. پیاده شدند، نه روز دیگر روز یازدهم صبح سوار شدند، زینب همه بچه‌ها را سوار کرد نوبت به خودش رسید صدا زد برادر بلند شو خواهرت را سوار کن ...

«وَسِعِلْمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مَنَقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ»



۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.



مجلس چهارم

آزاد مردان نینوا



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ

ثم الصلاة والسلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة دائمة على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين.

عن ابى عبدالله عليه السلام: أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَ عَظَّلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْءِ، وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ. قَدْ أَتَنَى كُتُبَكُمْ، وَ قَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذُلُونِي، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَى بِيَعْتِكُمْ نُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ١

این بخشی از فرمایشات امام حسین عليه السلام است که هنگام ملاقات با حر و سپاهیان حرایراد فرمودند.

علم غیب امامان عليهم السلام

ما شیعیان معتقد هستیم امام عليه السلام با غیب در ارتباط هست، غیب را می داند، البته حد و مرز علم امام به غیب مربوط به مشیت خدا

١. تاریخ طبری، ج ٤، کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٤٨.

هست که چه مقدار را امام بداند . از روایات هم همین معنا استفاده می‌شود که مقدار علم ائمه علیهم‌السلام به غیب، بستگی به مشیت حضرت حق دارد.

حضرت رضا علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: وقتی امام اراده می‌کند چیزی را بداند از او نوری متصل می‌شود به لوح و در آن جا اگر مشیت الهی تعلق گرفت به آن چه که در لوح هست آگاهی پیدا می‌کند و مطلع می‌شود. این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگران، که قرآن مجید به آن تصریح می‌کند با غیب در ارتباط هستند، امری بدیهی و آشکار است، خدای متعال در آخر سوره‌ی مبارکه‌ی جن می‌فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ»^۱ یا در آیات دیگر قرآن خدای متعال می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۲ یا در رابطه با بعضی از انبیاء مثل حضرت مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: حضرت عیسی علیه‌السلام به قومش فرمود: «وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»^۳ من به شما خبر می‌دهم چه چیزی خواهید خورد و چه چیزی را در منزل ذخیره کرده‌اید. این علم غیب است. یا مثلاً راجع به بعضی از اولیاء و بزرگان که شاید پیامبر هم نبودند خداوند متعال می‌فرماید: «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۴ که این غیر از علم معمولی است «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» یا در رابطه با عاصف بن برخیا خدای متعال می‌فرماید: وقتی آن جنی گفت: «قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۵ من تخت بلقیس را خواهم آورد قبل از آن که چشم بر هم بزنی.

۱. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷.
 ۲. سوره آل عمران، آیه ۴۴.
 ۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.
 ۴. سوره کهف، آیه ۶۵.
 ۵. سوره نمل، آیه ۳۹ و ۴۰.

در آیه‌ی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی رعد است می‌فرماید: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱ عاصف بعضی از علم کتاب را می‌دانست. روایات فراوانی در ذیل این آیه‌ی کریمه هست که کسی که علم کتاب نزد او هست او امیرالمؤمنین علیه السلام هست. بنابراین ائمه‌ی ما با غیب در ارتباط بوده‌اند و آگاهی از غیب داشته‌اند. حد و مرز این آگاهی مربوط بوده به مشیت حضرت حق جل و علا، هر مقدار از غیب را که می‌خواسته در اختیار آن‌ها قرار داده است. غرض از این مقدمه این هست که امام حسین علیه السلام با آگاهی از شهادت از مدینه حرکت کرد و این آگاهی را هم در متون تاریخی می‌بینیم و هم در ضمن یک سلسله روایاتی که برخی از آن روایات در کامل‌الزیارات و کتب دیگر است. حالا یکی از آن نمونه‌های علم غیب امام علیه السلام مطلبی است.

نمونه علم امام علیه السلام

امام حسین علیه السلام هنگامی که در مسیر راه بودند، از حجاز وارد عراق شدند در منزل شراف به فتح شین ضبط کرده اند. آن جا را شب حضرت ماندند فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ امرفتیانه بحمل کثیر من الماء سحر که شد حضرت به اصحاب‌شان و به جوان‌ها فرمودند: آب زیادی بردارید. در این دستور حتماً یک حکمتی است، چون چند فرسنگ دیگر به یک منزل دیگری می‌رسند و در آن جا آب هست طبیعتاً، منازل مشخص بوده چون این مسیر راه کوفه مکه بوده، حجاج توی این مسیر در تردد بودند، می‌دانستند منزل بعدی که می‌رسد آب هست. مشک‌های آب روی شترها بود، تقریباً این مشک‌ها را پر کردند، حضرت فرمود: هرچه ظرف دارید پر کنید. ظرف‌ها را پر از آب کردند اما حکمت این همه آب

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

برداشتن را نمی‌دانستند چون بی‌سابقه بوده در این مسیر راه مکه تا کربلا که امام علیه السلام در جایی امر کرده باشند آب زیادی بردارید، این جا امر کردند آب زیادی بردارید؛ حکمتش را نمی‌دانستند. حرکت کردند مسیر را ادامه دادند، یک مقدار که خورشید بالا آمد و کم‌کم هوا رو به گرمی گذاشت اذ کبر رجل من اصحاب الحسین علیه السلام یک مردی از اصحاب امام حسین تکبیر گفت، اصحاب به ایشان گفتند که تکبیر برای چی گفتی؟ معمولاً انسان وقتی با یک امری مواجه می‌شود مثلاً شگفت‌آور است یا امر عظیمی است تکبیر می‌گوید. گفت: من از دور نخلستان می‌بینم. زهیر بن قین گفت: من این مسیر را مکرر تردد کردم نخلستان نیست. امام حسین علیه السلام فرمود: نیک بنگرید، خوب دقت کنید، نگاه کردند فاذا بأذان الخيل وأسنة الرماح دیدند این چیزهایی که از دور به چشم می‌خورده به صورت نخل، این‌ها نیزه‌هایی است که در دست دشمن است بالا گرفتند به صورت نخل از دور جلوه می‌کرد.

بزرگواری امام علیه السلام با سپاه دشمن

آنچه دیده می‌شد لشگر حرین یزید ریاحی بود متشکل از هزار سوار، هوا گرم بود و به شدت تشنه بودند. امام حسین علیه السلام فرمودند به این‌ها آب بدهید. سرّ امر امام در سحرگاه که آب زیاد بردارید مشخص شد. هزار نفر را آب دادن و اسب‌های آن‌ها را هم آب دادن طبیعی است که آب زیادی را باید این‌ها برداشته باشند. تمام این جماعت به ضمیمه‌ی اسب‌های آن‌ها از آب سیراب شدند، آخرین نفر یک شخصی است به نام علی بن طحان می‌گوید: من آخرین کسی بود که خواستم آب بنوشم، از مشک در حالیکه مشک‌ها بر شتر بود. امام علیه السلام یک نگاهی به من کردند فرمودند: **أنيخ الراوية**، راویه یعنی مشک، اما به زبان و لغت اهل حجاز یعنی شتر، من نفهمیدم چون عراقی بودم نفهمیدم. مقصود حضرت را **انخ الجمل** فهمیدم. یک معنای دیگر

راویه شتر است، شتر را خواباندم آن مشک آبی را که روی شتر بود من برداشتم خواستم بنوشم در اثر شدت تشنگی نتوانستم دهانه‌ی مشک را جمع کنم و درست آب بنوشم، آب‌ها می‌ریخت. امام علیه السلام فرمودند که: آب‌ها را نریز، نتوانستم، دیدم خود امام حسین علیه السلام تشریف آوردند و دهانه‌ی مشک را جمع کردند کنار دهان من گرفتند و من آب نوشیدم. این روحیه‌ی بزرگ و این کرامت نفس چون امام حسین علیه السلام، پسر امیرالمؤمنین علیه السلام است و فرزند رسول خدا هست، همان بزرگواری که در صفین حاضر نشد آب را به روی دشمن تراز اول خودش یعنی معاویه و مردم شام ببندد، فرمود باید آب آزاد باشد.

اولین برخورد با حر

علی‌ای حال آب را خوردند و سیراب شدند، نزدیک ظهر شد کم‌کم هنگام زوال فرا رسید. امام حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق جعفری که مؤذن حضرت بود فرمود: اذان بگو، ایشان اذان گفت، فرمود به حر تو با یارانت نماز بگذار من هم با اصحابم نماز می‌خوانم. حر عرض کرد نه آقا، ما همه به شما اقتدا می‌کنیم.

امام حسین علیه السلام ایستادند نماز ظهر را خواندند و بعد از نماز ظهر خطبه‌ای را ایراد کردند. در آن خطبه حضرت فرمودند: **اِيهَا النَّاسُ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرِّمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَظَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي**

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ^۱ یعنی بنی امیه؛ این‌ها در زمین فساد کردند، حدود را تعطیل کردند، حدود الهی اجرا نشد **وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ** اموال را در اختیار خودشان گرفتند **وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ** حرام خدا را حلال کردند، حلال خدا را حرام کردند **وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ** من سزاوارترین کسی هستم که این وضعیت را تغییر بدهم. وضعیتی که به وجود آمده، منکرات احیاء شده و معروف از میان رفته، من باید این وضعیت را تغییر بدهم. بعد خودشان را معرفی کردند که من فرزند امیرالمؤمنین و فرزند رسول خدا هستم، کسی چیزی نگفت، سکوت همه جا را فرا گرفته بود، عصرهنگام شد، اذان نماز عصر را حجاج بن مسروق گفت، امام حسین علیه السلام نماز عصر را هم خواندند.

باز فرمایشاتی را ایراد کردند، فرمودند: که مردم من به این دیار نیامدم مگر بعد از آن‌که فرستادگان شما نزد من آمدند، این‌جا حربن یزید سکوت را شکست و گفت یا حسین! من از این نامه‌ها اطلاعی ندارم. حضرت به غلام‌شان فرمودند: این دوتا خورجینی که نامه‌های مردم کوفه در آن هست را بیاور، حضرت این نامه‌ها را هم همراه‌شان آورده بودند. نامه‌ها را حضرت نشان داد، حر نگاه کرد دید درست است این‌ها واقعاً نامه‌هایی است که فرستاده شده، اما به حضرت عرض کرد که آقا علی‌ای حال من این نامه‌ها را نفرستادم و من مأمور هستم که شما را به کوفه ببرم و تحویل عیدالله بن زیاد بدهم. حضرت امتناع کردند او هم اصرار می‌کرد. ابتدا به ایشان فرمودند: **الموت اهون الی من ذلک** تو من را به کوفه ببری. بمیرم بهتر است و آسان‌تر است از این‌که من را به کوفه ببری. گفت آقا من شما را باید ببرم به کوفه، دستور داد سپاهش آماده شدند، آماده‌ی برخورد با حضرت. حضرت به ایشان فرمودند که: **تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟**

این کلمه دشنام نیست اما یک نفرین است. من این را عرض بکنم



نفرین است این کلمه **نَكَاتَكَ أُمَّكَ** یعنی مادرت در عزایت بگرید. یعنی بمیری و مادرت در عزایت بگرید. حرکه این سخن را شنید به امام عَلَيْهِ السَّلَام گفت: **یا حسین لو ذکر غیرک امی...** اگر غیر از تو کسی نام مادر من را برده بود من نام مادر او را می بردم هرکه باشد، اما چه کنم اگر بخواهم نام مادر شما را ذکر کنم جز با نیکی نمی توانم نام مادر شما را ذکر کنم لذا کوتاه آمد. قرار شد امام حسین یک مسیر دیگری را انتخاب کنند نه کوفه باشد و نه مدینه. عبارت مقاتل و کسانی که حادثه‌ی کربلا را نوشتند این طوری است **فتیاسرالحسین عَلَيْهِ السَّلَام عن الطریق سمت چپ جاده را حضرت انتخاب کردند.**

آمدند تا صبح روز دوم محرم، صبح روز دوم محرم با دستور عبیدالله امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در سرزمین کربلا متوقف شد و مسبب این کار حر بود. فقط یک نکته‌ای را من عرض کنم این قابل توجه است و آن این است که حربن یزید در مسیر راه گاهی می آمد به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام عرض می کرد آقا جان بنی امیه بسیار قوی هستند شما را به قتل می رسانند، یاران شما را می کشند، اصحابتان را می کشند، خودتان را شهید می کنند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در جوابش این اشعار را فرمودند:

قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟! وَهَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ إِنْ تَقْتُلُونِي؟! وَسَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَهُوَ يُرِيدُ نَصْرَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَخَوْفُهُ ابْنُ عَمِّهِ وَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ.

«حضرت در پاسخ حر فرمود: ای از مرگ مرا می ترسانی؟! وای اگر مرا بکشید دیگر مشکل شما حل می شود؟! (بهتر است اینطور ترجمه شود: «وای اگر مرا بکشید، از پدیده‌ها و عواقب ناپسند آن رها می شوید؟!») من همان کلامی را می گویم که برادر اوسّی ما به پسر عموی خود گفت در وقتیکه می خواست برای نصرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برود؛ و پسر عمویش او را می ترسانید و می گفت: کجا می روی؟ تو حتماً کشته خواهی شد! او در جواب گفت:

فَقَالَ:

سَأْمَنْضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى
وَإِنِّي الرَّجَالُ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ
إِذَا مَا تَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا
وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا
كَتَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَا

من حتماً می‌روم و جوانمرد را از مرگ ننگ و عاری نیست؛ اگر عملش برای حق باشد و از روی حال تسلیم و رضا مجاهدت کند. و با بذل جان و نفس خود با مردمان صالح و نیکوکار مواسات کند؛ و از مردم مَطرود و ملعون جدا شود، و با مُجرم و گناهکار، طریق ستیز و مخالفت پیشه سازد.

پس اگر من زنده بمانم پشیمان نگشته‌ام؛ و اگر بمیرم مردم مرا ملامت نکنند، و این خواری و ذلت برای تو بس است که زنده بمانی، و مورد ظلم و تعدی و تجاوز قرار گیری و نتوانی از حق خود دفاع کنی!

حر میان بهشت و آتش

حر هم‌چنان در سپاه دشمن بود تا صبح روز عاشورا آمد پیش عمرین سعد، گفت سخن‌های حسین را شنیدی؟ گفت آری، گفت: **تقاتل مع هذا الرجل؟** با این سخن‌هایی که شنیدی باز هم جنگ می‌کنی؟ عمر سعد گفت اگر کار در دست من بود نه نمی‌جنگیدم، اما چون امرامیر عیب‌الله است آری، جنگی که دست‌ها از بدن جدا شود.

یک آقایی از دوستان حرمی‌گوید حربه من گفت: هل سقيت فرسك؟ اسبت را آب دادی؟ گفتم نه، گفت برو اسبت را آب بده. من آمدم، به من نگفت چه کار می‌خواهد بکند و الا ممکن بود من هم همراه او می‌رفتم. شخص دیگری از سپاهیان کوفه از دوستان حر بود گفت: کارهای تو انسان را به شک می‌اندازد، تو چرا این‌طور متحیر هستی؟ چرا متوقف هستی؟ توی میدان جنگ انسان باید خیلی آماده باشد. گفت: والله خودم را میان آتش و بهشت می‌بینم و من آتش را بر بهشت

اختیار نمی‌کنم. شمشیرش را غلاف کرد، سپرش را پشت سرانداخت، شاید کلاه خودش را هم از سر برداشت، به سمت خیمه‌ی ابی‌عبدالله رفت. زیرلب یک زمزمه‌ای هم می‌کرد:

روضه:

روان شد سوی جیش رحمت حق به حق پیوست و با حق گشت ملحق
 بگفت ای شه منم آن حرّ گمراه که بگرفتم سرراحت به اکراه
 دل دلدادگان عشق یزدان شکستم من به نادانی و طغیان
 خطایم بخش ای شاه عدوبند گنه از بنده و عفو از خداوند

به حضرت عرض کرد: **هل لی من توبة؟ قال: نعم یتوب الله علیک**
انزل پیاده شو، عرض کرد: آقا جان سواره باشم بهتر است و به سپاه زد گفت: مادرتان در عزای‌تان بگریید، من حسین را دعوت نکردم شما دعوت‌کننده بودید، آیا از مهمان این‌طور پذیرایی می‌شود؟
 عمر سعد ترسید سخنان حر تأثیر بگذارد، احساسات سپاه را دگرگون کند، گفت حمله کنید، یک جانبه همه‌ی سپاه حمله کردند. حمیدبن مسلم می‌گوید من نگاه می‌کردم حر می‌رزمید بعد اسبش را پی کردند، پیاده شد پیاده می‌رزمید. دیگر غبار فضا را گرفت دیگر حر را ندیدم. فقط یک‌وقت نگاه کردم دیدم سرش به دامن حسین است.

گرطبیبانه بیایی برسربالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را
فجعل یمسح الغبار عن وجهه و یقول أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكِ أُمَّكَ حُرّاً
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

دیدم ابی‌عبدالله خاک از صورت حر پاک می‌کند.

«صلی الله علیک یا ابا عبدالله»



مجلس پنجم

بذل جان



الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلَا مَخْلُوفٍ مِنْ نِعْمَتِهِ وَلَا مَا يُوسِ
مِنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ
الْأَنْبِيَاءِ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ اللَّعْنَةُ
الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

سخن حکیمانہ سید الشہدا علیہ السلام پیرامون موت

عن مولانا الحسين علیہ السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ
عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطَ الْفَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَمَا
أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي اسْتَيْبَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقْبِيهِ
كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ
مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِبَةً شُعْبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللَّهُ
رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَضَبُ عَلَى بَلَائِهِ وَيُوقِنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ
رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِحُمَّتِهِ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ
عَيْنُهُ وَيُنَجِّرُ بِهِمْ وَعَدُهُ مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهَجَّتَهُ وَمَوْظِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ
نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^١.

شب ہشتم ماہ ذی الحجہ کہ فردای آن روز امام علیہ السلام از مکہ بہ سوی

١. کشف الغمۃ: ٢ / ٢٤١، الملہوف: ١٢٤، نذر الدر: ١ / ٣٣٣ .

عراق حرکت کرد؛ قام خطیباً و قال: **الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَلِدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَىٰ جَبَدِ الْفِتَاةِ** حضرت شب هشتم ذی الحجهی میان یارانش به پا خواست و خطبه‌ای بسیار عجیب ایراد فرمودند که هم از نظر لفظ، سلیس، بلیغ، فصیح و زیبا بود و هم از نظر محتوا آموزنده و حکیمانه.

امیران سخن

می‌دانید اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله امیران سخن بودند. فرمود: **نحن أمراء الكلام**^۱ ما امیران سخنیم. خطبه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و خطبه‌های امیرالمومنین علیه السلام را اگر ببینید بعد از گذشت چهارده قرن و این همه تحول و تغییر در لغات در کلمات هنوز خطبه‌های ایشان زیبایی اش را حفظ کرده، فصاحت و بلاغتش را هنوز انسان احساس می‌کند. محتوای بلند این خطبه‌ها گویا حرف روز است. شما با گذشت چند سال ملاحظه می‌کنید هرچیزی دُمده می‌شود یعنی طراوتش را از دست می‌دهد مردم می‌گویند این دیگر قدیمی شده. ساختمان امروز را با ساختمان‌های بیست سال قبل، سی سال قبل، صد سال قبل مقایسه کنید، ببینید چه تحولی و تغییری در بنا به وجود آمده، در لباس به وجود آمده، در خوراک به وجود آمده، خیلی چیزها دستخوش تحول و دگرگونی شده است، اما این سخنان هم زیبا و هم از نظر محتوا و مضمون بسیار محکم و حکیمانه است.

تشبیه موت در کلام سیدالشهدا علیه السلام

امام علیه السلام شب هشتم ماه ذی الحجه میان یارانش ایستاده و این سخنان را فرموده: **حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوَلِدِ آدَمَ مَحَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَىٰ جَبَدِ الْفِتَاةِ**

۱. نهج البلاغه فیض، کلام ۲۲۴.



عقد یعنی گلویند، گلوبند وقتی زنان به گردن می‌اندازند به گردن بسته می‌شود آنها می‌گویند این چیز به گردن او بسته شد. یک حیوان را وقتی می‌خواهند مهار کنند طناب را به گردنش می‌بندند. دیگر نمی‌تواند فرار کند.

فرمود مرگ همین گونه گریبان گیر و بسته شده به گردن انسان هاست نه مومن، نه کافر، نه زن، نه مرد، نه عالم، نه جاهل، نه غنی، نه فقیر. فرقی در برابر مرگ نمی‌کنند.

اساساً این نظام یک نظامی است که ماندنی نیست و قرار نیست اینجا انسان بماند و «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ»^۱ نکس یعنی واژگونی. انسان هر چه رشد می‌کند جوان می‌شود، طراوت پیدا می‌کند، قدرت به دست می‌آورد، بچه کوچک شیر خوار یک روز یک جوان توانا، نیرومند و با نشاط پر قدرت می‌شود.

اما «نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» انسان واژگون می‌شود، دوباره سر جای اولش بر می‌گردد «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُزِدْهُ إِلَىٰ أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»^۲ باز انسان حالت بچه‌ها را به خود می‌گیرد، دانستنی‌هایش رو فراموش می‌کند. نیرو و قوای بدنیش را از دست می‌دهد. مثل بچه‌ای که می‌خواهد از زمین بلند شود و به زمین می‌خورد. انسان به پیری هم که می‌رسد نمی‌تواند بلند شود. «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» این‌ها برای انسان عبرت است.

در زندگی وقتی مو سپید شد، سپیدی مو خودش هشداره، آژیر خطر است. اعلام این است که کم کم نیروها و قوای بدنیش را از دست می‌دهی. هر غذایی را نمی‌توانی بخوری و عام و فراگیر هم است. انسان وقتی از یک سنی گذشت دیگ غذای چرب نمی‌تواند بخورد. دیگر غذای خیلی شیرین نمی‌توان بخورد. انسان بایستی یک قدری

۱. سوره یس، آیه ۶۸.

۲. سوره نحل، آیه ۷۰.

خودش را حفظ کند. هر غذایی را نخورد، اما تا جوان است و بدن و دستگاه گوارش قدرت دارد، می‌تواند هضم کند و هیچ خللی هم در بدن پدید نیاید.

حَظَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ انسان رفتنی است. اگر راجع به این کلام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بیندیشیم. به این کلام یک مقدار دقت کنیم. دیگر گناه نمی‌کنیم دیگر به این دنیای زودگذر فانی تمام شدنی دل نمی‌بندیم.

این دارویی است که بایستی همه بنوشند «**كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**»^۱ همه بایستی مرگ را ذوق کنند بچشند. یک ضرب المثلی است مشهور می‌گویند مرگ همانند شتری می‌ماند که در خانه همه زانو می‌زند.

کلام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره مرگ

در حدیث از پیامبر وارد شده عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: **مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ مَلَكِ الْمَوْتِ يَأْتِيهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ حَمْسَ مَرَّاتٍ فَإِذَا وَجَدَ الرَّجُلَ قَدْ انْقَطَعَ أَجَلُهُ وَ...^۲** من هر روزی پنج مرتبه به خانه‌ها سر می‌زنم می‌گویم منتظر باشید تا نوبتتان بشود بیایم سراغتان. انسان نمی‌تواند از اجل فرار کند. خوشا به حال آن کسانی که عاقبت اندیش بودند. در دنیا به پایان کار توجه کردند. عاقل آن است که اندیشه کند، بداند که پایان این زندگی رفتن است. برای این چهار روزه زندگی دنیا و لذات زودگذر دنیا در برابر خدا جبهه گیری نکند. در برابر خدا نایستد. عصیان و نافرمانی خدا را نکند.

حَظَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَحَظَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ حَيْدِ الْفَتَاةِ مرگ الزامی است؛ مانند گلو بندی که برگردن دختران و زنان است همانطور گردن گیرانسان می‌شود و گریبان انسان را می‌گیرد و یک روزی انسان را با

۱. سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

۲. ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۶۲.

خود می‌برد. این خوابی که در زندگی ما شبانه روز گاهی روز، گاهی شب، این خوابی که داریم، یکی از نشانه‌های مرگ است، خدا مرگ را نشان ما داده که ما عبرت بگیریم.

انسان وقتی می‌خواهد مثل مرده می‌ماند هیچ مشاعر ظاهری کار نمی‌کند نه چشم می‌بیند. نه گوش می‌شنود. نه لامسه کار می‌کند. نه شامه کار می‌کند. نه ذائقه کار می‌کند. لذا گفته‌اند: **النوم اخ الموت** خواب برادر مرگ است برای اینکه ما عبرت بگیریم.

خَطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَوُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاةِ از مرگ گریزی نیست. فرمود: **لا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خَطَّ بِالْقَلَمِ** آن روزی که قلم تقدیر بر انسان نوشته شده آن روز انسان نمی‌تواند از آن فرار کند.

سوره مبارکه جمعه: **«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»** هر کسی از مرگ گریزان است الا امام حسین علیه السلام و اصحاب امام حسین. آنها گریزان از مرگ نبودند.

فرمود **رَأَيْتُ فِي الرُّؤْيَا** در رویا دیدم که کسی می‌گوید **هؤلاء القوم تسيريون والمنايا تسير اليهم** این قوم می‌روند و مرگ هم به سوی آنها می‌آید. انسان پاک دامنی که زندگی را با صدق و صلاح و عفاف و درستی آغاز کرده است و به انجام رسانده است این هیچ وقت ناراحت نیست. شما یک کاری که درست انجام دادید. هیچ نگرانی ندارید، چون هر چیزی را در جای خودش قرار دادید. ناراحت نیستید که مورد توبیخ و اعتراض قرار بگیرید.

دین هم همین طور است اگر انسان هر کاری را به جای خودش انجام داد. نماز را به جا خواند. حقوق مالی را به جا داد. گناهان خدا را مرتکب نشد. وقت رفتن هیچ هراسی ندارد. هیچ ناراحتی ندارد. از مرگ نمی‌هراسد چون پاک زیسته و پاک زندگی کرده است. اعمال

۱. سوره جمعه، آیه ۸.

۲. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شيخ مفيد، جلد ۲.

صالح را مقید بوده به جا بیاورد. مشمول استثناء سوره مبارکه عصر است «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» جزء خاسران نیست چون خدای متعال می‌فرماید «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۱ اگر کسی که مومن شد و عمل صالح انجام داد و توصیه به صبر و حق کرد این دیگر خاسر نیست و الا استثناء معنا نداشت خدا استثناء کرده است. یعنی اگر کسی این گونه زندگی کرد خاسر نیست. از عمرش خوب استفاده کرده و عمر خود را در راه طاعت و بندگی خدا و فرمان بردن حق صرف کرده و به وظیفه‌اش عمل کرده این انسان از مرگ هراسی ندارد.

آگاهی امام به شهادتشان

مرگ هر زمان و هر جا برسد او نمی‌هراسد. فرمود: **كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ** در مکه گزارش وقایع کربلا را امام حسین علیه السلام دادند. یعنی امام حسین علیه السلام می‌دانستند که شهید می‌شوند. آیا واقعا امام حسین علیه السلام می‌دانستند اگر نمی‌دانستند **أَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَابِيسِ وَكَرْبَلَاءَ** این را چرا فرمودند این رجم به غیب نبود. این علم غیب را امام از کجا به دست آورده. امام حسین علیه السلام مرتبط با وحی است «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۲ خدای متعال علم غیب را می‌دهد خدای متعال علم غیب را در اختیار پیامبر گذاشته است «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»^۳ آخر سوره مبارکه جن، پیامبر این اخبار غیبی را نقل می‌فرماید.

کتاب‌هایی که هم عامه و هم خاصه نوشتند تحت عنوان ملاحم و فتن، این‌ها اخبار غیبی رسول خداست. در صحیح مسلم حدود سی تا

۱. سوره عصر، آیه ۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۲.

۳. سوره جن، آیه ۲۶.

چهل حدیث راجع به همین مساله ذکر شده است.

علم امام علیه السلام متصل به علم پیامبر صلی الله علیه و آله

بنابراین پیامبر غیب می دانست این غیب را خدای متعال به پیامبر داده بود و این غیب را پیامبر به سزاوارترین فرد گفته بود سزاوارترین فرد کیست؟ علی بن ابی طالب علیه السلام، چطور علی بن ابی طالب علیه السلام سزاوارترین شخص است؟

دقت فرمایید ما در مجالس امام حسین علیه السلام بایستی اعتقاد اتمان مستند و کامل شود. رسول خدا فرمود: **أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا**^۱ من شهر علمم و علی باب این شهر است. باب این شهر است، یعنی علوم را پیامبر به امیرالمومنین علیه السلام آموخته بود لذا صحابه رسول خدا می گفتند: **اقضانا علی**^۲ **اعلمنا علی**^۳ آن کسی که در مقام داورى بهتر از همه قضاوت کند امیرالمومنین است. آن کسی که بیش از همه ما می داند و آگاه است امیرالمومنین است.

ذهبی حدیثی نقل می کند: که اجزاء حکمت به ده قسمت تقسیم شده است و نه قسمت اش نزد علی است و یک قسمت حکمت به مردم داده شده است، آن نه قسمتی که نزد علی است مردم نمی دانند، اما آن یک قسمتی که نزد مردم است آن را هم امیرالمومنین علیه السلام می داند. اینها روایاتی است که عامه نقل کرده اند.

امیرالمومنین علیه السلام باب مدینه علم پیامبر است. **يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الظُّبَيْرُ**^۳ علم همانند سیل از من می جوشد و از من سرازیر می شود و در فضای باز آسمان هیچ پرنده ای نمی تواند همانند من در جو اوج بگیرد **يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الظُّبَيْرُ**.

۱. تاریخ دمشق: ج ۴۲، ص ۳۸۰، ح ۸۹۷۹، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۳۹.

۲. طبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، خطبه ۳، ص ۴۸، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴.

آگاه بودن به شهادت

امام حسین علیه السلام خبر شهادت را می دانست و کسی تصور نکند چرا امام حسین علیه السلام آمد و شهید شد. شهادت او چه نفعی داشت؟ نفع شهادت امام حسین علیه السلام را نباید مقطعی حساب کرد. آن روز چه اتفاقی افتاد بله آن روز هفتاد و دو نفر یا تعدادی بیشتر شهید شدند اما موج شهادت امام حسین علیه السلام چه کرد؟ چه درس هایی را به انسان ها آموخت؟ برکات این شهادت را امروز شما در میان ملت ها و اقوام می بینید که شهادت امام حسین علیه السلام چه برکاتی به همراه داشت و چه ارمغانی برای بشریت به جای گذاشت. امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت آمد؟ حکومت چند روزه ارزشی ندارد که امام حسین علیه السلام برای تشکیل آن بیاید. امام حسین درس داد و عاشورا دانشگاه بود. عاشورا جامعه بود و تربیت یافتگان این جامعه انصار امام حسین علیه السلام بودند و این دانشگاه یک دانشگاهی است که در همه قرون و اعصار و امکانه همیشه دائم است. این همه کتاب نوشته شده این همه رهنمود داده شده این ها همه اش به برکت امام حسین علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام برای شهادت می آمد و می دانست که کشته می شود او جان خودش را در طبق اخلاص گذاشت و تقدیم کرد و شجره پژمرده شده اسلام خون می خواست تا طراوتش را باز یابد خون امام حسین علیه السلام این طراوت را در عروق این شجره دین دمید و این شجره ای که این گونه است: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۱ ماجرای امام حسین مانند آیه: «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» است امام حسین فرمود: **كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَائِيسِ وَكَرَبَلَاءَ**^۲ اوصال، این بندهای انسان را می گویند محل وصل استخوان ها را می گویند. ذناب یعنی گرگ ها.

۱. سوره ابراهیم، آیه، ۲۴-۲۵.

۲. لُحُوفِ سَيْدِ بْنِ طَاوُوسٍ، ج ۱، ص ۶۱.

فلوات جمع فلات است یعنی بیابان. بین النواویس این منطقه‌ای است که الان حربن یزید ریاحی مدفون است. در سابق عراق یک مکان بسیار مقدسی بوده انبیاء خیلی‌هایشان مانند ابراهیم علیه السلام که اصالتا اهل بابل است و بابل در عراق در جایی که الآن مسجد بُراثا هست. آنجا تقریباً محدوده بابل بوده است. ابراهیم علیه السلام در آنجا بوده است. از روایات استفاده می‌شود عیسی علیه السلام از آنجا عبور کرده است یک منطقه پیغمبر خیزی بوده. یونس علیه السلام اهل نینوا است. آنجا جای مقدسی بوده است و می‌گویند نواویس یک مقبره‌ای بوده برای نصاری. امام حسین علیه السلام آدرس می‌دهد که کجا من کشته می‌شوم **بَيْنَ النَّوَوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِبَةً سُغْبًا** این‌ها دست از من بر نمی‌دارند بایستی خون من را بخورند و بیاشامند.

مقام رضا

در این خطبه چقدر درس‌های آموزنده‌ای را امام حسین علیه السلام به بشر داده است درس شکیبایی و درس رضا. سعی کنید هم رضای خدا را تحصیل کنید و هم اینکه آنچه که خدای متعال در زندگی مقدر کرده به آن چیزها راضی باشید. این بسیار مقام والائی است. این را انسان بایستی از امام حسین علیه السلام یاد بگیرد. **الهی رضا بقضائک** را بایستی از امام حسین علیه السلام یاد بگیریم. امام حسین روز عاشورا به خدای متعال عرض می‌کرد **الهی رضا بقضائک و تسلیماً لأمرک** انسان بایستی این رضایت را از امام حسین علیه السلام یاد بگیرد. انسان باید شکیبایی و صبر را از ابی عبدالله علیه السلام بیاموزد.

قضایم، اسیر رضا می‌پسندد رضایم بدانچه قضا می‌پسندد
چرا دست یازم چرا پای کوم مرا خواجه بی دست و پا می‌پسندد

نصبر علی بلائه ما بر بلاء خدا صابریم. بلاء یعنی امتحان، یعنی آزمایش ما بر بلاء الاهی شکیباییم. **«إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ**

حَسَابٍ»^۱ خدای متعال اجر صابران را خواهد داد بدانید من پاره تن پیغمبرم. بدن پیغمبر از پیغمبر جدا نمی شود و **بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقْرُبُهُمْ عَيْنُهُ وَ يَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ**. ما می دانیم به چه سمت و سویی حرکت می کنیم. آن سمت و سو بهشت است منتهی این مقصد و پایان این سفر بهشت خلد و رضوان است.

بذل جان

بنابراین **مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ** هر کسی مرد این میدان نیست هر کسی در دنیا این ظرفیت را کسب نکرده است و به اصطلاح سعه وجود و روح پیدا نکرده است؛ نماند. بایستی انسان در دنیا ظرفیت پیدا کند اگر می خواهید شخصیت افراد را در دنیا آزمایش کنید ببینید افراد، چقدر ظرفیت دارند برخی از افراد تا ضرر مختصری به آن ها وارد می شود دیگر نمی توانند خودشان را حفظ کنند و کنترل کنند صبر یعنی ظرفیت پیدا کردن. اگر انسان ظرفیت پیدا کرد در دنیا خیلی ارزش دارد اینکه خدای متعال می فرماید «بَشْرُ الصَّابِرِينَ صَابِرِينَ»^۲ را بشارت بدهید «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ بعد می فرماید «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»^۴ امام حسین علیه السلام چقدر صبر کرد و چقدر مصیبت دید و در مصائب شکیبایی و بردباری را پیشه کرد.

مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْظِنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَزِحْ لِحَلِّ مَعْنَا^۵ شب هشتم ذی الحجه فرمود هر کسی حاضر است جانش را بدهد هر کسی حاضر است از جان بگذرد هر که از جان بگذرد آن خندان بود.

۱. سوره زمر، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۳. همان.

۴. همان، آیه ۱۵۷.

۵. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

اگر انسان توانست از این سرمایه عظیم وجود صرف نظر کند و آن را بیهوده صرف نکند با ارزش است. جان انسان خیلی عزیز است. بایستی آن را در جایی صرف کند که ارزش داشته باشد این خیلی مهم است که انسان یک ثمنی که می‌دهد در برابر آن ثمن مطاعی بگیرد که به اندازه آن ثمن ارزش داشته باشد اگر انسان جان را می‌دهد بایستی در برابر جان چیزی را تحصیل کند که بالاتر از جان ارزش داشته باشد و آن معامله با خداست «انَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَغَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ»^۱ این چیزی است که در تورات و انجیل و قرآن آمده است.

انسان‌هایی در دنیا ضرر نکردند که طرف معامله آن‌ها خداست و یک عده هم در دنیا با شیطان معامله می‌کنند لذا نذ زد گذر دنیا را، معاصی خدا را حاضرند پذیرند وجودشان را بدهند و این خسروانی است که جبران ناپذیر است. **مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْظِنًا عَلٰى لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا غَدًا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُّصْبِحًا** ما فردا صبح از مکه کوچ می‌کنیم هر کسی بذل جان کرده است و هر کسی آماده ملاقات با خداست فردا صبح با ما حرکت کند.

در دنیا بایستی عقل مشعل باشد نه مردم. عقل را انسان بایستی چراغ راه قرار بدهد این مصباحی که خدای متعال در وجود همه ما گذاشته است و عقل حجت الهی است.

حجت ظاهر و حجت باطن

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةَ فَالرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَيْمَةَ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةَ فَالْعُقُولَ^۲ اگر در زندگی با

۱. سوره توبه، ۱۱۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶.

مشعل عقل حرکت کنیم پشیمان نمی شویم. اصحاب امام حسین علیه السلام با این مشعل حرکت کردند زهیرآن لحظه ای که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد عقلش، بیدارش کرد یک مرتبه راه را شناخت. تا کنون راه را اشتباه می رفته است. حُر فهمید بیراهه می رود، از بیراهه برگشت. این عقل بود که او راهنمایی کرد که راه تو را به مقصد نمی رساند برگشت در آن راهی که راه خدا بود. صراط مستقیم بود مگر پیامبر خدا نفرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ** یعنی اگر سراغ حسین رفتید گمراه نمی شوید این راه مستقیمی است که انسان را به حوض کوثر می رساند.

روضه:

السلام علیکم یا انصار دین الله السلام علیکم یا انصار رسول الله صلی الله علیه و آله
السلام علیکم یا انصار امیرالمومنین علیه السلام یا انصار ابی عبدالله بآبی انتم
وأمی طبتم

آری اصحاب باوفایی بودند. زهیر روز عاشورا آمد برابر امام حسین علیه السلام صدا زد: حسین جان من به فدای تو. حسین جان اجازه بده کشته شوم. امروز جدت رسول خدا را ملاقات کنم. چه اصحاب با وفایی چه یاران خوبی فرمود: **فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ** خیلی صحبت عجیبی است و سخن بلندی است. من اصحابی را بهتر از اصحاب خودم نمی دانم. واقعا این طور بود اما یک وقت نگاه کرد دید دیگر کسی باقی نمانده

کجا رفتند آن رعنا جوانان کجا رفتند آن پاکیزه جانان
همه بار سفر بستند و رفتند همه دست از جهان شستند و رفتند

۱. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۲۳۳.
۲. إرشاد مفید، ص ۲۵۰.



يَا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَيَا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أَنْادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي^۱ ای شیران بیشه شجاعت، دلاوران صحنه نبرد، چرا هر چه صدا شما را صدا می‌زنم جواب حسین رو نمی‌دهید؟ ای کسانی که شما بدن‌هایتان را سپر حسین قرار داده بودید. ای کسانی که دیشب شب عاشورا می‌گفتید، اگر هفتاد مرتبه زنده شویم و دوباره کشته شویم باز هم می‌خواهیم با تو کشته شویم. چرا جواب حسین را نمی‌دهید؟ یکی از ارباب مقاتل نقل کرده است: امام حسین وقتی بدن‌ها را اینگونه خطاب کرد، از روایات این طور استفاده می‌شود که بدن‌ها شروع به تکان خورد کرد. بدن‌های بی‌جان حرکت کرد. یعنی آقا اجازه می‌دهی باز هم بلند شویم، باز هم فداکاری کنیم؟ فرمود: «فَمِنْهُمْ

مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲

صلی الله علیکم یا اهل بیت النبوة

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

۱. معالی السبطين، ج ۲، ص ۱۷ - ۱۸.
 ۲. سوره احزاب، آیه ۲۳.



مجلس ششم

دلبستگی به دنیا

در کلام امام حسین علیه السلام



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ
وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ
سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ
الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

عن مولانا الحسين عليه السلام: النَّاسُ عَمِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لِعَقْقِ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ
يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ .^۱

بر اساس نقلی از دینوری، امام حسین عليه السلام روز دوم محرم پس از آن که
وارد سرزمین کربلا شدند این جملات را در جمع یاران و اصحاب شان
ایراد فرمودند. پیرامون این فرمایش آن بزرگوار یک نکته‌ای مقدمتاً بیان
می شود و بعد یک نمونه هم از مسائلی که در واقعه کربلا اتفاق
افتاده در رابطه با همین فرمایش بیان خواهد شد.

مهار نفس با عقل

خداوند متعال در درون انسان‌ها عقل و نفس قرار داده است، به طور
طبیعی این دو امر با یکدیگر در تضاد هستند، بدون تردید آن چه که
نفس می‌گوید و می‌خواهد، مادامی که مهار نشده و در اختیار عقل

۱ . تحف العقول، ص ۲۴۵، محجّه البیضاء: ج ۴، ص ۲۲۸، بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۱۶، ح ۲.

قرار نگرفته باشد غیر از آن چیزی است که عقل می‌گوید. هر کدام از این دو جنود و سپاهیان دارند که با آن‌ها به نبرد می‌پردازند. مثلاً علم انسان، دانش انسان، دانستی‌های انسان، اعتقادات انسان، این‌ها همه جنود عقل هستند. جنود نفس هم مشتبهات نفس است. لذات مادی، مقام، شهرت، لذات جنسی، خوراکی‌ها، این‌ها جنود نفس هستند. این تضاد در درون انسان منجر به یک نبرد درونی می‌شود، گاهی غلبه با نفس است و گاهی غلبه با عقل است. اگر نفس غالب شود نفس می‌شود مطاع و دست و پا و چشم و گوش انسان مطیع می‌شود، نفس مطاع می‌شود. قرآن مجید در همین رابطه می‌فرماید که نفس گاهی مطاع می‌شود: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟»^۱ «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا»^۲.
معبود برخی از افراد، هوای نفس آن‌ها است اما برخی هم عقل را حاکم می‌کنند. شعری که از مرحوم شیخ بهائی رحمته الله در صمدیه در بابی که بیان می‌کند گاهی مضاف از مضاف‌الیه کسب تذکیر می‌کند و گاهی کسب تانیث می‌کند، آمده است، که **إنارة العقل** که اضافه شده **إنارة** به عقل، **إنارة العقل** مکسوف بطوع الهوی.^۳ نور عقل با اطاعت از هوای نفس کسوف پیدا می‌کند یعنی خاموش می‌شود و عقل کارایی خود را از دست می‌دهد.



لذت‌گرایی و عواقب دنیوی آن

انسان به طور طبیعی لذات را دوست دارد، مشتبهات نفس را دوست دارد، اگر انسان توانست نفس را مهار کند و این نفس را در اختیار عقل قرار بدهد، آن وقت این نفس می‌شود نفس مطمئنه «**يَا أَيَّتُهَا**

۱. سوره چائیه، ۲۳.

۲. سوره فرقان، ۴۳.

۳. کلام الغنی، ج ۱، ص ۳۹۵.

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أُرْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً^۱ و زمانی که نفس غالب شود «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ»^۲ خودش و هم بستگانش را، همه را دچار زیان و گرفتار خسارت می‌کند، در واقع این‌ها توی دنیا هم کامیاب نمی‌شوند.


نصر بن مزاحم در واقعه صفین یک ماجرای را نقل می‌کند خیلی عجیب! و آن ماجرا این است که یکی از شب‌ها در جنگ صفین یکی از قبائل که از سپاه امیرالمؤمنین بودند؛ و ظاهراً قبیله بنی اسلم است، تصمیم گرفتند فردای آن شب (چون جنگ طولانی شده بود و دائماً کشته می‌شدند) جنگ را یکسره کنند و تصمیم‌شان بر این اساس بود آن قدر بروند جلو تا برسند به خیمه‌ی معاویه و او را از پای درآورند و ظاهراً بر این امر هم سوگند شدند. قسم یاد کردند هر چقدر کشته شوند تحمل کنند تا برسند به خیمه معاویه. کسانی که از معاویه حفاظت می‌کردند را پراکنده کرده بودند، نزدیک معاویه که رسیدند معاویه به یکی از رؤسای این قبیله پیغام داد که لَکْ مُلْکُ خِرَاسَانَ مَا دُمْتَ حَيًّا، ملک خراسان مال تو باشد تا مادامی که زنده هستی به شرطی که این قبیله‌ات را برگردانی، ایشان هم یک مرتبه رو کرد به قبیله‌اش گفت: برگردید، گفتند ما هم سوگند شدیم، گفت شما سوگند یاد کردید تا کنار چادر معاویه بیایید، آمدید و دیگر کافی است و حالا امر می‌کنم برگردید. این خیانت بزرگی بود که به امیرالمؤمنین علیه السلام شد و این‌ها برگشته عقب‌نشینی کردند، جنگ و ماجرای صفین آن گونه که می‌دانید تمام شد. ببینید گاهی نفس چه می‌کند! لَکْ مُلْکُ خِرَاسَانَ مَا دُمْتَ حَيًّا، خب این حب مقام است، جنگ صفین تمام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد صلح برقرار شد، آمد شام به معاویه گفت وعده‌ای که دادی وفا کن، گفت چشم! برای‌شان بنویسید برود

۱. سوره فجر، ۲۷ و ۲۸.

۲. سوره زمر، آیه ۱۵.

خراسان، امیر خطه‌ی خراسان باشد مادامی که زنده است. نوشتند، ایشان امیر خراسان است از طرف معاویه، فعّال ما یشاء برود آن جا باشد تا زنده است. این پاداش اطاعت از یک طاغوت وقت است. از شام حرکت کرد بیاید به خراسان که در بین راه هلاک شد.

دنیاگریزی امیرالمومنین

معمولاً این کسانی که در مسیر باطل حرکت می‌کنند، این‌ها کامیاب نمی‌شوند. یکی از آن نمونه‌ها عمر بن سعد بن ابی وقاص است، در قصه‌ی کربلا؛ عمر بن سعد، برای رسیدن به حکومت ری چه‌ها کرد؟! این مقامی که امیرالمؤمنین  در ذیل خطبه شقشقیه می‌فرماید: «دنیاى شما از یک عطسه بز پیش من ارزشش کمتر است.» امام که حجت خداست، اگر سخنی می‌گوید مبالغه نیست. اگر می‌فرماید: **لَدُنْيَاكُمْ أَهْوَنُ عِنْدِي**^۱ در یک تعبیر دیگری می‌فرماید این دنیاى شما در نظر من پست‌تر از یک استخوان خنزیری است که در دست شخص جذامی باشد.

ما افتخار می‌کنیم به این‌که پیرو یک شخصیتی هستیم که می‌فرماید: **لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ** **أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ**^۲ اگر زمین و آسمان را به من بدهند هفت اقلیم را و آنچه زیر آسمان‌هاست؛ (نه در برابر مقام، نه پست و نه مثل عمر سعد و ملک ری) که فقط به من بگویند خدا را معصیت کن به این اندازه که یک پوست جویی را از دهان یک موری بگیر، من این کار را نخواهم کرد. ما افتخار می‌کنیم که پیرو چنین شخصیتی هستیم. در یک سخن دیگری می‌فرماید: **وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَةَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ**

۱. نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه).

۲. نهج البلاغه، خطبه، ص ۳۴۶.

مُسَهَّدًا أَوْ جَزَفِي الْأَعْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِيَعْضُ الْعِبَادَ وَغَاصِبًا لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُولُهَا وَيَطْوِلُ فِي الشَّرِّ حُلُولُهَا،^۱ من را عریانم کنند روی تیغ‌ها بخوابانند یا زنجیرم کنند و بکشند، در زنجیر باشم و مرا بکشند؛ گوارا تر است تا این که خدا را در حالی ملاقات کنم که به یک بنده‌ای از بندگانش ستم کرده باشم یا اندک چیزی را ناسزاوار گرفته باشم و چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان؟ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا دوّمی ندارد، یک چنین شخصیتی و امام حسین علیه السلام پسر آن شخصیت است و در دامان او تربیت شده و بزرگ شده است.

ناکامی بندگان دنیا

در سوی دیگر یک آدم پست و کسی که فقط دنیا و مال دنیا چشم‌هایش را پر کرده است (عطف نظر از سوابق ننگین پدرش)، قرار دارد؛ ابن حزم در کتاب المحلّی،^۲ در جلد دوازدهم در بحث جهاد با کفار و با طغیان‌گران، جهاد با باغین را به مناسبت بحث منافقین مطرح می‌کند و یک روایتی را از حذیفه نقل کرده که فردی سؤال می‌کند منافقین ليله عقبه که می‌خواستند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را ترور بکنند چه کسانی بودند؟ حذیفه می‌گوید: این‌ها دوزاده نفر هستند. می‌شمرد این دوازده نفر را، من جمله از کسانی که می‌شمرد دومی است و از جمله کسانی که می‌شمرد توی ذهنم هست سعدبن ابی وقاص است؛ عجیب است که

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۴، ص ۳۴۶.
 ۲. المحلّی یک دوره کتاب فقه است.

این‌ها را ابن حزم که ظاهراً سنی متعصبی بوده نقل کرده است. این دوازده نفر منافقین لیله عقبه بودند که می‌خواستند پیغمبر خدا را در آن شب در مراجعت از تبوک ترور کنند.

اما اجمالاً به این آدم گفته شد برو حسین بن علی علیه السلام را به قتل برسان، ما حکومت ری را به تو خواهیم داد. برای رسیدن به چند روز حکومت ری و آن ناکامی که محقق نشد، معمولاً این اشخاصی که این‌گونه حرکت می‌کنند و می‌خواهند از مسیر باطل به چیزی که رضای خدا در آن نیست برسند، این‌ها معمولاً در زندگی کامیاب نمی‌شوند. ممکن است مواردی موفق شوند. اما وقتی تاریخ را ورق می‌زنیم و سرگذشت افراد را می‌بینیم، معمولاً کامیاب نشده‌اند. عمر بن سعد آن اقدام وحشیانه را مرتکب شد که تعبیر خود امام حسین علیه السلام جالب است که می‌فرماید: **فَكَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفًا وَ أَجْرِيَّةً سُغْبًا** این‌ها می‌خواهند گوشت من را بخورند، این‌ها گرگانی هستند که خواهان خوردن گوشت من هستند. واقعاً گرگ‌صفتانی بودند که فقط آمده بودند بدرند.

مرحوم سید بن طاووس در لهُوف بیان کرده است: **وَتَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ**^۲ **تَسَابَقَ الْقَوْمُ** یعنی سبقت برای غارت کردن، کوفیان حاضر در کربلا چنین نامردمانی بودند.

ابن سعد روز یازدهم از کربلا حرکت کرد و دوازدهم رسید کوفه، آمد از پله‌های قصر رفت بالا، به ابن زیاد گفت خب من انجام وظیفه کردم، دستور داده بودی حسین بن علی علیه السلام را به قتل برسانم، این حسین بن علی علیه السلام، این هم اهل بیتش آوردم، حالا آن وعده‌ای که دادی وفا کن، ابن زیاد گفت: حکمی که من به تو دادم بده، فهمید می‌خواهد

۱. ضیاء الصالحین، ص ۶۷.

۲. لهُوف سید ابن طاووس، ص ۱۹۳.



حکم را از او بگیرد. گفت چرا بدهم؟ گفت من شنیدم تو یک شعری را می‌خواندی که از آن شعراستفاده می‌شود حسین بن علی علیه السلام را به عنوان یک وظیفه‌ای که امیرت دستور داده نکشتی و آن شعرا این است:

أَتْرُكُ مُلْكَ الرَّبِّ وَ الرَّبِّيُّ مُنِّيَّي
 أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنِ
 وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهُ
 حِجَابٌ وَ مُلْكُ الرَّبِّ قُرَّةُ عَيْنِ

یعنی: من از ملک ری صرف نظر کنم؟ ملک ری آمال و آرزوی من است. یا من برگردم، اقدام به این کار ننگین نکنم؟ چه کنم؟ ابن سعد وقتی امام حسین علیه السلام فرمود: از گندم ری نخواستی خورد گفت:

فَإِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ إِنِّي
 أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَنَّتَيْنِ

گفت اگر این امر راست باشد من دو سال قبل از مرگم توبه می‌کنم. انسان مگر از یک ساعت دیگر خود خبر دارد که زنده است یا نه؟

ابن زیاد به او گفت حکم را بده، گفت من نمی‌دهم، می‌خواهم نگه دارم و به زن‌ها و پیرزن‌های قریش نشان بدهم و بگویم ببینید آن‌ها دستور دادند من حسین بن علی علیه السلام را بکشم. بلند شد از پله‌های قصر آمد پایین در حالی که روز دوازدهم بود یعنی چهل و هشت ساعت از شهادت امام حسین علیه السلام نگذشته بود، گفت: مَا رَجَعَ أَحَدٌ

۱. در برخی منابع این شعر به صورت کامل چنین نقل شده است:

فوالله ما أدري وإني لحائر
 أتترك ملك الرب والربي مني
 حسين ابن عمي والحوادث جمّة
 وإإله العرش يغفر زلّتي
 ألا إنما الدنيا بخير معجل
 يقولون إن الله خالق جنة
 فإن صدقوا فيما يقولون فإني
 وإن كذبوا فزنا بدنيا عظيمة
 أفكر في أمري على خطر
 أم أرجع مأثوماً بقتل حسين
 لعمرى ولي في الربى قرة عين
 ولو كنت فيها أظلم الثقلين
 وما عاقل باع الوجود بدين
 ونار وتعذيب وغلّ بدين
 أتوب إلى الرحمن من سنتين
 وملك عظيم دائم المجلين
 ۲. همان، ص ۱۹۳.

بِشَرِّ مَا رَجَعْتُ^۱ هیچ کسی همانند من، بدبخت بزننگشت. آمد در خانه‌اش، پنج سال یا شش سال از این ماجرا گذشت، سال شصت و یک تا شصت و شش، مختار آمد قدرت گرفت، افرادی را فرستاد به او گفتند اجابت کن امیر را، بلند شد پای او گیر کرد به رختخواب، افتاد زمین همان جا او را کشتند و سرش را پیش مختار بردند، پسر عمر سعد حفص پیش مختار نشسته بود. علت هم این بود که این پدر و پسر هر دو در کربلا حاضر بودند، وقتی چشم حفص افتاد به سر بریده پدرش، مختار گفت این سر کیست؟ گفت این سر پدر من است. گفت پدرش را هم بکشید. این عبارت ابن اثیر در الکامل است، پسر را هم همان جا کشتند. گفت: **هَذَا بِالْحُسَيْنِ وَ هَذَا بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ وَلَا سِوَاءِ** پدر را جای حسین کشتم، پسر را جای علی بن حسین کشتم اما این‌ها مساوی همدیگر نمی‌شوند. من اگر تمام قریش را (چون عمر سعد از قریش بود) سر ببرم به اندازه یک انگشت حسین بن علی ع نمی‌شود.

این عاقبت متابعت از هوای نفس است که دنیایش چنین بود و قیامتش آن است، قرآن می‌فرماید: **«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۲** کسی که دنبال هوای نفس نرود به بهشت می‌رسد.

کلام نورانی امام حسین ع

امام حسین ع روز دوم محرم فرمود: **النَّاسَ عَيْبِدُ الدُّنْيَا** این‌هایی که عیبید دنیا هستند عیبید نفس هستند. اسیر نفس هستند **وَالدِّينُ**

۱. مثير الأحزان، جلد ۲، صفحه ۱۰۹.

۲. سوره نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱.

لَعَقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ دین لعق است. لعق به آن چیزی می‌گویند که مثل آلهوایی که خشک شده و در زمستان تا مزه می‌دهد می‌مکند، وقتی به دانه رسید بیرون می‌اندازند، واقعا تشبیه زیبایی است. امام حسین علیه السلام می‌فرماید یک عده‌ای دین برای شان این طوری است. تا دین برای شان نفع دارد دیندار هستند، وقتی دیگر نفع نداشت **فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ** و زمانی که روز بلا می‌رسد و روز آزمایش و امتحان است، دیندارها کم می‌شوند. مسائلی که در کربلا اتفاق افتاده به درد امروز جامعه ما می‌خورد. برخی از مسائل را انسان باید سرمشق قرار دهد مثل بعضی از یاران امام حسین علیه السلام، برخی از مسائل کربلا هم هست عبرت‌انگیز است باید انسان عبرت بگیرد. آن نفس در ما هم هست. اگر انسان این نفس را اصلاح نکند، مهار نکند، تأدیش نکند، طغیان کند، بر انسان مسلط بشود، انسان تباه می‌شود.

روضه:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ امروز روز ششم ماه محرم است و معمولاً روزهای ششم روضه حضرت قاسم علیه السلام را می‌خوانند.

من هم می‌خواهم روضه این بزرگوار را بخوانم. حضرت قاسم علیه السلام آن طوری که از نقلها استفاده می‌شود **لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ** هنوز به حد بلوغ ظاهری نرسیده بود اما بعضی از افراد بلوغ ظاهری ندارند، از بالغها بالغ‌تر هستند. شب عاشورا امام حسین علیه السلام برای اصحاب صحبت کرد، قاسم آمد به عمو عرض کرد که عمو جان **أَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟** من هم جزء شهدا هستم فردا؟ فرمود: **يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟** مرگ را چگونه می‌بینی؟ گفت عمو جان! **يَا عَمِّ أَخْلَى مِنْ الْعَسَلِ**، یک وقت

است انسان رسیده به دوران پیری و فرسودگی، دیگه امراض و آلام و این‌ها احاطه‌اش کرده می‌گوید راضی به مرگ هستم. انسان جوان با آن طراوتی که دارد هرگز راضی به مرگ نمی‌شود. فرمود بله عزیزم تو هم کشته خواهی شد. روز عاشورا آمد صدا زد عموجان! اجازه بده بروم میدان، استأذن الحسین علیه السّلام في المبارزة فأبى الحسین علیه السّلام أن يأذن له فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه حتى أذن له^۱ افتاد روی پاهای امام حسین علیه السلام، نه تنها دست عمو را می‌بوسید، پای عمو را می‌بوسید تا اجازه گرفت. وقتی اجازه گرفت خب به سر این بچه سیزده ساله کلاه خود استوار نیست، یک پارچه‌ای را امام حسین علیه السلام به سر این بچه بست، این عبارتی که از حمیدبن مسلم است می‌گوید که من دیدم که قاسم می‌آید سوار بر اسب است. مثل یک پارچه ماه است. می‌گویند علتش این است؛ چون پیشانی‌اش بسته شده بود، همه‌ی صورت نمایان نبود. امام حسین علیه السلام وقتی آمد نظر الیه نظر آیس منه ثم اعتنقه و جعلاً یبکیان حتی غشی علیهما آمد دست انداخت گردن قاسم، آن قدر این عمو و پسر عمو گریه کردند که هر دو غش کردند، بی‌هوش شدند. سوار شد، حمیدبن مسلم می‌گوید من فراموش نمی‌کنم این آقازاده وقتی سوار بر اسب شده بود پاهایش به رکاب اسب نمی‌رسید اما وقتی آمد توی میدان دیدم دارد گریه می‌کند. گفتم خب این سپاه، سی هزار نفر سپاه مسلح، یک بچه سیزده ساله آمد توی میدان شروع کرد خودش را معرفی کردن، وقتی با این شعرها خودش را معرفی کرد فهمیدم گریه‌اش برای غربت عمویش حسین است.



إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا فَزَعُ الْحَسَنِ سَبِطُ النَّبِيِّ الْكُضْبِيُّ الْمُؤْتَمِنِ
هَذَا الْحَسَنِ كَالْأَسِيرِ الْمُتْرَهَنِ بَيْنَ أُنَاسٍ لَا سُقُومًا صَوَّبَ الْمُزْنَ

حمله کرد، شجاعانه می‌رزمید تا این‌که عمر بن سعد از دی گفت من الان داغ این جوان را به دل مادرش می‌گذارم.^۲ با نیزه از پشت سرزد، قاسم روی زمین افتاد صدا زد عمو جان به دادم برس! فِجَاءَ الْحَسَنِ كَالصَّقْرِ الْمُنْقِضِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِأَعْجَلِهِ آمَدَ، اما وقتی رسید وَالْحُسَيْنِ علیه السلام قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَالْغُلَامِ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ نَظَرَ نَظْرًا دِيمًا دِيدِمًا امام حسین علیه السلام بالاسر قاسم ایستاده، قاسم پاها را به زمین می‌زند.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلٍ يَنْقَلِبُونَ»

۱. المناقب، جلد ۴، صفحه ۹۹.

۲. مادر قاسم، زمله در کربلا بوده، مرحوم سماوی در اِصْطِرَاحِ الْعَيْنِ تصریح می‌کند که ایشان در کربلا بوده.



مجلس هفتم

امام نور امام نار



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِدُكْرِهِ وَ سَبَباً لِمَزِيدِ مَنْ فَضَّلَهُ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

عن مولانا الحسين عليه السلام: **مَنْ لَحَقَّ بِي اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ**

روزی که حضرت عباس عليه السلام ستانام گرفت

کم کم به ایام عاشورای امام حسین عليه السلام نزدیک می شویم و بر حسب آن چه که نقل شده است مثل امروزی که هفتم ماه محرم است به دستور عیبداالله، عمر بن سعد آب را به روی امام حسین عليه السلام بست. البته گاهی سؤال می شود؟ اگر آب سه روز بسته شده بود. پس اهل بیت چه کردند؟

شب نهم محرم هنگامی که تشنگی بر امام و یارانش شدت یافت، برادرش عباس عليه السلام را با ۳۰ سواره و ۲۰ تن پیاده و ۲۰ مشک شبانه

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۷: هر که به من پیوندد به شهادت می رسد و هر کس هم تخلف کند و بازماند به فتح نمی رسد.

فرستاد تا آب بیاورد. نافع بن هلال جملی با پرچمی پیشاپیش این گروه حرکت می کرد. آنها رفتند تا به نزدیکی شریعه رسیدند. عمرو بن حجاج که مأمور بستن شریعه بود پرسید کیستی؟ گفت نافع بن هلالم. من پسر عمویت هستم از اصحاب حسین علیه السلام. آمده ام از آبی که ما را منع کردید بنوشم. عمرو گفت گوارایت باد. نافع گفت وای بر تو! چگونه به من می گویی آب بنوش در حالیکه حسین بن علی علیه السلام و یارانش از تشنگی هلاک می شوند؟ عمرو پاسخ داد هیچ راهی برای سیراب کردن آنها نیست. ما را در اینجا قرار داده اند تا آب را از آنها منع کنیم. نافع به پیاده ها گفت مشک ها را پر کنید. آنها داخل شریعه شدند و مشک ها را پر کردند و خارج شدند. عمرو بن حجاج و یارانش، راه را بر آنها بستند.

عباس بن علی علیه السلام و نافع بر تمام همراهان عمرو حمله بردند و راه را گشودند و به پیاده ها گفتند بروید. از اصحاب عمرو بن حجاج تعدادی به قتل رسیدند، اما هیچ کس از یاران حسین بن علی علیه السلام صدمه ای ندید و همه با آب به اردوگاه بازگشتند. امام و یارانش آب نوشیدند و از آن روز عباس علیه السلام سقا و ابوالقربّه نامیده شد. اصحاب امام حسین علیه السلام غسل کردند، این خبر را طبری و دیگران نقل کردند. اما عطش روز عاشورا مُسَلَّم است. برخی گفتند این عطش مخصوص بنی هاشم بوده است. در آن فضای گرم آب ها تمام شده بود و دیگر آبی نبود. هم بچه ها، هم اهل بیت علیهم السلام و هم امام حسین علیه السلام و بنی هاشم، همگی تشنه بودند، شاهد بر این تشنگی روایات زیادی وجود دارد. حضرت علی اکبر علیه السلام وقتی از میدان برگشت، به امام حسین علیه السلام عرض کرد که آقا آبی هست به من بدهید، قوت بگیرم و جنگ کنم؛ امام حسین علیه السلام علی اصغر را برای همین جهت به میدان آورد.

امام حسین علیه السلام تعبیری در روز عاشورا داشتند و فرمودند: **اَسْتَحُوذُ عَلَیْكُمْ**



الشَّيْطَانُ فَأَنسَأَكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ^۱ شیطان بر شما غلبه کرده و شما خدا را فراموش کردید. وقتی انسان خدا را فراموش کرد دیگر ارزش‌ها برای او معنا و مفهوم ندارد. وقتی انسان خدا را فراموش کرد دیگر مقدسات برای او محترم نیست. جریان تشنگی و بستن آب در همین رابطه است؛ ابن زیاد از آغاز این دستور را داده بود منتها امروز این دستور سخت‌تر شد و الا دوم محرم وقتی امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا رسیدند، یک سواره‌ای از طرف کوفه آمد، نامه‌ای را به دست حرّ داد، در نامه نوشته شده بود: **أَمَّا بَعْدُ فَجَعَجِعَ بِالْحُسَيْنِ وَلَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ خُضْرٍ وَعَلَىٰ غَيْرِ مَاءٍ وَالسَّلَامُ.**

جعجع بالحسين یعنی سخت بگیر کار را، تنگ بگیر کار را بر امام حسین علیه السلام و حسین را در یک منطقه‌ای که دور از آب و آبادانی و سبزه باشد فرود بیاور. نقشه از اول همین بود.

امام نور و امام نار

آورنده نامه وقتی نامه را به حرّ داد. حرّ نامه را همراه آورنده نامه خدمت امام حسین علیه السلام آورد و عرض کرد آقا یک چنین نامه‌ای برای من نوشته شده، من مأمور هستم نگذارم از این جا شما عبور بکنید، باید این جا توقف کنید. یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام ابوالشعثاء کندی که از شهدا هم است، نگاهی به چهره آورنده نامه و قاصد کرد و گفت تو مالک بن نسیرهستی؟ گفت بله، گفت عجب! کار تو به جایی رسیده است که به سمت شخصی مانند عیدالله بروی و نامه‌رسان او باشی؟ بیا به پسر پیغمبر پیوند تا نجات پیدا کنی. گفت نه **أَطَعْتُ إِمَامِي**، من امامم را اطاعت کردم.

کسی (گفته شده فرزدق بوده است) خدمت امام حسین علیه السلام رسید تا

سوالی کند. ابتدا حضرت از ایشان سؤال کرد که از کجا می‌آیی و چه خبر است؟ گفت از کوفه می‌آیم. فرمود خبر داری از کوفه؟ عرض کرد آقا عَلِيُّ الْخَيْرِ سَقَطَتْ^۱ از آدم خبیری سؤال می‌کنی. قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ و سیوفهم عليك دل‌ها با شماست اما شمشیرها به روی شما فردا کشیده خواهد شد. این آیه شریفه معنایش چیست؟ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ»^۲ قیامت روزی است که ما هر گروهی را، هر جمعیتی را با امام‌شان می‌خوانیم. معلوم می‌شود هر جمعیتی یک امامی دارد. حضرت فرمود امام حق و امام باطل دو امام در دنیا هست. فرمود آن‌هایی که دنبال حق بودند با امام حق خوانده می‌شوند و خدا آن‌ها را می‌خواند. آن‌هایی که با امام باطل بودند خدای متعال آن‌ها را با همان امام باطل می‌خواند. و ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»^۳ آن‌هایی که با امام حق هستند راهی بهشت خواهند شد، آن‌هایی که با امام باطل هستند راهی آتش خواهند شد. این ماجرا همیشه در دنیا بوده امروز هم هست. یک عده‌ای جانبدار باطل هستند و یک عده‌ای هم طرفدار حق هستند. این ماجرای حق و باطل در عصر پیامبر بوده، قبل از عصر پیامبر هم بوده و تا امروز هم ادامه دارد. به هر حال مالک بن نصیر گفت من از امام اطاعت کردم.



بستن آب و نفرین امام

امام حسین علیه السلام برای این اساس در کربلا توقف کردند. تا چنین روزی که دستور جدیدی از ابن زیاد آمد که از امروز آب بسته شود. واقعا هم عجیب بوده یک عده‌ای آن قدر قسی‌القلب باشند. طبری نقل می‌کند روز عاشورا مردی در برابر امام حسین علیه السلام، گفت: یا حسین! فرات را

۱. الأماي (للطوسي)، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۳. سوره شوری، آیه ۷.

بین چطور موج می‌زند، لا تَذُوقُ مِنْهُ جُرْعَةً حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمِ فِي نَارٍ...! حضرت فرمودند: که این شخص کیست؟ گفتند رجل يقال له **عبدالله بن حوزة** به او می‌گویند عبدالله بن حوزة تمیمی، این مرد تعبیر دیگری هم دارد گفت **یا حسین! أبشر بالنار!** یک چنین تعبیری، آن حضرت فرمود: دروغ گفتی من نزد پروردگارم می‌روم که مهربان و شفاعتش پذیرفته است؛ روایت می‌گوید: حضرت آن قدر دست مبارکش را روز عاشورا بلند کردند که زیر بغل‌شان نمایان شد. عرض کردند **جُرْهُ إِلَى النَّارِ وَأَذْفُهُ حَرْهَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ مَصِيرِهِ إِلَى الْآخِرَةِ** امام فرمود: خدایا او را به آتش دوزخ ببر. چه قدر باید انسان شقی باشد که با عث شود امامی که رحمة الله الواسعه است نفرینش کند! راوی (مسروق بن وائل) می‌گوید: من از کوفه به سمت کربلا آمدم و جلوی سپاه ایستادم به طمع این‌که حسین بن علی کشته می‌شود، سرش را بردارم و به کوفه ببرم و جایزه بگیرم، راوی این چنین شخصی است، دقت کنید می‌گوید من جلو ایستاده بودم امام حسین علیه السلام را می‌دیدم، ماجرا را کاملاً تماشا کردم دیدم امام حسین علیه السلام بعد از آن‌که عبدالله بن حوزة را نفرین کرد؛ وی خشمگین شد و خواست اسبش را به طرف حضرت بجهاند که اسبش چموشی کرد. و او را از پشت خود انداخت، بطوری که پای چپش در رکاب بود و پای دیگرش واژگون که مسلم بن عوسجه یکی از اصحاب امام علیه السلام، بروی تاخت و شمشیر به پای او زد و پایش از تن جدا شد. اسب همچنان می‌دوید و سر او را به هر سنگ و کلوخ و درختی کوبید تا مرد. و روحش به آتش دوزخ رفت. پس از گفت و گوی ابن حوزة با امام حسین علیه السلام و نفرین آن حضرت و در نتیجه مشاهده مرگ او، مسروق بن وائل مرعوب شد و از میدان نبرد کنار کشید و گفت: «من در این خانواده چیزی دیدم که دیگر هرگز با

آنان نمی‌جنگم.»^۱

گناه‌ناخشودنی

شقاوت عجیب است واقعا! انسان وقتی در مسیر باطل قرار گرفت این‌گونه می‌شود؛ یکی از اصحاب امام حسین ﷺ آقایی است به نام یزیدبن حصین (با صاد، مصغر حصن است) یزیدبن حصین همدانی، از قبيله همدان است. مرد بزرگواری است، از شهداء کربلاست. به امام حسین ﷺ عرض کرد: من با عمر بن سعد رفیق هستم. اجازه بدهید بروم راجع به مسئله آب با عمر بن سعد صحبت کنم شاید مؤثر واقع بشود. فرمودند برو. یزیدبن حصین همدانی آمد رسید جلوی خیمه فرماندهی؛ چون هنوز جنگ آغاز نشده بود، جلوی او را گرفتند گفتند کجا؟ گفت می‌خواهم با امیر شما ملاقات کنم، گفتند نمی‌شود، گفت بروید به او بگویید یزیدبن حصین همدانی هستم چون با عمر بن سعد سابقه رفاقت داشتند، گفت به او بگویید بیاید، از در خیمه فرماندهی وارد شد سلام نکرد، عمر بن سعد انتظار سلام داشت؛ رفیق چندین ساله اوست، او را در آغوش بگیرد، معانقه کنند، دست بدهند، اما یزیدبن حصین هیچ اعتنا نکرد و سکوت کرد. عمر بن سعد صدا زد **يَا أَخَا هَمْدَانَ أَلَسْتَ مُسْلِمًا؟** تو وارد شدی، مسلمان باید سلام بکند، برادر همدانی! چرا سلام نکردی؟ بلافاصله یزیدبن حصین همدانی گفت **أَتَزْعَمُ أَنَّكَ مُسْلِمٌ وَأَبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانٌ** پسر پیغمبر تشنه است تو خودت را مسلمان می‌دانی؟ سرش را زیر انداخت تأملی کرد، بعد از تأمل سر بلند کرد. این جا است که خدای متعال گناهان این چینی را نمی‌بخشد. عمر بن سعد گفت **يَا أَخَا هَمْدَانَ إِنِّي أَعْلَمُ وَاللَّهِ** حرمة اذی اهل هذا البيت به خدا سوگند من می‌دانم این خانواده را

اذیت کردن کار حرامی است اما چه کنم؟ من از حکومت ری نمی‌توانم صرف نظر کنم. این گناه نابخشودنی است. یزیدبن حصین همدانی ازجا بلند شد، عمر بن سعد هر چه گفت کجا می‌روی؟ اعتناء نکرد. خدمت امام حسین علیه السلام رفت و عرض کرد: **یا ابا عبدالله ان عمربن سعد یتقتلک بالزری!** عمر بن سعد روی قتل شما معامله کرده. پذیرفته شما را به قتل برساند تا به حکومت ری برسد. این‌ها پیام‌های عاشورا است. که ما باید ببینیم در این دنیا چگونه معامله می‌کنیم؟ با خدا معامله می‌کنیم؟ نفس ما بر ما حاکم است؟

روضه:

امروز روز هفتم است و به یاد شیرخواره ابی عبدالله امروز عرض ادب کنیم.

ای یگانه کودک یکتا پرست
گرچه شیرمادرت خشکیده است
در حرم، زاری مکن از بهر آب
غم مخور ای بهترین همراز من
غم مخور ای کودک خاموشم
غم مخور ای کودک دُردی کشم
در حرم زاری مکن از بهر آب
می برم تا آنکه سیرابیت کنم
مخفی از چشم زنان دلپریش
صورتت را می گذارم روی خاک

وی به طفلی، مستِ صهای الست
شیررحمت از لب‌ت جوشیده است
چون خجالت می‌کشم من از رباب
غم مخور ای آخرین سرباز من
قتلگاهت می‌شود آغوش من
من خودم تیراز گلویت میکشم
چون خجالت میکشم من از رباب
با خدنگ حرم‌له خوابت کنم
می‌کنم قبرتورا با دست خویش
تا ز خاک آید ندای عشق پاک

معمولاً بچه شیرخواره آب نمی‌خواهد، می‌گویند سینه مادر یکی غذا است و یکی آب. اما چرا این بچه روز عاشورا این‌طور تشنه شده بود؟ مشهور است می‌گویند اگر انسان زن را اذیت بکند، غصه بخورد شیرش کم می‌شود یا خشک می‌شود. رباب شب عاشورا وقتی شنید امام حسین علیه السلام فردا شهید می‌شود شیرش خشک شد، شیر نداشت. و امام

حسین ﷺ به رباب خیلی علاقه داشت. می فرمود:

لَعَمْرُكَ إِنِّي لِأَجِيبُ دَارَا كَحُلِّهَا سَكِينَةُ وَالرَّبَابُ
أَحِبَّهُمَا وَابْتَدُلُ جُلَّ حَالِي وَ لَيْسَ لِإِلْغَمِي فِيهَا عِتَابُ

خانه‌ای که در آن خانه سکینه و رباب باشد من آن خانه را دوست دارم. رباب هم به همین شکل به امام علاقه داشت. ابن اثیر در کامل نقل می‌کند یک سال زیر سایه نرفت. یک سال!؛ امام سجاد او را از کربلا به مدینه برد، بعد از یک سال مَاتَتْ كَمَدًا با غصه از دنیا رفت. می‌گفتند چرا نمی‌روی زیر سایه؟ می‌گفت:

إِنَّ اللَّذِي كَانَ نَوْرًا يَسْتَضَاءُ بِهِ كِرْبَلَاءَ قَتِيلِ غَيْرُ مَدْفُونِ
سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحُهُ عَنَّا وَجُتِبَتْ خُسْرَانُ الْمَوَازِينِ
قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلْوَدُّ بِهِ وَكُنْتُ تَصْحَبُنَا بِالرَّحْمِ وَالذِّينِ
مَنْ لِي لِيْتَامِي وَمَنْ لِي لِسَائِلِينَ وَمَنْ يَغْنَى وَيَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَسْكِينِ
وَاللَّهِ لَا أَبْتَغِي صَهْرًا بِصَهْرِكُمْ حَتَّى أُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالظَّنِينِ

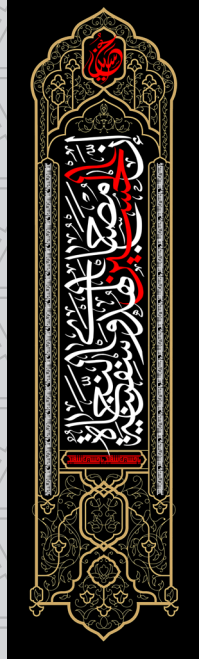
امام حسین ﷺ روز عاشورا وقتی آمد در خیمه گفت: خواهر! **یا زینب!**
یا اختی ناولینی ولدی الصغیر. چرا مادر را صدا نزد؟ بچه را روی دست گرفت در برابر سپاه دشمن ایستاد و گفت: **یا قوم قَتَلْتُمْ شِيعَتِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَقَدْ بَقِيَ هَذَا الطِّفْلُ يَتَلَطَّى عَطَشًا، فاسقوه شربه من الماء؛** ای قوم، شما شیعیان و اهل بیت مرا کشتید و تنها این طفل باقی مانده، آن هم از شدت تشنگی (مانند ماهی) تلطی می‌کند. (دهان باز می‌کند و می‌بندد و در حال جان دادن است) به او جرعه‌ی آبی بنوشانید. امام حسین ﷺ در همین حال که با آن قوم سیه روی سخن می‌گفت تیری

۱. الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۴۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۴۹. اعلام النساء، ص ۴۳۹: آن پرتوی که دیگران از درخشش آن بهره می‌بردند، در کربلا کشته شده و غیر مدفون رها شده است. ای فرزند پیامبر ﷺ! خدا از طرف ما تو را پادش نیکو داده و در وقت «میزان» تو را از هر زبانی به دور دارد. تو آن چنان کوه محکمی بوده که من بدان پناه می‌بردم و تو با رحمت و از سر دینداری با ما همنشین داشتی. دیگر چه کسی برای یتیمان و فقیران، مانده؟ و چه کسی است که مسکینان بدو پناه برده و او بی‌نیازشان سازد؟ به خدا قسم! دیگر سایه‌ای بعد از تو بر سرم نخواهم پذیرفت تا در میان خاک، پنهان شوم.



آمد و گلوی شیرخواره را پاره کرد. **فَذُبِحَ الظُّفْلُ مِنَ الأُذُنِ إِلَى الأُذُنِ وَ**
من الوريد الى الوريد، تیررگ تا رگ یا گوش تا گوش گلوی علی اصغر را
برید؛ ابن جوزی در تذکره نقل کرده است: سپس امام علیه السلام کف دست
خود را از خون گلوی او پُر کرد و به آسمان فشاند. در این زمان یک
ندای آسمانی آمد. **دَعَهُ يَا حُسَيْنَ فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعاً فِي الجنةِ** ای حسین،
طفل را واگذار همانا برای او در بهشت شیردهنده‌ای است.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»



مجلس هشتم

شبيه ترین به رسول خدا
صلی الله علیه و آله



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِيُذَكِّرَهُ وَ سَبَباً لِّلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلاً عَلَى آيَاتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ دَائِمَةٌ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

عن مولانا الحسين عليه السلام: **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَ إِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي وَ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ**.^۱

تمهیدات امام حسین عليه السلام پیش از عزیمت

امام حسین عليه السلام قبل از حرکت به سوی عراق تمهیدات را برای نهضت انجام دادند، چون بنی امیه واقعیات را تحریف می‌کردند. مکرر شنیده‌اید امام حسین عليه السلام را رسماً به عنوان کسی که بر حکومت خروج کرده و شقّ عصای امت کرده، متهم کردند و تحت این عنوان جنگ را به راه انداختند. امام حسین عليه السلام قبل از حرکت به جهت این‌که مردم در جریان امر قرار بگیرند، و امر بر آن‌ها مشتبه نشود، تمهیداتی اندیشیدند.

به عنوان نمونه در نامه‌ای که برای مردم کوفه فرستادند به این

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

حقیقت مردم را آگاه کردند که امروز روزی است که حاکم در حکومت اسلامی یک حاکم نالایقی است. در آن نامه این عبارت را حضرت برای مردم کوفه یادآور شدند. **مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَا يُعَيِّرُ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ** ^۱ این مطلب اساسی را بیان کردند. بعد فرمودند: **أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ** ^۲ این گروهی که الان عهده‌دار امر هستید، قدرت را در دست گرفته، این‌ها حزب‌الشیطان هستند. این‌ها از خدای متعال اطاعت نکرده‌اند. این‌ها **أَظْهَرُوا الْفَسَادَ، عَظَّلُوا الْحُدُودَ** این‌ها عبارات حضرت هست. حدود الهی را تعطیل کردند. فساد را اظهار کردند **أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ، حَزَمُوا حَلَالَهُ** برای این‌که مردم این‌ها را بشناسند.

نامه به اشراف کوفه

در این راستا حضرت یک نامه‌ای را برای پنج نفر از اشراف بصره نوشتند. این‌ها از اشراف کوفه بودند. در آغاز آن نامه آمده است که **أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا اصْطَفَى نَبِيَهُ** خداوند پیامبر را اختیار کرد، برگزید، پیامبر رسالتش را رساند و بعد از آن‌که پیامبر رسالتش را رساند، او را قبض روح کرد.

بعد از رسول خدا ما وارثین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم. ما اوصیاء پیغمبر هستیم، ما اهل بیت پیغمبر هستیم و ما سزاوارتر از همه مردم هستیم به مقام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بعد فرمودند امروز در جامعه‌ای هستیم که سنت‌های پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرده، نمی‌فرماید در حال مرگ است، مثلاً سنت‌ها کم‌کم دارد کم‌رنگ می‌شود. عبارت را از نظر ادبی ملاحظه

۱. بحارالأنوار، علامه مجلسی ج ۴۴ ص ۳۸۱؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری ج ۴ ص ۳۰۴.
 ۲. تاریخ امام حسین، ج ۲، ص ۴۶۰.



بفرمایید. **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ**، قد بر سر فعل ماضی در آمده، سنت‌های رسول خدا مرده؛ یعنی دین مرده، **فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ**، وَ **إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ**، وَ **إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ** اگر سخن من را بشنوید و از من اطاعت کنید من شما را به راه رشد و سعادت راهنمایی می‌کنم.

سرنوشت نامه امام علیه السلام

سرنوشت این نامه چه شد؟ آنحرف بن قیس یکی از شخصیت‌های مشهور بصره است و از عقلاء بصره هم هست. ایشان وقتی نامه امام حسین علیه السلام را باز کرد و خواند، در جواب؛ این آیه را خواند «**فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الْأَدِينُ لَا يُوقِنُونَ**»^۲ مضمون آیه این است که الان وقت حرکت نیست؛ الان باید صبر کنی، باید شکیبایی را پیشه کنی. می‌خواست با این آیه به امام حسین علیه السلام این معنا را برساند که به مردم کوفه اعتمادی نیست. به دیگران نامه رسید، دیگران هم از ترس ابن زیاد که در بصره بود جرأت نکردند اظهار بکنند که چنین نامه‌ای به دست ما رسیده است.

دو نفری که نامه امام علیه السلام را علنی کردند

تنها دو نفر نامه امام را علنی کردند، یکی منذر بن جارود است. منذر بن جارود از اشراف کوفه است اما پدر زن ابن زیاد است، نامه را گرفت، ترسید گفت: احتمال دارد این نامه را درست کرده باشند یعنی خود ابن زیاد، درست کرده باشد. دسیسه باشد می‌خواهد ابن زیاد مشت من را بگیرد، بگوید تو با حسین بن علی علیه السلام در ارتباط هستی. حالا نامه

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۲. سوره روم، آیه ۶۰.

را می‌گرفت و تمام، ولی یکی از کارهای زشتی که این آدم کرد؛ نامه را و فرستاده‌ی امام حسین علیه السلام را برداشت آمد و به ابن زیاد تحویل داد، ابن زیاد هم نامه را گرفت و از مضمون آن مطلع شد و دستور داد یک داری آماده کردند و فرستاده امام حسین علیه السلام را دار زد.

اما نفر دیگری که حضرت برایش نامه فرستاده بود، یزیدبن مسعود است؛ ایشان وقتی نامه امام حسین علیه السلام را دید، رئیس قبیله بود، با شخصیت بود، روسای قبیله‌اش را جمع کرد؛ به آن‌ها گفت که شما یک تقصیری کردید بایستی آن تقصیر را جبران کنید و آن تقصیر این است که شما در جمل برابر امیرالمؤمنین ایستادید و آن شکست مفتضحانه را خوردید، حالا فرزند او از شما طلب کمک کرده، برای این‌که جبران کنید آن کاری که در گذشته کردید الان بیایید به دعوت حسین بن علی علیه السلام لیبیک بگویید. آن‌هایی که جمع شده بودند توی آن جلسه، سخن ایشان را پذیرفتند، اطاعت کردند، گفتند ما در خدمت تو هستیم. تو با هر کسی مبارزه کنی، کمک هر کسی کنی ما با تو خواهیم بود. وقتی مطمئن شد آمد یک نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت. نوشت آقا، من خودم و قبائلی که در بصره از من حرف شنوی دارند ما به شما خواهیم پیوست. نامه در مکه به دست امام حسین علیه السلام رسید. هنوز حضرت حرکت نکرده بود. حضرت وقتی نامه را مطالعه کرد یک دعای مهمی به او کرد. فرمود خداوند تو را جزای خیر دهد.

آماده شدند، به هر حال برای سفر نیاز به آمادگی‌هایی است، باید این مردان نیازهای خانواده‌شان را تأمین کنند، سلاح جنگ بردارند، فاصله بصره هم تا کوفه زیاد هست.

یک نتیجه‌گیری هم بشود برای خود ما که امروز استفاده کنیم از ماجرای کربلا، این‌ها آماده می‌شدند بایستی مثلاً تعجیل می‌کردند، آن تعجیل لازم را نکردند، وقتی آمدند حرکت بکنند یا حرکت کرده بودند شنیدند امام حسین علیه السلام شهید شده.



شیعیان در بصره در خانه یک پیرزنی به نام ماریه دختر سعد جمع می‌شدند در آن‌جا و مسائل و خبرهایی که بود (البته یک جلسه محرمانه‌ای بوده در بصره) خبرهایی که اتفاق می‌افتاد، مسائلی که رخ می‌داد این‌ها تبادل اطلاعات می‌کردند، خبرها را به یکدیگر می‌رساندند. جریان نامه امام حسین علیه السلام در منزل ماریه دختر سعد مطرح شد، در آن‌جا یک آقایی است به نام یزیدبن نُبیط مصغریا ثیبیط، بعضی‌ها ضبط کردند یزیدبن ثیبیط بصری، بعضی‌ها هم با نون ضبط کردند؛ یزیدبن نبیط، از جریان نامه امام حسین علیه السلام مطلع شد، در آن جلسه بلند شد گفت من هم اکنون به مکه خواهم رفت؛ هم اکنون! گفتند نمی‌شود، ابن زیاد تمام بصره را تحت نظر دارد، عیونی گذاشته، کسانی هستند تو را دستگیر می‌کنند، آسیب خواهی دید، گفت کسی با من می‌آید؟ همه سکوت کردند. گفت من ده‌تا پسر دارم، ده‌تا فرزند پسر، هر کدام از این‌ها با من موافقت کردند با این‌ها خواهم رفت و اگر این‌ها موافقت نکردند خودم تنها به مکه می‌روم. کدام یک از شما با من همراهی می‌کند؟ من می‌خواهم بروم مکه. ما گاهی کارهای دینی را در حاشیه زندگی مان قرار می‌دهیم. عوض این‌که محور توی زندگی ما وظایف دینی باشد، گاهی در حاشیه زندگی ما است. به قول معروف در هامش است.

تغییربینش کوفیان

به امام حسن مجتبی علیه السلام عرض شد آقا شما چرا با معاویه صلح کردید؟ پدر شما علی بن ابی‌طالب علیه السلام با معاویه جنگید اما شما صلح کردید. آیا موضع شما با موضع پدرتان تفاوت دارد؟ فرمود نه، آیا معاویه توبه کرده عوض شده؟ فرمود نه، عرض شد آقا، پس چرا با معاویه صلح کردید؟ فرمود تفاوت در شماست. (این عبارت حضرت است) آن روزی که پدرم به جنگ معاویه می‌رفت **جعلتم دینکم امام**

دُنْيَاكُمْ وَ قَدْ أَصْبَحْتُمْ الْيَوْمَ دُنْيَاكُمْ أَمَامَ دِينِكُمْ آن روز دین محور بود و دنیا در حاشیه، امروز شما مردم؛ دنیا محور است و دین در حاشیه، با شما نمی‌شود جنگید که، شما دنیا طلب هستید، نمی‌شود با شما به جنگ رفت.

به دنبال خورشید هدایت

این آقا (یزید بن نُبَیْط یا ثیب) را خیلی هم ملامت کردند که آقا با دوتا پسر ت کجا می‌خواهی بروی؟ قطعه قطعه‌ات می‌کنند. گفت من می‌روم. خیلی جالب است. این بخش از تاریخ عجیب است. ایشان با دوتا پسرش حرکت کرد آمد به سمت مکه، بصره فاصله زیادی تا مکه دارد. این مسافت طولانی را پیمود آمد رسید مکه، به مجردی که رسید مکه، خب کسی که می‌خواهد وارد مکه بشود باید عمره به جا بیاورد.

عمره به جا آورد و کارش را انجام داد، سؤال کرد امام حسین علیه السلام کجا است؟ گفتند خیمه او در ابطح است. آمد سراغ خیمه امام حسین علیه السلام دید حضرت نیست، سؤال کرد از کسان حضرت که امام حسین کجا است؟ گفتند که امام حسین آمده سراغ تو، خیلی عجیب است! شنیده تو آمدی مکه، آمده سراغ تو، امام حسین هم ایشان خبر آمدنش را شنیده بود دیگه به هر حال این‌ها یک رحلی داشتند، یک جایی متوقف شده بودند، امام حسین علیه السلام تشریف آوردند دیدند این شخص نیست، رفته طواف بکند بعد هم بیاید امام حسین علیه السلام را پیدا بکند با دوتا پسرهایش، حضرت آمدند توی خیمه ایشان نشستند، ایشان وقتی برگشت آمد دید امام حسین علیه السلام در خیمه این آقا نشسته، سلام کرد به حضرت و ماجرای سفرش را و مطالبی که اتفاق افتاده برای حضرت



بیان کرد، حضرت یک آیه فقط در جوابش خواند. این آیه هم خیلی آیه عجیبی است، فرمود: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»^۱ به فضل و رحمت خدا بایستی شاد باشند مردم و آن بهتر از چیزهایی است که جمع می‌کنند. یعنی خدا این فضل و رحمتش را نصیب تو کرد. دیگران ماندند تو رسیدی، این پدر و هر دو فرزند همراه امام حسین علیه السلام آمدند کربلا و هر سه در کربلا شهید شدند. این‌ها فیض را بردند. این‌ها سَبَقُوا إِلَى الْجَنَّةِ به تعبیر حضرت صادق علیه السلام. این یکی از ماجراهایی بود که اتفاق افتاد.

روضه:

امروز روز هشتم روز آقا حضرت علی اکبر علیه السلام است. ما هم دست توسل به ذیل عنایت این آقازاده بزرگوار بزنیم که در زیارت‌نامه‌شان آمده؛ **وَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا** این مقام بلند حضرت علی اکبر علیه السلام را نشان می‌دهد. از این عبارت معلوم است چقدر این آقازاده مورد عنایت امام حسین علیه السلام بود. حضرت به خدا عرض کرد که **اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ أَشْبَهَ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ نَنْظُرُنَا إِلَى هَذَا الْغُلامِ**^۲ ما هر وقت مشتاق پیغمبر می‌شدیم به صورت این غلام نگاه می‌کردیم. این آقازاده هم شمائلش هم خلقتش شبیه پیامبر بود. **إِسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فَأُذِنَ لَهُ اسْتِئْذَانًا**، اجازه گرفت، امام حسین علیه السلام اجازه‌اش داد، آمد توی میدان رجز خواند. جنگ نمایانی کرد برگشت، صدا زد **بَابَا الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَيَّ شَرْبَةٌ مِنْ الْمَاءِ سَيْبِيلٍ** بابا تشنگی من را کشت، سنگینی اسلحه من را به تعب

۱. سوره یونس، آیه ۵۸.

۲. لُهوَف، سید بن طاووس، ص ۱۱۳.

آورد. اگر ممکن است یک مقدار آب به من بده قدرت بگیرم با دشمن مبارزه کنم. امام حسین علیه السلام یک نویدی داد به علی، فرمود بابا تو باید از دست رسول خدا آب بخوری، صدا زد عزیزم برگرد به میدان، امید است شام نشده از دست جدت سیراب شوی، برگشت علی به طرف میدان، شروع کرد رجز خواندن:

الْحَرْبُ قَدْ بَاتَتْ لَهَا حَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ
وَ اللَّهُ رَبِّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ جَمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمَدَ الْبَوَارِقُ

حمله کرد حتی قتل تمام المائتین منقذ بن مرّه رسید شمشیری به فرق حضرت زد. حسین باید روز عاشورا از همه بیشتر مصیبت ببیند. اعظم مصائب برای امام حسین علیه السلام است. شاهزاده دست انداخت گردن اسب را گرفت، اسب‌های عربی تربیت شده بودند، می‌بایست اسب بیاید سمت خیمه‌ها، اما نمی‌دانم از فرق این آقازاده خون ریخت، چشم‌های اسب را گرفت فاحتمله الفرس إلى عسكر الأعداء فقطعوه بسیوفهم إربا إربا این آقازاده را اسب برد میان دشمن، بدن علی را دشمن قطعه قطعه کرد. فقط یک مرتبه صدا زد بابا دیگر غصه تشنگی من را نخور بابا، جدم سیرابم کرد.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»





مجلس نهم

تاسوعا قمر بنی هاشم علیہ السلام



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آيَاتِهِ وَ عَظَمَتِهِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلِي أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

قال امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: تَأْسُوعًا يَوْمُ خُوصِرَ فِيهِ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ بِكَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَنَاخُوا عَلَيْهِ وَ فَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثْرَتِهَا وَ اسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ وَ أَصْحَابَهُ وَ أَيقَنُوا أَنَّهُ لَا يَأْتِي الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَلَا يَمُدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي الْمُسْتَضَعَفِ الْعَرِيبِ^١.

شرح روایت امام صادق عليه السلام

امروز روز بزرگداشت قمر بنی هاشم حضرت ابا الفضل العباس عليه السلام است. امام صادق عليه السلام می فرماید روز نهم محرم، روز تاسوعا روزی است که امام حسین عليه السلام و اصحاب شان را محاصره کردند. البته این محاصره از همان روز دوم آغاز شد لکن امروز محاصره را تنگ تر کردند به گونه ای که لشگر تا نزدیک خیام امام حسین عليه السلام آمد. بعد حضرت

١ . بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ٤٥؛ ص ٩٥ .

می‌فرمایند که امروز عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد به کثرت و به سیاهی سپاه‌شان شاد شدند. یعنی امروز سپاه زیادی بالغ برسی هزار نفر گرد آمدند که می‌خواهند خون مقدس امام حسین علیه السلام را بریزند. وَ قَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَ كَثْرَتِهَا.

قابل توجه این است که در این روایت امام صادق علیه السلام تصریح شده به این‌که این سپاهیان، سپاهیان شام بودند. می‌فرماید خیل اهل الشام بعد می‌فرماید امروز امام حسین علیه السلام را ضعیف شمردند. بعد فرمود پدرم فدای آن کسی که ضعیف شمرده شد و غریب و بی‌یاور ماند. برای درک حوادث امروز باید یک قدری به گذشته مراجعه کنیم.

نامه عمر بن سعد به عبیدالله و نتیجه آن

عمر بن سعد پس از آن ملاقاتی که با امام حسین علیه السلام داشت، نامه‌ای برای ابن زیاد نوشت، شاید چند شب قبل، در آن نامه به ابن زیاد گفت من امیدوارم این قائله خاتمه پیدا کند و صلح برقرار شود. نامه وقتی رسید به دست عبیدالله بن زیاد و نامه را خواند شمر کنار او نشسته بود. گفت این نامه، نامه کسی است که توی این امر مسامحه می‌کند. شمر هم او را تحریک کرد. گفت هم‌اکنون بر حسین بن علی دست پیدا کردی و بر او دست یافتی، او را همین الان مجبور کن یا به بیعت و یا جنگ، لذا عبیدالله بن زیاد یک نامه‌ای امروز نوشت و آورنده آن نامه هم خود شمر بود. امروز شمر کربلا آمد، در آن نامه نوشته بود که من تو را نفرستادم که در امر جنگ مسامحه کنی، یا حسین بن علی و کسانی که همراه او هستند را اسیر می‌کنی و به کوفه می‌فرستی تا ما درباره او حکم کنیم و یا این‌که جنگ را آغاز کن و اگر نمی‌توانی و نمی‌خواهی این کار را اقدام بکنی، آورنده نامه که شمر هست او عهده‌دار فرماندهی سپاه می‌شود و او این کار را انجام می‌دهد.

شبهه خویشاوندی حضرت ابوالفضل با شمر

چون بعضی از آقایان سؤال می‌کنند که ارتباط شمر بن ذی‌الجوشن با حضرت ابوالفضل  چه ارتباطی بوده؟ این‌ها چه نسبتی داشتند؟ من تقاضا می‌کنم این قسمت را دقت بفرمایید. این را طبری نقل کرده و من با مراجعاتی که داشتم عرض می‌کنم چه نسبتی داشته‌اند، یک شخصی است با نام عبدالله بن ابی‌المحل که ام‌البنین عمه‌اش هست. پدرش ابی‌المحل پسر حزام است که حزام هم پدر فاطمه کلاییه، فاطمه ام‌البنین است و هم پدر این شخص است که ایشان با حضرت ام‌البنین این طور ارتباط دارد. می‌شود برادرزاده ام‌البنین. عبدالله بن ابی‌المحل به ابن زیاد گفت: شما یک نامه‌ای مرقوم کنید و بستگان من را امان بدهید. ابن زیاد گفت مانعی ندارد، یک نامه‌ای نوشت که فرزندان ام‌البنین به خاطر وساطت عبدالله بن ابی‌المحل در امان هستند. این نامه را بر اساس نقل طبری شمر نیاورده، غلام خود عبدالله بن ابی‌المحل آورده به نام کزمان یا کزمان یا بدون نقطه کزمان، آن غلام این نامه را امروز به همراه شمر آورد. شمر هم از قبیله بنی‌کلاب است منتها پدر فاطمه کلاییه حزام است و پدر شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی است. هیچ ارتباط نزدیکی بین شمر و حضرت ابوالفضل  نیست. تنها ارتباط این هست که این‌ها از قبیله بنی‌کلاب هستند. من یک وقتی نسب فاطمه کلاییه را از طرف مادر در المعارف ابن قتیبه نگاه می‌کردم، از آن طریق هم ارتباطی نیست. این‌که برخی‌ها گفته‌اند ام‌البنین خاله شمر بوده یا عمه شمر بوده، این هیچ اساسی ندارد. شمر بن ذی‌الجوشن ضبابی و فاطمه دختر حزام هر دو از قبیله بنی‌کلاب هستند.

امان نامه حضرت عباس علیه السلام

به هر حال این نامه را امروز آوردند کربلا و شمر حدود عصر این نامه را آورد نزد خیمه‌های امام حسین علیه السلام، و ابن‌کزمان حضرت ابوالفضل علیه السلام و برادرانش را صدا زد، آمد، گفت عبدالله بن ابی‌المحل برای شما یک امانی گرفته که شما و سه برادر دیگر در امان باشید بیایید این صحرا را ترک کنید و بروید، کسی متعرض شما نخواهد شد. امضای عیب‌الله است، مهر عیب‌الله است، شما در امان هستید. حضرت ابوالفضل علیه السلام و سه برادر دیگرشان در جواب فرمودند که به پسردایی ما بگو ممنون تو هستیم اما امان الله خیر من امان ابن سمیة امان خدا از امان پسر سمیة بهتر است. آن وقت در یک نقل دیگری هم دارد که شمر این امان نامه را آورد و حضرت ابوالفضل را صدا زد، اعتنا نکردند و جواب ندادند. امام حسین علیه السلام به برادرشان فرمودند که جوابش را بده **وإن كان فاسقا** جوابش را بده، آمدند جلو و گفتند چه می‌گویی؟ گفت من برای شما امان آوردم از عیب‌الله، به او گفتند که (با همین عبارتی که عرض می‌کنم) **تَبَّتْ يَدَاكَ** دست‌هایت بریده باد **أَتُوْمُنَا وَإِبْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ** ما امان داشته باشیم پسر فاطمه، پسر پیغمبر امان نداشته باشد.



زینب علیه السلام ام المصائب

نکته دیگر این که امام حسین علیه السلام حدود غروب بود، سر مبارک‌شان را روی زانو گذاشته بودند و نشسته، پشت خیمه‌های‌شان مختصری خواب‌شان برد. زینب علیه السلام دیدند که سپاه نزدیک شدند به خیمه‌ها، چون ابن زیاد دستور داده بود بدون درنگ جنگ را آغاز کنید و معطل نکنید و بنای این‌ها بر این بود؛ یک مقدار هم هراس داشتند، به هر

حال کار، یک کار بزرگی بود، امام حسین علیه السلام، یک شخصیتی است. یکی از اهل کساء است، یکی از افراد مباهله است، این‌ها برای این‌که قضیه را زود خاتمه بدهند نمی‌خواستند به درازا بکشند، لذا دستور داده بودند جنگ را سریع آغاز کنید، نگذارید به درازا بکشد. عمر سعد تصمیم داشت همین امروز عصر وارد نبرد بشود و جنگ را آغاز کند. بر این اساس حلقه محاصره را تنگ‌تر کردند، آمدند تا نزدیک خیمه‌ها، امام حسین علیه السلام سر مبارکش روی زانو بود، مختصری خواب‌شان برده بود، زینب علیه السلام فرمودند که برادر **أَتَاكَ الْقَوْمُ** سپاه نزدیک شدند. حضرت سر مبارک‌شان را برداشتند، قبل از آن‌که راجع به سپاه مطلبی را بفرمایند فرمودند: الان خدمت جدم رسول خدا بودم و رسول خدا فرمود پسرم! **إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا** زینب علیه السلام این سخن را که شنید، صدا زد: **واولیتاه و لطمت علی خدّها** زن‌ها معمولاً این‌طور هستند که وقتی یک حادثه‌ای اتفاق می‌افتد و یا قرار است اتفاق بیفتد از خود بیخود می‌شوند. خبر شهادت فردا را دارد می‌دهد. آن هم چه کسی؟ شهادت حسین بن علی علیه السلام را، حضرت زینب علیه السلام به صورت‌شان می‌زدند، فرمودند: **خواهرم اسکتی رحمک الله!** آرام باش خواهرم.

مقام حضرت عباس علیه السلام

بعد حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواستند فرمودند: **یا اخی بنفسی انت** **یرکب** برادر! من به فدای تو، جانم به قربان تو، سوار شو و بین این سپاه چه می‌گویند؟ این‌جا یک تعبیری است بایستی راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام روی آن دقت بشود. آن تعبیر این است **اخی بنفسی انت**. مرحوم مقرّم، یک کتابی دارد به نام شهید العباس، خیلی راجع به این کلمه صحبت کرده، این کلمه خیلی کلمه عرشی است خصوصاً امام

۱. موسوعه کربلاء، ج ۱، ص ۶۴۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶ و بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱-۳۹۲.

حسین علیه السلام حجت خدا درباره یک کسی یک تعبیری که بیان می‌کند آن شایستگی در طرف هست که این تعبیر را راجع به او می‌کند، ابوالفضل علیه السلام هم فدایی امام حسین علیه السلام بود، ابوالفضل علیه السلام هم فردا وقتی آمد میدان، اول سخنش با سپاه عمر سعد این بود:

نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرَوَقَا اِنِّي اَنَا الْعَبَّاسُ اَعْدُو بِالسِّقَا

من به فدای پسر پیغمبر باشم. حضرت ابوالفضل علیه السلام با یک تعدادی از اصحاب سوار شدند، در میان اصحاب زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر بودند. دشمن پیشنهاد داد یا جنگ یا تسلیم. حضرت ابوالفضل علیه السلام برگشتند که پیغام را به امام حسین علیه السلام برسانند توی این فرصت قرار شد حبیب بن مظاهر یا زهیر، یک مقدار با این‌ها صحبت بکنند، شاید این‌ها آدم بشوند. شاید گوش این‌ها حق را بشنود. حبیب بن مظاهر شروع کرد به صحبت کردن، مضمون صحبت‌های حبیب این بود می‌دانید شما با چه شخصیتی جنگ و مبارزه می‌کنید؟ این‌ها صرف نظر از حسین بن علی علیه السلام از عبّاد شهر شما هستند. حبیب خودش همین طور بوده، كَانْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ. ایشان یک بزرگواری بوده، بُریر همین طور، عابس همین طور.



زهیر و انتخاب راه سعادت

یک مرتبه یکی از سپاهیان عمر بن سعد به زهیر خطاب کرد: خودت را تزکیه می‌کنی می‌گویی من از عبّاد هستم؟ زهیر گفت که چنین نیست؟ آن شخص به زهیر گفت که ما کنت عندنا من شیعة اهل هذا البيت،

۱. متن کامل رجز حضرت عباس:

لا أرهب الموت اذا الموت رقا حتى أوارى في المصاليق لقي
نفسی لنفس المصطفى الطهروقا انی أنا العباس اغدو بالسقا
ولا أخاف الشر يوم الملتقى

انما كنتَ عثمانياً^۱ تو عثمانی بودی، از هواداران عثمان بودی، تو از شیعیان این خانواده نبودی، این جا چه کار می‌کنی؟ گفت قال أفلست تستدل بموقفی هذا أنى منهم أما والله ما كتبت إليه كتابا قط ولا أرسلت إليه رسولا قط^۲ ایستادن من این جا نشانه این نیست که من از شیعیان این خانواده هستم؟ حالا گذشته من هر چه هست هست. الان ایستادن من این جا نشان نمی‌دهد من از شیعیان این خاندان هستم؟ آری، من در گذشته عثمانی بودم ولكن الطريق جمعى بینى و بینة فلما رأيته ذكرتُ به رسول الله صلى الله عليه وآله راه بین من و حسین جمع کرد. من حسین را در راه دیدم، من را دعوت کرد، من رفتم نزد او، نگاه که به چهره حسین کردم یاد رسول خدا افتادم و موقعیت حسین بن علی علیه السلام را از نظر رسول خدا صلى الله عليه وآله به یاد آوردم. من از دعوت کنندگان او نبودم اما برای حرمت رسول خدا آری من از شیعیان این خاندان هستم.

امام علیه السلام الگوی تهجد و عبادت

در این گفتگو بود که حضرت قمر بنی هاشم برگشت، فرمودند که برادرم می‌گوید امشب را به ما مهلت بدهید **لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا** تا امشب را برای خدا نماز بخوانیم **نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ، وَ نَدْعُوهُ، وَ نَسْتَغْفِرُهُ**^۳ قرآن بخوانیم، خدا را یاد کنیم. امام حسین علیه السلام اینگونه بود؛ حالا گاهی بعضی از افراد به آخر خط زندگی که می‌رسند، می‌گویند: ما آفتاب لب بام هستیم دیگه، عمرمان رفته، حالا دیگه باید حلالیت بطلبیم و استغفار بکنیم و مسجدی بشویم، امام حسین علیه السلام هم این طوری بود واقعاً؟ چون به آخر خط زندگی رسیده بود حالا می‌خواهد نماز

۱. طبری، ج ۵، ص ۴۱۷.

۲. طبری، ج ۵، ص ۴۱۷.

۳. ارشاد مفید، ص ۲۵۰، و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۷.

بخواند؟ این عبارت‌هایی که بیان شد از وجود مقدس ولی عصر(عج) درباره امام حسین علیه السلام نقل شده، این عبارت‌ها را دقت نمایید: **كَانَتْ لِلرَّسُولِ وَلِدًا وَ لِلْقُرْآنِ سَنَدًا وَ لِلْأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ نَاكِبًا عَنْ سَبِيلِ الفُسَاقِ، تَتَأَوُّهُ تَأَوُّهُ الْمَجْهُودِ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا، نَاطِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِ مِنْهَا** چقدر این عبارات زیاست و چه مضامینی را در قالب این الفاظ در وصف امام حسین علیه السلام بیان می‌کند. یک کسی که مجتهداً فی الطاعه در اطاعت پرتلاش بود. کسی که **بَادِلًا لِلْمَجْهُودِ** در آن جایی که بایستی تلاش کند وجودش را بذل می‌کرد. صاحب رکوع‌های طویل و سجده‌های طولانی بود. این تعبیرات راجع به امام حسین علیه السلام است. امام حسین عبد صالح خدا بود. از امام سجاد علیه السلام سؤال شد که آقا چرا پدر شما این قدر قلیل الاولاد است؟ فرمود به خاطر این که شب‌ها را بیدار بود، شب زنده‌دار بود، بنده خدا بود. عبارت سیدین طاووس رضی الله عنهما در لهوف این است که امشب توی این چادرها و خیمه‌ها **لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ** کنار کندوی زنبور عسل، صدای زنبورها را می‌بینید وقتی درهم می‌پیچد چه حالتی ایجاد می‌کند؟ همین طور صدای ذکر و قرآن و دعا و نماز در خیمه‌ها بلند بود.

امام علیه السلام الگوی رشادت همراه با عبادت

واقعاً امام حسین علیه السلام شجاع بوده، روز عاشورا وقتی امام حسین علیه السلام تنها شده و اصحاب و یاران همه شهید شده بودند، رجز می‌خواندند و حمله می‌کردند، این که عرض می‌کنم ارباب مقاتل نقل کردند، هیچ مبالغه نیست. وقتی حضرت حمله می‌کرد سپاه پراکنده می‌شد **كالجراد المنتشر** مثل کسی که می‌رود توی انبوه ملخ، همه می‌پرند از



جا، همین طور آرایش سپاه به هم می خورد، عمر سعد صدا زد **أَلْوَيْلُ لَكُمْ! أَتَدْرُونَ مَنْ تَقَاتِلُونَ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ** این طوری تعبیر، **هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ**. حالا شاید با این تعبیرات او می خواست مذمت هم بکند. می گفت این پسر علی بن ابی طالب است، آن پدر شجاع و این فرزند، فرزند اوست و این تعبیر باز مال اوست. **ان نفس ایهه فی جنبه روح آن پدر در این کالبد است.**

سید بن طاووس پس از آن که فرصت خواستن حضرت برای نماز را نقل می کند، می گوید که **هكذا كانت سجيّة الحسين**. انسانی بود، بنده خدا. بعد هم قرار شد امشب را مهلت بدهند و تا فردا اگر امام حسین علیه السلام و یارانش تسلیم شدند تسلیم و اگر نشدند جنگ را آغاز کنند. طبیعی بود که امام حسین علیه السلام تسلیم نخواهد شد. آن سخنی که در مدینه فرمود: **وَاللّٰهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوٰى، لَمَا بَاعَتُ يَزِيْدَ بَنَ مَعَاوِيَةَ** روز عاشورا هم فرمودند که **لا والله لا أعطيهم بيدي اعطاء الذليل ولا أقرّ اقرار العبيد**^۲ من دستم را همانند خواران و ذلیلان به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان و بردگان فرار نمی کنم.

روضة:

اما راجع به حضرت ابوالفضل علیه السلام که امروز باید روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام را بخوانیم. حضرت ابوالفضل علیه السلام بعد از امام حسین علیه السلام بالاترین مقام را دارد. آن عبارت آقا امام سجاد علیه السلام وقتی بچه های ابوالفضل علیه السلام را روی زانو نشاند، فرمود: خدایم عمویم عباس را رحمت کند. در قیامت مقامی به عمویم عباس مرحمت خواهد شد که تمام شهدا به مقام او غبطه می خورند.

۱. فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳ (با اندکی تفاوت).
۲. موسوعة کلمات الامام الحسين، ص ۴۲۱.

عَبَسَتْ وَجْوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ وَالِ
بَطَلٌ تَوَرَّكَ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةٌ
لَوْلَا الْقَضَاءُ أَحَى الْوَجُودَ بِسَيْفِهِ
عَبَّاسٌ فِيهِمْ ضَاحِكٌ مُتَبَسِّمٌ
فِيهَا ائْتَوْفُ بَنِي الضَّلَالَةِ تُرَعِّمُ
وَاللَّهُ يَقْضِي مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ

مرحوم مقرّم در همین مقتلش العباس نقل می‌کند از یک آقای؛
می‌گوید من شب آقا قمر بنی هاشم را در خواب دیدم. آقا فرمود به
شیخ قاسم بگو چرا روزه مرا نمی‌خواند؟ شیخ قاسم از خطبای عراق
بوده، به او بگو چرا روزه من را نمی‌خواند؟ گفتم آقا، من بودم
پای منبر شیخ قاسم و دیدم روزه شما را می‌خواند. فرمود نه، آن
روزه‌ای که مخصوص من است. گفتم آقا چیه آن روزه‌ی مخصوص
شما؟ فرمود تمام شهدا وقتی می‌خواستند فرود بیایند از اسب دست
داشتند، دست‌ها را حمایت می‌کردند، سپر می‌کردند به صورت‌شان

۰۱. متن کامل قصیده سید جعفر حلی ﷺ:

عَبَسَتْ وَجْوهُ الْقَوْمِ خَوْفَ الْمَوْتِ
قَلْبَ الْيَمِينِ عَلَى التَّيْمَالِ وَغِصَاصِ
وَسْنَى أَبُو الْفَضْلِ الْفَوَارِسِ تُكْجَأُ
بَطَلٌ تَوَرَّكَ مِنْ أَبِيهِ شَجَاعَةٌ
بَطَلٌ إِذَا رَكِبَ الْمُظْلَهَمَ خَلَعَهُ
قَسَمًا بِصَارِمِهِ الضَّقِيلِ وَإِلْسِنِي
لَوْلَا الْقَضَاءُ أَحَى الْوَجُودَ بِسَيْفِهِ
وَهُوَ بِجَنَبِ الْعَلَقَمِيِّ فُلَيْعَةٌ
فَشَى لِمَرْعَةِ الْمَسِينِ وَطَرُفُهُ
فَأَكْبَىٰ مَنْحَنِياً عَلَيْهِ وَدَمْعُهُ
قَدْ رَامَ بِلَشْمُهُ فَلَمْ يَرِ مَوْضِعاً
نَادَىٰ وَقَدْ مَلَأَ الْبُودَىٰ صِيحَةً
أَأَخِيَّ يُنِيلُكَ الْعَمِيمُ وَلَمْ أَخْلُ
أَأَخِيَّ مَنْ يَحْمِي بَنَاتِ مُحَمَّدٍ

والعبّاس فيهم ضاحك متبسّم
في الاوساط يحضد للروس ويحيطم
فأرأ أشد تباهم ان يمزوا
فيها ائووف بني الضلالة ترعم
جبالاًنهم يحض فيهم مطهم
في غير صاعقة السما لا اقيم
والله يقضي ما يشاء ويحكم
للشاربين به يمداف العلقم
بين الحنيام وبينك متقسيم
صبغ البسيط كاتما هو عندم
لم يديه غط السلاح فيلتم
طمم الصخور لهوطاتنا
ترضى بان أزي وأنت منقم
إن صرن يسترحن من لا يرحم

آسیبی نرسد، من که دست در بدن نداشتم. فخرالی الارض سریعا و نادای یا اخاذرک اخاک امام دست‌های قلم شده عباس را تماشا کرد. یک جمله‌ای را فرمود؛ کنار هیچ کشته‌ای چنین جمله‌ای را نگفت. صدا زد برادر کمرم شکست. **الان انکسر ظهري و قَلت حيلتي.**

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»





بازین چہرے کا منظر ہے

بازین چہرے کا منظر ہے

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ

وَعَلَى آلِهِمْ وَرَضِيَ

عَنْهُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

بِأَنَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ

بِأَنَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ

بِأَنَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ

مجلس دہم

عاشورا



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ
إِحْسَانِهِ وَ نَبِيرِ بُرْهَانِهِ وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَ اِمْتِنَانِهِ؛ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي
سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَي أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَ اللِّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: تَبَا لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ فَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا
وَلِهَيْبِنَا مُتَحَيِّرِينَ فَاصْرَحْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ مُسْتَعِدِّينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِي
رِقَابِنَا وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَا عَلَى عَدُوِّكُمْ وَ عَدُونَا فَسَرْتُمْ أَلْبَاءَ
لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ وَ يَدَا عَلَيْهِمْ أَلَا إِنَّ الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ
اِثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَ الدَّلَةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَةُ، يَا بَنِي اللهِ وَ رَسُولَهُ حُجُورُ
طَابَتْ وَ جُلُوسٌ طَهَّرَتْ وَ نَفُوسٌ أَبِيهِ وَ أَنْوُفٌ حَمِيَّةٌ مِنْ أَنْ يُؤَثَّرَ طَاعَةٌ
اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى فِلْتَةِ الْعَدَدِ وَ
خَذَلَةَ النَّاصِرِ!

عظمت مصيبت امام حسين عَلَيْهِ السَّلَامُ

امروز یکی از روزهایی است که در تاریخ اسلام نه در گذشته و نه در

جاری شد **وضع یده تحت الجبل فلما انطلق** یک بخشی از آن را حضرت به آسمان پاشید و یک بخشی از آن را هم به سر و صورت شان مالیدند. از برخی از روایات هم استفاده می شود که این خون بزرنگشت. این همان خونی بود که ملک به آسمان برد. روایتی از ام سلمه نقل شده؛ ام سلمه آخرین زن از همسران رسول خدا است که بعد از واقعه کربلا اول خانه ای که صدای گریه از آن بلند شد از حجره رسول خدا و گریه ام سلمه بود. ام سلمه عصر روز عاشورا خوابیده بود، یک مرتبه از جا بلند شد شروع کرد به شیون کردن، به او گفتند چرا گریه می کنی؟ گفت این پنجاه و اندی سال که پیغمبر خدا ﷺ از دنیا رفته من پیغمبر ﷺ را در خواب ندیدم، الان ایشان را در خواب دیدم، دیدم چهره پیغمبر ﷺ غبارآلود است، گفتم یا رسول الله! این چه حالتی است؟ فرمود: من کربلا بودم خون حسین ﷺ را جمع آوری می کردم.

در زیارت امام حسین ﷺ وارد شده **أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ أَفْشَعَتْ لَهُ أَظْلَةَ الْعَرْشِ وَ بَكَتْ لَكَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ** امام حسین ﷺ ثارالله است. بایستی هم خون ایشان جمع آوری شود. شاید یکی از حکمت های جمع آوری این خون چنین باشد که فردای قیامت رسول خدا ﷺ یا صدیقه طاهره آن خون را به ضمیمه پیراهن امام حسین ﷺ در صحرای محشر برای شفاعت بیاورد.

آغاز جنگ

قبل از طلوع آفتاب دو سپاه در برابر یکدیگر صف کشیدند؛ عمر سعد دستور داد تیراندازها تیرببندازند و چهل نفر از اصحاب امام حسین ﷺ در حمله اول شهید شده اند مثل یزیدبن نبط بصری، و دوتن از فرزندان او، این ها همه در اثر اصابت تیر شهید شدند. وقتی این تیرها به

طرف اصحاب ابی عبدالله پرتاب شد، اول کسی که تیر انداخت خود عمر بن سعد بود. گفت **إشهدوا عند الامیر شما نزد امیر شهادت بدهید**. امام؟ فرمودند: **هذه رسل القوم** این تیرها تیرهای دشمن است، **حلّ لكم القتال**، الان جنگ برای شما مجاز شد. چون شمر شب عاشورا آمده بود نزدیک خیمه‌ها، مسلم بن عوسجه به حضرت عرض کرد یابن رسول الله! یک فرصت مناسبی است، اجازه بدهید من الان شمر را با تیر بزنم. فرمودند نه، **انی اکره عن ابداء القتال** من نمی‌خواهم آغازگر جنگ باشم تا بهانه دست دشمن بیفتد و دشمن این بهانه را بتواند مطرح کند و بگوید حسین بن علی خودش جنگ را آغاز کرد. بگذارید آن‌ها شروع کننده باشند.

نماز روز عاشورا و رشادت دوتن از صحابه

روایت دارد امام حسین علیه السلام بعد از نماز ظهر به شهادت رسید. نماز ظهر را با برخی از اصحاب خواندند. هنوز اصحاب بودند؛ ابتدا انصار، بعد نوبت به اهل بیت رسید. ابو ثمامه صائدی به حضرت عرض کرد، آقا! ما یک نماز دیگری می‌خواهیم با شما بخوانیم، حضرت نگاهی کردند به خورشید فرمودند: **نعم، هذا اول وقتها**. الان وقت نماز است. امام حسین علیه السلام در این شرایط نمی‌تواند نماز بخواند، دشمن دائماً یا تیر می‌زند یا می‌آید و نزدیک می‌شود، قرار شد دو نفر از اصحاب ابی عبدالله علیه السلام جلوی حضرت بایستند، این‌ها سپر تیرها باشند، امام علیه السلام با اصحاب‌شان نماز بگذارد، سعید بن عبدالله حنفی و زهیر بن قین، این دو نفر ایستادند جلوی امام حسین علیه السلام، سعید بن عبدالله حنفی، این پیرمرد بزرگوار هر تیری که می‌آمد به امام حسین علیه السلام برخورد کند، سینه‌اش را سپر می‌کرد، دوازده یا سیزده تیر به ایشان خورده بود تا نماز حضرت تمام شد و ایشان افتاد، دیگر توان ایستادن نداشت، آخرین نفس‌های او بود، رو کرد به امام حسین علیه السلام

؛ یک نگاهی کرد به حضرت عرض کرد: آقا جان! **أَوْفَيْتُ؟** گفت آخ! تیرها من را به درد آورد، گفت: آقا وفا کردم؟ **قَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي** **الْبَحْتَةِ بَلَّغَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامَ** فرمود تو همین طوری که در دنیا جلوی من بودی هنگام رفتن بهشت هم در جلوی من خواهی بود. سلام من را به جدم رسول خدا برسان و بگو من هم عنقریب به شما ملحق خواهم شد.

شهدای پس از شهادت امام ع

امام حسین ع که به شهادت رسید، چند نفر بعد از شهادت ایشان شهید شدند. بین اینها دو برادر بودند که متنبه شدند و از لشگر عمر سعد جدا شدند، شمشیرشان را به روی سپاه عمر بن سعد گرفتند و مجاهده کردند تا به شهادت رسیدند. بعد از اینها یک نفر دیگری هم شهید شده به نام سویدبن عمرو، ایشان امروز صبح جزء کسانی بود که در حمله اول تیر خورده و روی زمین افتاده بود، و چون بی هوش شده بود تصور می شد که به شهادت رسیده است. بعد از شهادت امام دید می تواند از جا برخیزد. یک خنجری داشت کنارش بود، آن خنجر را برداشت با خودش گفت من بینم جبهه کجاست؟ امام حسین ع کجاست؟ دشمن کجاست؟ همین که بلند شد یک مهمه ای را شنید، گوش کرد دید می گویند: **قتل الحسين**.

روضه:

السلام علیک یا ابا عبدالله. شاید مناسب ترین روضه امروز، روضه خود ابی عبدالله باشد. حضرت بعد از آن که اصحاب شهید شدند، آمد در

خیمه با زنان خداحافظی کرد، فرمود: **يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيْكَ** خیمه **مِنِّي السَّلَامُ** رفت به میدان، هم تشنه است هم داغ دیده هم بدن مجروح است، حمله می کرد سپاه را پراکنده می کرد **كَالْجَرَادِ الْمُنْتَشِرِ** می فرمود:

أَنَا الْخَسِيُّ بْنُ عَلِيٍّ **أَجْمِي عِيَالَاتِ أَبِي**
الْيَتِيمِ أَنْ لَا أَنْتَبِي **أَمْضِي عَلَيَّ دِينَ النَّبِيِّ**

اسم پدر را می برد. گاهی هم می فرمود: **أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرِيِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ / كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا جَيِّنْ أَفْخَرِ** امروز در کربلا خیلی از امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ** یاد می کرد، تا حضرت خسته شد، آمدند ایستادند تا مقداری استراحت کنند، باز حمله کنند، **فَوَقَّفَ وَقَدْ ضَعْفَ عَنِ الْقِتَالِ إِذْ أَنَاهُ حَجَرٌ فَوْقَ عَ فِي جَبْهَتِهِ** سنگی آمد به پیشانی مبارک اباعبدالله **فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ** **الدم عن وجهه، فأناه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب، وقع في** **صدره أو في قلبه لباسشان را گرفتند تا خون را از صورتشان پاک کنند** که تیر سه شعبه ای آمد به سینه یا قلب ابی عبدالله **عَلَيْهِ** اصابت کرد، نمی دانم چه تیری بود **فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ** تیر را از پشت بیرون آورد، دست مبارکش را زیر خون ها می گرفت **وَلَطَّخَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ** **وَقَالَ هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ** به سرو صورت می مالید می فرمود همین طور می خواهم **جَدَمٌ** را ملاقات کنم. شاید دیگه بعد از این تیر بود که توان نداشت روی اسب بماند، از بالای اسب به روی زمین افتاد **فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مَلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ.**



نه ذوالجناح دگرتاب استقامت داشت
نه سیدالشهداء بر قتال طاقت داشت
بلندمرتبه شاهی ز صدر زین
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ»



۱ . متن شعر مقبل کاشانی:

روایت است که چون تنگ شد براو میدان
نه ذوالجناح دگرتاب استقامت داشت
کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد
هوا ز بساد مخالف چوققیرگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
فتاده ز حرکت و ذوالجناح از جولان
نه سیدالشهداء بر جدال طاقت داشت
به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاد
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

| بخش دوم |



شهدای کربلا



شهدای کربلا^۱

شهدای کربلا، یاران از جان گذشته امام حسین علیه السلام هستند که در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، در کربلا و در قتال نابرابر با سپاه عمر بن سعد به شهادت رسیدند. شهیدان کربلا معمولا به دو گروه بنی هاشم (وابستگان امام حسین علیه السلام) و یاران امام حسین علیه السلام (بجز بنی هاشم) تقسیم می شوند. تعداد شهدای کربلا بنا بر مشهور ۷۲ تن و با شمارش دقیق بیش از ۱۵۰ نفر است.

تعداد شهدای کربلا

تعداد دقیق شهدای کربلا، مشخص نیست. در این پژوهش برای رسیدن به عددی نزدیک به واقع، نام کسانی که در منابع نسبتا معتبر، در زمره شهدای کربلا شمرده شده اند، ذکر شده است که عدد آنها به ۱۵۵ می رسد.^۲ زیرا وقتی در منابع مختلف بررسی می کنیم به تعدادی از اسامی می رسیم که به دلیل عدم نقطه گذاری حروف در متون قدیم، ممکن است بعضی از این اسامی مشترک یا مشابه هم باشند یا در

۱. محتوای این بخش از دو سایت ویکی شیعه (<https://f.wikishi.net/>) و دانشنامه اسلامی (<http://wiki.holb.com/it>) با اندکی تصرف تأمین شده است.
۲. دانشنامه امام حسین علیه السلام، دارالحدیث، ۱۳۸۸، چاپ اول، ج ۷، ص ۲۸۱-۲۹۱.

نسخه برداری اشتباه شده باشد. اما آنچه در مورد تعداد شهدای کربلا مشهور است ۷۲ تن است. شاید منشاء این شهرت گفتار شیخ مفید در الارشاد باشد که تعداد سرهای جداشده‌ی شهدای کربلا را (به جز سر امام حسین علیه السلام) ۷۲ سر می‌داند که به دستور عمر بن سعد به کاخ ابن زیاد فرستاده شد.^۱ احتمالاً در طول زمان تعداد سرهای شهدا به عنوان تعداد شهدای کربلا مشهور شده باشد. و کسانی که سرهایشان بر بدنشان مانده است در سخن از تعداد شهدای کربلا به حساب نیامده اند.

آمار تفکیک شده شهیدان کربلا

شهدای بنی هاشم

شهدای بنی هاشم از اولاد ابوطالب که نام آنها در «زیارت ناحیه» آمده، ۱۷ نفر و از اولاد ابوطالب که نام آنها در زیارت ناحیه نیامده، ۱۳ نفر است که سه کودک نیز از بنی هاشم شهید شدند و از میان این ۳۳ نفر، ۱۰ نفر از فرزندان امیرالمومنین علیه السلام، چهار نفر از فرزندان امام حسن علیه السلام، سه نفر از فرزندان سیدالشهدا علیه السلام، ۱۲ نفر از فرزندان عقیل و چهار نفر نیز از فرزندان جعفر طیار بودند.^۲

شهدای کوفه

تعداد شهدای کوفه و از یاران امام ۱۳۸ نفر بود که ۱۴ نفر از آنان را غلامان تشکیل می‌دادند. شهدایی که سرهای آنها بین قبایل تقسیم و

۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم: کنگره جهانی شیخ مفید، ج ۱، ۵۱۴۱۳. ه. ق.، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۷۷ م، ج ۳، ص ۳۹۵؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ۱۹۶۷ م، ج ۵، ص ۴۲۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ ابن اعثم الکوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۹.

از کربلا به کوفه برده شد، ۷۸ نفر بودند.^۱

شهدای صحابی رسول خدا ﷺ

پنج نفر از شهدای کربلا به نام های «انس بن حرث کاهلی»، «حیب بن مظاهر»، «مسلم بن عوسجه»، «هانی بن عروه» و «عبدالله بن یقطر حمیری» از اصحاب رسول خدا ﷺ بودند.^۲

کودکان شهید

پنج کودک به نام های علی اصغر علیه السلام (عبدالله) فرزند شیرخوار امام حسین علیه السلام، «عبدالله بن حسن»، «محمد بن ابی سعید بن عقیل»، «قاسم بن حسن» و «عمرو بن جناده انصاری» در کربلا شهید شدند.^۳

غلامان شهید

همچنین در رکاب سیدالشهدا علیه السلام ۱۵ غلام شهید شدند که این افراد عبارت بودند از «نصر» و «سعد» از غلامان امیرالمؤمنین علیه السلام، «منجح» غلام امام مجتبی علیه السلام، «اسلم» و «قارب» غلامان امام حسین علیه السلام، «حرث» غلام حمزه، «جون» غلام ابوذر غفاری، «رافع» غلام مسلم ازدی، «سعد» غلام عمر صیداوی، «سالم» غلام بنی المدینه، «سالم» غلام عبدی، «شوذب» غلام شاکر، «شیب» غلام حرث جابری، «واضح» غلام حرث سلمانی.

براین تعداد، «سلمان» غلام امام حسین علیه السلام که در «بصره» به شهادت

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۹۷۷م، ج ۳، ص ۳۹۵؛ طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ۱۹۶۷م، ج ۵، ص ۴۲۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ ابن اعثم الکوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۵، ص ۵۹..

۲. همان.

۳. همان.

رسید نیز باید اضافه شود.
 «سوار بن منعم» و «موقع بن ثمامه صیداوی» دو نفر از یاران امام حسین علیه السلام بودند که در روز عاشورا اسیر و شهید شدند.
 چهار نفر از یاران امام حسین علیه السلام نیز در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند که اینان «سعد بن الحرث» و برادرش «ابو الحتوف»، «سوید بن ابی مطاع» (که مجروح بود) و «محمد بن ابی سعید بن عقیل» بودند.^۱

شهادایی که در بین سپاه عمر سعد به کربلا آمدند

۱. ابو شعثاء کندی
۲. بکر بن حی التیمی
۳. جابر بن الحجاج التیمی
۴. جوین بن مالک تیمی
۵. حلاس بن عمرو راسبی
۶. زهیر بن سلیم ازدی
۷. عبد الرحمن بن مسعود التیمی
۸. عبد الله بن بشر الخثعمی
۹. عمرو بن ضبیعة الضبعی
۱۰. مسعود بن الحجاج التیمی
۱۱. نعیم بن عجلان الانصاری

بانوی شهید کربلا:

تنها زنی که در کربلا شهید شد ام وهب همسر عبدالله بن عمیر کلبی

۱. فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، مدخل «آمار نهضت کربلا» در دسترس: پایگاه مرکز اطلاع رسانی غدیر، بازیابی: ۲۴ شهریور ۱۳۹۷.

بود.

شهدایی که مُثله شدند

در روز عاشورا «علی اکبر علیه السلام»، «حضرت عباس علیه السلام» و «عبدالرحمن بن عمیر» را قطعه قطعه کردند و سر سه شهید را به جانب امام حسین علیه السلام انداختند که این سه نفر عبارتند بودند از: «عبداللہ بن عمیر کلبی»، «عمرو بن جناده» و «عابس بن ابی شیبب شاکری»^۱.

شهدایی که امام حسین علیه السلام پیاده به بالین آنها رفتند

امام حسین علیه السلام بر بالین هفت نفر از شهدا یعنی «مسلم بن عوسجه»، «حر»، «واضح رومی»، «جون»، «عباس»، «علی اکبر علیه السلام» و «قاسم» پیاده رفتند.^۲

پدران شهید و مادران حاضر در کربلا

هفت نفر شامل علی اکبر علیه السلام، «عبداللہ بن حسین»، «عمرو بن جناده»، «عبداللہ بن یزید»، «عبیداللہ بن یزید»، «مجمع بن عائذ» و «عبدالرحمن بن مسعود» در حضور پدر خود شهید شدند.

۹ نفر از مادران شهدای کربلا در روز عاشورا در کربلا حضور داشتند: «رباب» مادر «علی اصغر علیه السلام»، حضرت زینب کبری سلام الله علیها مادر «محمد» و «عون»، «رمله» مادر قاسم بن حسن، «بنت شلیل جیلیه» مادر عبد الله بن حسن، «رقیه» دختر امیرالمومنین علیه السلام و مادر «عبد الله بن مسلم بن عقیل» و مادران «محمد بن ابی سعید بن عقیل»، «عمرو بن جناده الانصاری»، «عبداللہ بن وهب کلبی» بنا به روایتی که ثابت نیست «لیلی» مادر علی اکبر علیه السلام.

۱. سید مهدی مرعشی نجفی، حوادث الایام، صفحه ۲۸.

۲. سید مهدی مرعشی نجفی، حوادث الایام، صفحه ۲۸.

فهرست اسامی شهدای کربلا

شهدای بنی هاشم

فرزندان امیرالمؤمنین ﷺ

۱. امام حسین ﷺ
۲. حضرت ابوالفضل العباس بن علی
۳. عبدالله بن علی
۴. عثمان بن علی
۵. جعفر بن علی
۶. ابو بکر بن علی
۷. عمر بن علی



فرزندان امام حسین ﷺ

۱. علی بن الحسین (علی اکبر)
۲. علی بن الحسین (علی اصغر)
۳. ابراهیم بن الحسین.

فرزندان امام حسن مجتبیٰ ﷺ

۱. قاسم بن حسن
۲. عبدالله بن حسن
۳. ابو بکر بن حسن

فرزندان عبدالله بن جعفر طیار

۱. عون بن عبدالله بن جعفر



۲. محمد بن عبدالله بن جعفر

فرزندان ونوه های عقیل

۱. مسلم بن عقیل بن ابی طالب
۲. عبدالرحمن بن عقیل
۳. جعفر بن عقیل
۴. محمد بن ابی سعید بن عقیل
۵. عبدالله بن مسلم بن عقیل
۶. محمد بن مسلم بن عقیل

شهدای غیربنی هاشم

۱. ابراهیم بن الحصین
۲. ابو ثمامه صائدی
۳. ابو الحتوف بن الحارث الانصاری
۴. ابو عمرو نهشلی
۵. ابو شعثاء کندی
۶. ادهم بن امیه العبیدی
۷. اسلم ترکی
۸. امیه بن سعد الطایی
۹. انس بن حرث کاهلی
۱۰. أنیس بن معقل الاصبیحی
۱۱. بریر بن خضیر همدانی
۱۲. بشیر بن عمرو حضرمی
۱۳. بکر بن حی التیمی
۱۴. جابر بن الحارث السلمانی

۱۵. جابر بن الحجاج التیمی
۱۶. جابر بن عروہ غفاری
۱۷. جبلة بن علی الشیبانی
۱۸. جنادة بن كعب الانصاری
۱۹. جندب بن حجير الخولانی
۲۰. جوین بن مالک تیمی
۲۱. جَوْن بن حوی
۲۲. حارث بن امرؤ القیس کندی
۲۳. حارث بن نبهان
۲۴. حباب بن الحارث
۲۵. حباب بن عامر شعبی
۲۶. حبشی بن قیس نهمی
۲۷. حبيب بن مظاهر اسدی
۲۸. حجاج بن بدر السعدی
۲۹. حجاج بن مسروق الجعفی
۳۰. حرب بن یزید الریاحی
۳۱. حلاس بن عمرو راسبی
۳۲. حنظلة بن اسعد شہامی
۳۳. حنظلة بن عمرو الشیبانی
۳۴. رافع بن عبدالله ازدی
۳۵. زاهر بن عمرو الکندی
۳۶. زهیر بن قین بجلی
۳۷. زهیر بن بشر الخثعمی
۳۸. زهیر بن سلیم ازدی
۳۹. زیاد بن عریب الصائدی
۴۰. سالم آزاد شدہ عامر عبدی




۴۱. سالم بن عمرو
۴۲. سعد آزاد شده علی بن ابی طالب
۴۳. سعد آزاد شده عمرو بن خالد صیداوی
۴۴. سعد بن حارث انصاری
۴۵. سعد بن حنظله تمیمی
۴۶. سعید بن عبدالله حنفی
۴۷. سلمان بن مضارب بجلي
۴۸. سلیمان بن رزین
۴۹. سوار بن منعم نهمی
۵۰. سوید بن عمرو بن ابی المطاع
۵۱. سیف بن الحارث بن سریع الجابری
۵۲. سیف بن مالک العبدي
۵۳. شیبب
۵۴. شوذب
۵۵. ضرغامه بن مالک
۵۶. عائذ بن مجمع العائذی
۵۷. عابس بن ابی شیبب الشاکری
۵۸. عامر بن حسان
۵۹. عامر بن مسلم عبدي
۶۰. عباد بن المهاجر الجهنی
۶۱. عبد الأعلى بن یزید الكلبي
۶۲. عبد الرحمن الارحبي
۶۳. عبد الرحمن بن عبد ربه الانصاری
۶۴. عبد الرحمن بن عروة الغفاری
۶۵. عبد الله بن عروة الغفاری
۶۶. عبد الرحمن بن مسعود التیمی

٦٧. عبد الله بن ابي بكر
 ٦٨. عبد الله بن بشر الخثعمي
 ٦٩. عبد الله بن عمير بن جناب الكلبي
 ٧٠. عبد الله بن يزيد العبدى
 ٧١. عبدالله بن بشر
 ٧٢. عبيد الله بن يزيد العبدى
 ٧٣. عقبه بن صلت جهنى
 ٧٤. عقبه بن سمعان
 ٧٥. عمار بن ابي سلامه دالانى
 ٧٦. عمار بن حسان الطائى
 ٧٧. عمارة بن صلخب ازدى
 ٧٨. عمران بن كعب بن حارثة الاشجعى
 ٧٩. عمرو بن جنادة الانصارى
 ٨٠. عمرو بن خالد ازدى
 ٨١. عمرو بن خالد الصيداوى
 ٨٢. عمرو بن ضبيعة الضبعى
 ٨٣. عمرو بن عبد الله الجندعى
 ٨٤. عمرو بن قرظة الانصارى
 ٨٥. عمرو بن مطاع الجعفى
 ٨٦. عمير بن عبدالله مذحجى
 ٨٧. غلام تركى
 ٨٨. قارب بن عبدالله دئلى
 ٨٩. قاسط بن زهير التغلبى
 ٩٠. قاسم بن حبيب الازدى
 ٩١. قعنب بن عمرو نمرى بصرى
 ٩٢. مالك بن دودان





٩٣. مالك بن عبد الله بن سريع الجابري
٩٤. مجمع الجهني
٩٥. مجمع بن عبد الله العائذي
٩٦. محمد بن بشير الحضرمي
٩٧. مسعود بن الحجاج التيمي
٩٨. مسلم بن عوسجه
٩٩. مسلم بن كثير ازدي
١٠٠. مقسط بن زهير التغلبي
١٠١. موقع بن ثمامة الاسدي
١٠٢. مُنَجِّح بن سَهْم
١٠٣. نافع بن هلال الجملي
١٠٤. نصر ابن ابي نيزر
١٠٥. نعمان بن عمرو الراسبي
١٠٦. نعيم بن عجلان الانصاري
١٠٧. ام وهب
١٠٨. واضح الرومي
١٠٩. وهب بن عبد الله كلبى
١١٠. كردوس التغلبي
١١١. كنانة بن عتيق التغلبي
١١٢. يزيد بن ثبيط العبدى
١١٣. يزيد بن مغفل الجعفى

برخی از اصحاب شهید امام حسین 

ابوالحتوف جعفی

درباره نقش ابوالحتوف و برادرش سعد در واقعه کربلا، از حضور آنها در رکاب امام حسین  یا سپاه عمر بن سعد دو نقل متفاوت وجود دارد:

۱- جزء شهدای کربلا

برخی ابوالحتوف و برادرش سعد را جزو شهدای کربلا دانسته‌اند. به نقل این منابع، آن دو از خوارج بودند و همراه عمر بن سعد برای نبرد با امام حسین  از کوفه به کربلا آمدند. وقتی اصحاب امام حسین  به شهادت رسیدند، تحت تأثیر شیون زنان و کودکان امام حسین  متحول شده و به لشکر ابن سعد حمله کردند و همراه امام حسین  جنگیدند و به شهادت رسیدند.^۱ بر همین اساس مامقانی در کتاب تنقیح المقال ابوالحتوف را توثیق^۲ و علی نمازی در مستدرکات علم رجال پس از تأیید این مطلب گفته است: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما».^۳

فضیل بن زبیر (قرن دوم) شهادت این شخص را در «تسمیة من قتل» نقل کرده است، سپس در قرن هفتم حمید بن احمد نقل فضیل را در کتاب الحدائق الوردیة منعکس کرده است.^۴ البته در نقل‌های فضیل

۱. برای نمونه نگاه کنید به المرشد بالله، الامالی الخمیسیة، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۲؛ حمید بن احمد، الحدائق الوردیة، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲۲؛ مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۵۲ق، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۱۰؛ امین، اعیان الشیعة، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۱۹؛ شیخ عباس، الکنی و الالقاب، بیدار، ج ۱، ص ۴۳؛ مفرم، مقتل الحسین، ۱۳۹۴ق، ص ۲۵۹؛ سماوی، ابصار العین، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲۴ و ۱۷۳.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۵۲ق، ج ۳، ص ۱۰.

۳. نمازی، مستدرکات علم رجال، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۷.

۴. المرشد بالله، الامالی الخمیسیة، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۲؛ حمید بن احمد، الحدائق الوردیة، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲۲.



درباره شهدای کربلا تردید شده است؛ چراکه وی در تسمیه من قتل نام برخی از شهدای کربلا همچون بریر بن خضیر را ضبط نکرده و برخی از دشمنان امام حسین علیه السلام و اهل بیت همچون مهاجر بن اوس، کثیر بن عیبده، بکر بن حی و عبدالله بن قیس را در شمار شهدای کربلا ضبط کرده است.^۱ همچنین سعد بن حارث انصاری برادر ابوالحتوف که بر اساس منابع مذکور در کربلا حضور داشت بر اساس برخی دیگر از منابع در جنگ صفین به شهادت رسیده است.^۲

محمدتقی شوشتری از رجال‌شناسان شیعه در شهادت ابوالحتوف و برادرش سعد تردید کرده و گزارش شهادت آن دو را قابل اعتماد نمی‌داند^۳ و در جای دیگر از کتاب قاموس الرجال، ضمن بیان بخشی از مطالب فوق درباره شهادت ابوالحتوف و خارجی بودن وی و اینکه خوارج با امام حسین علیه السلام همراهی کرده باشند یا نه، بر این باور است: خارجی بودن وی معلوم نیست و «اصل و فرع این مطلب [جزء خوارج بودن و شهادت وی در کربلا] مشخص نیست».^۴

۲- در شمار دشمنان امام حسین علیه السلام

در مقابل گزارش ملحق شدن ابوالحتوف به امام حسین علیه السلام، گزارش باقی ماندن وی تا پایان عصر عاشورا در لشکر ابن سعد، توسط ابومخنف (درگذشت ۱۵۷ق) و طبری (درگذشت ۳۱۰ق) از مورخان نقل

۱. صالحی حاجی‌آبادی، «تسمیه من قتل در ترازوی نقد»، ص ۱۳۱-۱۵۸؛ صالحی حاجی‌آبادی، طعنه رقیب، ۱۳۹۸ش، ص ۱۷۰-۱۷۵.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، دار صادر، ج ۵، ص ۸۲؛ طبری، المنتخب من ذیل المنذیل، ۱۳۵۸ق، ص ۱۴۶، به صحابه بودن وی تصریح نشده است. ابن عبدالبر، الإستیعاب، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۵۸۳. ابن اثیر، اسد الغابة، مکتبه الاسلامیه، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ابن حجر، الإصابة، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۲؛ البته ابن حجر از موسی بن عقبه نقل کرده سعد در جنگ یمامه به شهادت رسید. و نیز امینی، الغدیر، ۱۳۹۷ق، ج ۹، ص ۳۶۵. اعیان الشیعة، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۲۲۱.

۳. شوشتری، قاموس الرجال، ۱۴۲۸ق، ج ۱۱، ص ۲۷۱.

۴. تستری، قاموس الرجال، ۱۴۲۸ق، ج ۵، ص ۲۸.

شده است. آنها کنیه او را ابوالجنوب ضبط کرده‌اند که روز عاشورا همراه ده تن از اصحاب تحت فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، میان امام حسین و خیمه‌ها فاصله انداختند؛ شمر به ابوالجنوب دستور داد به حسین حمله کند. ابوالجنوب از حمله به امام سر باز زد و میان آن دو سخنان تندی رد و بدل شد.^۱

کلبی (۲۰۴ق) و بلاذری (۲۷۹ق) در این باره تصریح دارند: بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، ابوالجنوب شتری از شترهای امام را به عنوان غنیمت گرفت و با آن آب حمل می‌کرد و نام این شتر را حسین گذاشت.^۲ خوارزمی (۵۶۸ق) در مقتل خود می‌نویسد: وقتی امام حسین علیه السلام توسط شمر و اصحابش محاصره شد، مردی که ابوالحتوف جعفی گفته می‌شد، تیری به پیشانی امام زد. امام حسین علیه السلام پس از آنکه تیر را از پیشانی خود در آورد، آنها را نفرین کرد.^۳

ابن شهر آشوب محدث شیعه (درگذشت ۵۸۸ ق) نیز همان نقل خوارزمی را منعکس کرده است، با این تفاوت که در نسخه سه جلدی کتاب مناقب، کنیه‌اش ابوالحتوف^۴ و در نسخه چهارجلدی کنیه او ابوالحنوق ضبط شده است.^۵ علامه مجلسی نیز در بحار الانوار با اشاره به این تفاوت در نگارش، نوع ضبط ابوالحتوف را صحیح می‌داند.^۶

۱. ابومخنف، مقتل الحسین، ۱۳۶۴ش، ص ۱۹۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوك، ۱۳۵۸ق، ج ۴، ص ۲۴۴؛ نگاه کنید به کلبی، نسب معد، ۱۴۰۸ق، ص ۳۱۷؛ بلاذری، انساب الأشراف، ۱۳۹۴ق، ج ۳، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ۱۳۸۶ق، ج ۴، ص ۷۷؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۰۳.
 ۲. کلبی، نسب معد، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۷؛ انساب الأشراف، ۱۳۹۴ق، ج ۳، ص ۴۰۷؛ نگاه کنید به ابن اثیر، اللباب، مکتبة المثنی، ج ۴، ص ۲۸۷؛ سمعانی، الأنساب، ۱۴۰۸ق، ج ۵، پاورقی ص ۴۴۳؛ زرکلی، الأعلام، ۱۹۸۶م، ج ۷، ص ۳۴۵.
 ۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۸.
 ۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۵۸.
 ۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه، ج ۴، ص ۱۱۱.
 ۶. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، پاورقی ص ۵۲.



در شماری از کتب معاصرین گزارش حضور ابوالحتوف در لشکر ابن سعد و زدن تیری به پیشانی امام حسین علیه السلام آمده است.^۱ به همین جهت در برخی کتب رجالی وی ملعون خطاب شده است.^۲

۱. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۵۲؛ آل بحر العلوم، مقتل الحسین، تحقیق حسین بن تقی، ص ۴۴۴؛ نظری منفرد، قصه کربلا، ۱۳۷۶ق، ۶۶۳.
۲. نمازی، مستدرکات علم رجال، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۳۵۷.

ابو ثمامه صائدی

عمرو بن عبدالله بن کعب معروف به ابو ثمامه صائدی از تابعین و مشاهیر شیعه در کوفه بوده است.^۱ او از اصحاب امیرالمؤمنین است که در همه جنگ‌های دوران حکومت آن حضرت حضور داشته است. او را از اصحاب امام حسن علیه السلام نیز شمرده‌اند و بنابر برخی منابع تاریخی، او در مبارزات آن حضرت با معاویه شرکت داشت.^۲

واقعه کربلا

پس از مرگ معاویه، ابو ثمامه در ماجرای دعوت امام حسین علیه السلام شرکت داشت و در خانه سلیمان بن صُرد خزاعی در کوفه حضور یافت و چون امام حسین علیه السلام به مکه رفت، نامه‌ای خطاب به آن حضرت به مکه فرستاد.^۳ وی هنگام مأموریت مسلم بن عقیل از سوی امام حسین علیه السلام در کوفه، کمک‌های مالی مردم را دریافت می‌کرد و تهیه اسلحه را بر عهده گرفت.^۴ مسلم بن عقیل پس از قیام در کوفه، فرماندهی قبیله‌های تمیم و همدان را به او واگذار کرد.^۵ پس از شهادت مسلم بن عقیل تحت تعقیب ابن زیاد قرار گرفت و چند روزی در قبیله خود پنهان شد.^۶ سپس با نافع بن هلال، مخفیانه از کوفه بیرون رفت و در راه مکه به کربلا، به امام حسین علیه السلام پیوست و همراه آن حضرت، به کربلا رفت.^۷



۱. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۳۶۴.

۲. ابصار العین، ص ۱۱.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۳۳.

۴. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۳۶۴.

۵. دینوری، ص ۲۳۸.

۶. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۹؛ ترجمه الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۱۲۵.

۷. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۳.

او در واقعه کربلا مانع حضور مسلحانه کثیرین عبدالله شعبی، قاصد ابن سعد، نزد امام حسین علیه السلام شد و در روز عاشورا، هنگام ظهر، فرا رسیدن وقت نماز را به اردوگاه امام حسین علیه السلام اطلاع داد و امام علیه السلام او را دعا کرد.^۱

شهادت

درباره جزئیات نبردهای ابوثمامه مطالب اندکی هست. طبری می‌گوید که وی، پسرعموی خود را که در لشکر عمر سعد بود به هلاکت رساند^۲ و پس از مالک بن دودان رهسپار میدان شد.^۳ وی چنین رجز می‌خواند:

عزاء لآل المصطفی وبناته
عزاء لزهراءالنبي وزوجها
عزاء لأهل الشرق والغرب كلهم
فمن مبلغ عن النبي وبنته

على حبس خیرالناس سبط محمد
خزانة علم الله من بعد أحمد
وحزنا على حبس الحسين المسدد
بأن ابنکم فی مجهدای مجهد^۴

ترجمه: «تعزیت می‌گویم به آل پیامبر و دخترانش به خاطر گرفتاری نوادگان پیامبر که بهترین انسان‌ها هستند
تعزیت بر حضرت زهرا و همسرش که خزانه علم الهی بود پس از پیامبر.

تعزیت بر همه مردمان مشرق و مغرب زمین و اندوه برای گرفتاری حسین راستگو و درست کردار
کیست رساننده این پیام از من به حضرت نبی و دخترش که فرزندان در رنج و سختی است و چه رنج و سختی بزرگی».

از گفتگوی او با امام حسین علیه السلام در کربلا که منابع تاریخی نقل کرده‌اند، برمی‌آید او آگاهانه و مشتاقانه جنگ در رکاب امام حسین علیه السلام

۱. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۱۰ و ۴۳۹.

۲. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۴۱.

۳. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۲۵۳.

و شهادت را پذیرفته است.^۱ وی به دست قیس بن عبدالله به شهادت رسید.^۲



۱. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۱۰ و ۴۳۹.
۲. تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام، ص ۹۳.

انس بن حارث کاهلی

انس بن حارث از اصحاب پیامبر ﷺ بود و گفته‌اند در جنگ بدر و جنگ حنین شرکت داشته است.^۱ پدر او حارث بن نبیه نیز از اصحاب پیامبر و جزو اصحاب صفه بوده است.^۲

انس راوی حدیثی از پیامبر است که در منابع شیعه و سنی نقل شده است. او گفته است: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ - يُقْتَلُ بِأَرْضِ يَمَامٍ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ»

«این پسر من (یعنی حسین) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می‌شود، کشته می‌شود. پس هر یک از شما آن را درک کرد، او را یاری کند»^۳

پیوستن به امام حسین

به گفته بلاذری، آنس که در کوفه زندگی می‌کرد برای پرهیز از وارد شدن در جنگ، از کوفه خارج شد. او در منزلگاه قصر بنی مقاتل گفتگوی امام حسین ع با عیدالله بن حر جعفی (که او نیز با همین قصد از کوفه خارج شده بود) را شنید و پس از آن نزد امام آمد و گفت: «به خدا سوگند از کوفه خارج نشدم جز به این سبب که همانند عیدالله بن حر، جنگیدن با تو یا جنگیدن در کنار تو را ناخوش داشتم، ولی خداوند یاری تو را در دلم انداخت و به همراهی با تو برانگیخت.»^۴

ولی به نقل برخی دیگر از منابع تاریخی او در کربلا به امام حسین ع پیوست.^۵

۱. أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام و الرواة عنه، علامه امینی، ج ۱، ص ۶۸.

۲. الإصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۶۹۳.

۳. لأصابه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۰.

۴. أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۷۵.

۵. أسد الغابة، ج ۱، ص ۱۲۳.

درواقعه کربلا

بنا بر نقل برخی منابع، آنس قبل از عاشورا به خواست امام حسین علیه السلام نزد عمر سعد رفت تا او را موعظه کند. وقتی بر عمر سعد وارد شد، بر او سلام نکرد. عمر گفت: چرا بر من سلام نکردی؟ مگر من مسلمان نیستم؟ آنس گفت: به خدا سوگند تو مسلمان نیستی چون می خواهی پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشی. عمر سر به زیر انداخت و گفت به خدا سوگند می دانم قاتل حسین در آتش است، ولی گریزی از اجرای فرمان امیر عبدالله بن زیاد نیست.

انس نزد امام حسین علیه السلام بازگشت و ایشان را از سخن عمر سعد آگاه کرد.^۱

انس در روز عاشورا از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت و به میدان رفت و چنین رجز خواند:

وَالْمُخَنَدِفِيُّونَ وَ قَيْسُ عَيْلَانَ قَدْ عَلِمْتَ كَاهِلَهَا وَ دُودَا
يَا قَوْمِ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَبَانِ بِأَنَّ قَوْمِي قُضِمَ الْأَقْرَانِ
وَ أَلْ حَرْبِ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ أَلْ عَلَى شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ

قبایل کاهل و دودان و خندف و قیس عیلان همه می دانند که قبیله من نابود کننده هموردان است؛ ای یاران همچون شیرگران باشید همانا آل علی پیرو خدای رحمان هستند و آل حرب (بنی سفیان) پیرو شیطانند.^۲

او پس از کشتن چندین نفر به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه (غیر معروفه) آمده است.

۱. بیابیع الموده، قندوزی، ج ۳، ص ۶۹

۲. امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۶

بربر بن خضیر همدانی

بُرْبَر بن خُضَیر، مردی زاهد و عابد و از بزرگان و قاریان مسجد کوفه و مفسری پرهیزگار بود؛ او از بزرگان و اشراف قبیله همدان و ساکن شهر کوفه به شمار می‌آمد.

با کاروان امام حسین علیه السلام

بربر وقتی خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه آگاه شد، از کوفه به سوی مکه حرکت کرد تا این که سرانجام موفق شد در مکه به جمع اصحاب و یاران امام علیه السلام بپیوندد^۱ و ایشان را از مکه تا کربلا همراهی نماید.

چون امام حسین علیه السلام مجبور شد در کربلا فرود آید، بربر گفت: ای پسر رسول خدا، خداوند بر ما مَنّت نهاده است که بتوانیم پیش روی تو جنگ کنیم و کشته شویم و چه سعادت است که جدّ تو در قیامت شفیع ما خواهد بود.^۲

روایت شده که پس از ورود کاروان امام حسین علیه السلام و یارانش به کربلا در دومین روز از ماه محرم الحرام سال شصت هجری، آن حضرت علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمودند. پس از ایراد این خطبه، یاران امام علیه السلام به پا خاستند و هر یک از آنان سخنانی را به زبان راندند و با مولای خویش تجدید بیعت کردند. از جمله کسانی که پس از سخنان امام علیه السلام به پا خاست و سخنانی را ایراد نمود بربر بود.

بربر پس از زهیر از جای برخاست و خطاب به اباعبدالله الحسین علیه السلام گفت:

«یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! لقد منّ الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع

۱. مامقانی، همانجا.

۲. امین، ۱۴۰۳، همانجا.

فیک اعضائنا، ثمّ یكون جدک شفیعنا یوم القیامة.

ای پسر رسول خدا ﷺ! خداوند به واسطه وجود شریفتان بر ما منت نهاده است، بدرستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن‌جا که در راه [دفاع از] شما اعضای بدنمان تکه تکه شود. پس جد شما [بواسطه این عمل] در روز قیامت شفیع ما خواهد شد.»

گفتگو با عمر بن سعد

در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام اصحاب و یاران خود را جمع کرد و به آنان فرمود:

«... بدانید که من گمان یاری از این مردم [کوفه] را ندارم. من بیعتم را از شما برداشتم، شما آزادید به هر جا که می‌خواهید بروید. این شب که شما را گرفته است برای شما فرصتی خواهد بود تا آن را شتر خویش قرار داده و به هر سو که می‌خواهید بروید!»

پس از سخنان امام علیه السلام هریک از یاران برخاستند و بر حمایت از ابا عبد الله الحسین علیه السلام تأکید ورزیده، با امام خویش تجدید پیمان نمودند. پس از پایان جلسه، بریر از حضرت علیه السلام اجازه خواست تا برود و عمر بن سعد را موعظه کند، امام علیه السلام پذیرفت.

آن‌گاه بریر نزد عمر بن سعد رفت و به چادرش وارد شد و بدون آن که سلام کند، نشست. عمر خشمگین شد و گفت:

«ای برادر همدانی! چه چیز تو را از سلام کردن بر من بازداشت؟ آیا مسلمان نیستم و خدا و رسولش را نمی‌شناسم و به حق گواهی نمی‌دهم؟!»

بریر گفت:

«اگر آن‌طور که تو می‌گویی خدا و پیغمبرش ناس بودی، عازم کشتن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌گشتی، وانگهی این فرات زلال است که امواجش مانند شکم مار درهم می‌پیچد و حیوانات عراق از آن می‌نوشند؛ اما



حسین بن علی علیه السلام - و برادران و زنان و خاندانش - از تشنگی می‌میزند. تو آنان را از نوشیدن آب فرات مانع گشته‌ای و فکر می‌کنی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را می‌شناسی؟»

عمر سعد اندکی سر به زیر انداخت و آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: «ای بربر به خدا قسم یقین دارم که هر کس با آنان بجنگد و حقشان را غصب کند ناگزیر در آتش است؛ ولی ای بربر! آیا از من می‌خواهی که ولایت ری را واگذارم که به دیگری برسد؟ به خدا سوگند نفس من چنین چیزی را نمی‌پذیرد.»
آن‌گاه گفت:

«عبیدالله به جای قوم خویش مرا به اجرای نقشه‌ای فراخواند که اینک در پی انجام آنم. به خدا سوگند، می‌دانم و سرگردانم و میان دو خطر خویش اندیشناکم؛ آیا ملک ری را رها کنم، در حالی که آرزوی من است یا آنکه گناه قتل حسین علیه السلام را به گردن گیرم؟ در کشتن حسین علیه السلام آتشی است که جلوگیری از آن ممکن نیست و ملک ری نور چشم من است.»

پس بربر نزد امام علیه السلام بازگشت و گفت:
«ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! عمر بن سعد در برابر ملک ری به کشتن تو رضایت داده است.»

مجادله با ابوجرب

ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که: «در شب عاشورا حسین علیه السلام و یارانش تمام شب را بیدار بودند و به مناجات با خداوند برخاسته، نماز می‌خواندند و آمرزش می‌طلبیدند.

امام حسین علیه السلام قرآن می‌خواند تا اینکه به این آیه رسید: **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ**

حَتَّى يَمِيَزَ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ... (۱۷۹)

ترجمه: و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. (۱۷۸) خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند... (۱۷۹)^۱

گروهی از سواران دشمن که در حال گشت‌زنی در اطراف خیام امام ع بودند بر ما گذشتند یکی از آن سواران این آیه را شنید و فریاد زد: «قسم به پروردگار کعبه که ما آن پاکانیم که از شما جدا شده‌ایم»

ضحاک بن عبدالله مشرقی گوید: «من او را شناختم و به بریر بن خضیر گفتم: «می‌دانی این کیست؟» گفت: «نه» گفتم: «این ابو حرب عبدالله بن شهر است، مردی بذله‌گوی و معتبر و دلیر و غافل کش، بارها اتفاق افتاده که سعید بن قیس او را به سبب جنایتی محبوس کرده بود»

پس بریر بن خضیر عبدالله بن شهر را خطاب قرار داد و گفت:

«ای فاسق! خدا تو را جزو پاکان می‌کند؟»

گفت: «تو کیستی؟» گفت:

«بریر بن خضیر».

گفت: «انا لله، حیقم می‌آید ای بریر، به خدا هلاک شدی، به خدا هلاک شدی»

بریر گفت:

«ای ابو حرب، می‌خواهی از گناهان بزرگ خویش به پیشگاه خدا توبه

بری که به خدا ما پاکانیم و شما پلیدان»

گفت: «من نیز بدین گفته شهادت می‌دهم»

ضحاک بن عبدالله مشرقی به او گفت: «وای بر تو! پس چرا دانستن

این موضوع فایده‌ای به حالت ندارد؟»



عبدالله بن شهر [با تمسخر] گفت: «فدایت شوم، پس کی همنشین یزید بن عزره عنزی می‌شود؟» و ادامه داد: «اینک یزید همراه من است.»

بریر گفت:

«به‌هرحال، خدا رأی تو را زشت بدارد که بی‌خردی.»

پس او رفت و به سپاه عمر بن سعد ملحق شد.

بریر در صبح عاشورا

صبح عاشورا بریر بر خلاف همیشه بسیار بذله‌گو و شوخ شده بود. نقل شده او در صبح عاشورا با عبدالرحمن بن عبد رب انصاری مزاح و شوخی می‌کرد. عبدالرحمن به او اشکال گرفت که این ساعت، زمان شوخی و بذله‌گویی نیست. بریر در پاسخ گفت:

«ای برادر! اقوام و خویشان من می‌دانند که زمانی که جوان بوده‌ام اهل بذله‌گویی نبوده‌ام، چه رسد به زمان پیری و کهولت سن. اما من واقفم به آنچه که به‌زودی ملاقاتش خواهیم کرد. به خدا سوگند، تنها فاصله ما و حورالعین حمله این قوم با آن شمشیرهایشان است، چقدر مایلیم که آن زمان هم‌اکنون باشد.»

سخنرانی برابر کوفیان

در آغازین ساعات روز عاشورا و در زمانی که سپاه عمر بن سعد در تدارک حمله به سپاه اندک امام حسین علیه السلام و یارانش بود، امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت با لشکر کوفه، سوار بر اسب شده همراه با گروهی از یارانش به سوی لشکر دشمن، پیش آمد؛ زهیر بن قین، از امام علیه السلام اجازه گرفت تا با آنان سخن بگوید و آنان را موعظه نماید. امام علیه السلام اجازه فرمودند و زهیر به سخنرانی پرداخت.

بریر بن خضیر پیش امام علیه السلام بود؛ امام علیه السلام به او نیز فرمود:
 «ای بُریر با اینان، سخن بگو و آنان را نصیحت کن»
 پس بریر در برابر سپاه عمر بن سعد قرار گرفت و خطاب به آنان چنین
 گفت:

«ای مردم! خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را مژده دهنده و بیم دهنده و دعوت
 کننده به سوی خدای تعالی و چراغی روشنگر در میان ما قرار داد. این
 آب فرات که نوشیدن آن بر حیوانات مباح است، چرا بر فرزند دخت
 پیامبر صلی الله علیه و آله منع شده؟ آیا مزد رسالت محمد، این است؟ (این گفتار
 او اشاره به آیه‌ای از قرآن است که مودت به اهل بیت مزد رسالت
 دانسته شده است).»

در پاسخ او گفتند: «ای بریر! زیاد حرف می‌زنی! به خدا سوگند که
 حسین علیه السلام باید تشنه باشد، همان گونه که کسانی قبل از او تشنه کام
 بودند.»

بریر اضافه کرد:

«اینک بار گران محمد صلی الله علیه و آله بر دوش شما قرار گرفته، در حالی که این‌ها
 فرزندان، خاندان، حرم و دختران او هستند، پس بگویید قصد دارید با
 آن‌ها چه کنید؟»

گفتند: «می‌خواهیم امیر، عبیدالله بن زیاد، بر حسین علیه السلام و خاندانش
 تسلط یابد و هرچه او خواست انجام شود.»

بریر گفت:

«آیا نمی‌پذیرید که حسین علیه السلام و خاندانش به محلی که از آن جا
 آمده‌اند باز گردند؟ وای بر شما اهل کوفه! آیا نامه‌هایی را که روانه
 کردید و عهد و پیمان‌هایی که بستید و خدا را شاهد گرفتید، فراموش
 کرده‌اید؟ وای بر شما، آیا اهل بیت پیامبران را دعوت کرده‌اید، در
 حالی که می‌پنداشتید جان‌تان را بهر آن‌ها خواهید داد؛ ولی هنگامی
 که آن‌ها رو به شما آوردند، آن‌ها را تسلیم ابن زیاد ساختید و از آب

فرات منعشان کردید؟ با فرزندان پیامبرتان پس از او چه بد برخورد کردید. شما را چه شده است؟» خدا در قیامت شما را سیراب نگرداند، شما بد امتی هستید».

از میان لشکر دشمن کسانی گفتند: «ای فلان! ما نمی فهمیم تو چه می گویی.»

بریر در پاسخ گفت:

«سپاس خدای را که بینش مرا بیش از شما قرار داد. پروردگارا! من از رفتار این قوم بیزارم، تو خود تیرهایی در بین آن‌ها بیفکن که تو را در حالی که تو از آن‌ها غضبناک باشی، ملاقات کنند».

سپس سپاه عمر بن سعد بریر را تیر باران کردند و او مجبور به عقب نشینی شد.

بریر مرد شجاعی بود و دعوت دشمنانی را که در میدان کربلا هم آورد می طلبیدند، رد نمی کرد. روایت شده که در صبح عاشورا به ندای سالم و یسار - غلامان زیاد بن ابیه و عبیدالله بن زیاد - که هم آورد می طلبیدند پاسخ گفت؛ اما امام حسین علیه السلام به او اجازه نبرد نداد و عبدالله بن عمیر را به نبرد با آن دو فرستاد. یسار گفت: تو را نمی شناسم، زهیر یا حبیب یا بریر که از نامدارانند به جنگ من آیند.^۱

مباهله با یزید بن معقل

در روز عاشورا مردی از میان سپاه عمر بن سعد به نام یزید بن معقل فریاد برآورد: «ای بریر! رفتار خداوند با خودت را چگونه دیدی؟» بریر در پاسخ گفت:

«جز خوبی از خداوند بر خودم و جز بدی بر تو چیزی ندیدم.»

یزید گفت: «پیش از این دروغگو نبودی، امروز دروغ می گویی. آیا به یاد داری روزی را که در بنی لودان (یا سکه بن دودان) باهم قدم می زدیم و تو می گفتی عثمان چنین و چنان است و معاویه گمراه است

و گمراه‌کننده و امام هدایت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»
بریر گفت:

«آری و به درستی این مطلب شهادت می‌دهم.»

یزید گفت: «و من شهادت می‌دهم تو از گمراهان هستی.»
بریر گفت:

«آیا می‌خواهی با تو مباحله کنم تا خدا دروغگو را لعنت و آن که را بر باطل است به قتل برساند؟»

او پذیرفت؛ پس هر دو، دست به دعا برداشتند و از خدای سبحان خواستند که دروغگو را رسوا سازد، و او را از بین ببرد؛ سپس باهم به نبرد پرداختند. ضرباتی بین آن دو رد و بدل شده و بریر با شمشیرش ضربت سنگینی را بر سر یزید فرود آورد. شدت ضربت شمشیر بریر به حدی بود که کلاه خود یزید را شکافت و شمشیر به مغز سرش رسید و او دردم جان داد. شمشیر در فرق یزید گیر کرده بود و بریر به زحمت توانست آن را از سر یزید بیرون آورد!



رجز خوانی بریر در حین نبرد

بریر در حالی که رجز می‌خواند:
اننا بریر و ابی خضیر
يعرف فينا الخير اهل الخير
شیر به هنگام غرش از کسی نمی‌ترسد
من شما را می‌زنم و از این کار زیان نمی‌بینم
این کار آزاد مردان است که از بریر سر می‌زند

بریر بردشمن حمله می‌برد و در حین جنگ می‌گفت:

«به نزدیک من آییند ای کشدگان مؤمنین؛ به نزدیک من آییند ای فرزندان کشته‌شدگان روز بدر؛ به نزدیک من آییند ای کشدگان عترت

رسول خدا ﷺ.»

شهادت

در حین نبرد بریر با رضی بن منقذ، بریر او را بر زمین کوبید، رضی از یاران خود کمک طلبید کعب بن جابر بن عمرو اسدی به یاری او شتافت.

عقیف بن زهیر (که خود از سپاهیان ابن سعد بود) فریاد زد: «این مرد بریر بن خضیر قاری است که در مسجد کوفه می‌نشست و ما را قرآن می‌آموخت»؛ اما کعب توجهی نکرد و با نیزه‌اش به بریر حمله کرد و او را به شهادت رساند.

همسریا خواهر کعب بن جابر، قاتل بریر، در بازگشت به او گفت: دشمنان پسر فاطمه را یاری دادی و سرور قاریان را کشتی و کاری بسیار زشت انجام دادی. به خدا سوگند که دیگری کلمه هم با تو سخن نخواهم گفت.^۱ در برخی از منابع تاریخی آمده بریر به میدان رفت و جنگید و پس از به هلاکت رساندن سی نفر از دشمنان به دست بجیر بن اوس ضبی به شهادت رسید.^۲

۱. تستری، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین ﷺ، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۵.

بشیر بن عمرو حضرمی

بشیر بن عمرو حضرمی در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوست و یکی از پسرانش به نام محمد نیز با او همراه بود. برخی منابع تاریخی گفته‌اند: در روز عاشورا به بشیر گفتند پسرت در مرز ری اسیر شده است. او گفت: حساب کار او را به خدا وامی‌گذارم. دوست ندارم او اسیر باشد و من زنده بمانم. وقتی امام حسین این سخن او را شنید، فرمود: خدا تو را رحمت کند. تو از بیعت من آزادی. برو و برای رهایی فرزندت تلاش کن. او گفت: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از شما جدا شوم و شما را با وجود اندک بودن یاران، تنها گذارم و بخواهم سراغ شما را از کاروانها بگیرم...» امام فرمود: پس این جامه‌ها را به پسرت محمد (که در کربلا همراه پدرش بود) بده تا برای آزاد کردن برادرش از آن استفاده کند. امام پنج لباس گرانبها به ارزش هزار دینار به او داد.^۱

شهادت

در اینکه او در واقعه کربلا در چه هنگام به شهادت رسیده، دو نقل متفاوت وجود دارد: بنابر نقل ابومخنف، هنگام عزیمت امام حسین علیه السلام به میدان، تنها دو تن از یاران ایشان باقی مانده بودند.^۲ بشیر بن عمرو و عمرو بن ابی مطاع (و بنا بر نقلی سوید بن عمرو خثعمی) بشیر با دیدن آمادگی امام برای رفتن به میدان، بر آن شد تا از امام پیشی گیرد. پس به میدان رفت و پیش از امام به شهادت رسید. ولی در برخی منابع تاریخی او را از شهدای حمله نخستین دانسته شده است.^۳

۱. سماوی، ابصار العین، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۷۴.

۲. سماوی، ابصار العین، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۶۹.

۳. قمی، منتهی الامال، ص ۴۲۹.

نام او در زیارت نامه ها

نام او در زیارت رجبیه آمده است: «السَّلَامُ عَلَيَّ بِشِيرِ بْنِ عَمْرِو
الْحَضْرَمِيِّ»^۱.

در زیارت ناحیه (غیر مشهور) نیز آمده است: «السَّلَامُ عَلَيَّ بِشْرِ بْنِ
عَمْرِو الْحَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ
أَكَلْتَنِي إِذِنَ السَّبَاعُ حَيًّا إِذَا فَارَقْتِكَ وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرُّكْبَانَ وَأَخَذُكَ مَعَ قَلْبِي
الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا»^۲.

۱. شهید اول، المزار، ۱۴۱۰ق، ص ۱۵۲.
۲. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۳.

جبله بن علی شیبانی

جبله بن علی از قبیله شیبان (قبیله‌ای معروف از بکر بن وائل)^۱ بود. او را از شجاعان کوفه دانسته‌اند.^۲ در برخی منابع تاریخی آمده است که جبله بن علی در جنگ صفین در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود.^۳ وقتی مسلم بن عقیل در کوفه قیام کرد، جبله او را همراهی کرد.^۴

در واقعه کربلا

جبله پس از شهادت مسلم، نزد قبیله خود رفت و پنهان شد و وقتی امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، به ایشان پیوست.^۵ او در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.^۶ نام او در زیارت ناحیه غیر معروفه آمده است:

السَّلَامُ عَلٰی جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِي



۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۸۲.
 ۲. سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۵.
 ۳. حسینی حائری شیرازی، ذخیره الدارین، صص ۲۴۲.
 ۴. سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۵.
 ۵. محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۱۴۰.
 ۶. ابن شهرآشوب، المناقب، ج ۴، ص ۱۱۳؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۵.

جون از شهدای واقعه کربلا است. او فردی سیاه‌پوست اهل نوبه (منطقه‌ای در آفریقا) و غلام فضل بن عباس بن عبدالمطلب بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را خرید و به ابوذر بخشید. او تا زمان وفات ابوذر (سال ۳۲ قمری) در ربذه همراه او بود و سپس به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و در کنار اهل بیت ماند. گویا او در تعمیر و آماده سازی اسلحه مهارت داشته و در نقلی از امام سجاد علیه السلام آمده است: شب عاشورا جون در چادر امام حسین علیه السلام بود و شمشیر او را آماده می‌کرد.^۱

شهادت

روز عاشورا امام حسین علیه السلام جون را از رفتن به میدان بازداشت ولی او خطاب به امام گفت: «به خدا سوگند هرگز از شما جدا نمی‌شوم تا خون من با خون شما درآمیزد».^۲ جون پس از عمرو بن قرظه^۳ و بنا بر نقلی دیگر پس از اقامه نماز جماعت،^۴ از امام حسین اجازه گرفت و به میدان رفت و پس از کشتن ۲۵ نفر^۵ به شهادت رسید.

بالسيف صلتا عن بنی محمد کیف یری الفجار ضرب الأسود
أرجو بذلك الفوز عند المورد أذب عنهم باللسان و الید

با شمشیری که در راه فرزندان محمد کشیده شده است
بدکاران چگونه می‌بینند ضربت این سیاه را
و با این کار، بهشت را در روز ورود به محشر امید دارم.^۶

۱. شیخ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۳؛ طبری، تاریخ، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۰.
۲. امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۰۵.
۳. ابن طاووس، اللهوف، انتشارات جهان، ص ۱۰۷-۱۰۸.
۴. دایره المعارف تشیع، ص ۵۲.
۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۰۳.
۶. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۹۶.

من با دست و زبان از آنان حمایت می‌کنم
 نقل شده که امام حسین علیه السلام بر بالینش آمد و برایش دعا کرد:
**«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»**.^۱

خدایا! رویش را سفید و بویش را خوش گردان و با نیکان محشور کن و
 با محمد و آل محمد آشنا ساز.

پیکر او همراه دیگر شهدا پایین پای امام حسین علیه السلام به خاک سپرده
 شد. [نیازمند منبع] علامه مجلسی روایتی را نقل کرده که بدن وی پس
 از ده روز از دفن شهدای کربلا پیدا شده و بوی عطر از آن به مشام
 می‌رسید.^۲ نام او در زیارت الشهداء آمده است: **«الْسَّلَامُ عَلَيَّ جَوْنِ مَوْلَى
 أَبِي ذَرِّ الْغَفَّارِيِّ»**.



۱. امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۶۰۵؛ قمی، نفس المهموم، ۱۴۲۱ق، ص ۲۶۳.
 ۲. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۲۳.

جوین بن مالک تیمی

جوین بن مالک بن قیس تیمی از شهدای کربلا که به همراه لشکر عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام از کوفه به کربلا آمد، اما وقتی که پیشنهاد امام حسین از سوی ابن زیاد پذیرفته نشد و کار به جنگ کشید، همراه عده‌ای از افراد قبیله خود که تعداد آنان را هفت نفر گفته‌اند^۱ شبانه به امام حسین علیه السلام پیوست.^۲

در ابصار العین از ابن شهر آشوب نقل شده که او در روز عاشورا و در حمله نخست لشکر ابن سعد به شهادت رسید.^۳ البته ابن شهر آشوب از سیف بن مالک نمیری یاد کرده،^۴ که به گفته سماوی، تصحیف جوین بن مالک است.^۵

شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام حسین علیه السلام آورده است.^۶ بعضی نامش را جویر بن مالک یا حوی بن مالک نقل کرده‌اند.^۷ برخی هم او را با جون غلام ابوذرا اشتباه گرفته‌اند.^۸

در زیارت الشهداء با عبارت «**السَّلَامُ عَلٰی جُوَيْنِ بْنِ مَالِكِ الصَّبْعِيِّ**» از او یاد شده است.^۹

۱. شیرازی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۰۰.

۲. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۴.

۳. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۴.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۳.

۵. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۴.

۶. طوسی، رجال، ۱۴۱۵ق، ص ۹۹.

۷. محدثی، فرهنگ عاشورا، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۳.

۸. محدثی، فرهنگ عاشورا، ۱۴۱۷ق، ص ۱۳۳.

۹. مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۴ق، ج ۹۸، ص ۲۷۲؛ سید بن طاووس، اقبال، ۱۳۶۷ق، ص ۵۷۶.

حارث بن نبهان

حارث (حَرِث) بن نَبهان از شهدای کربلا است. پدر او «نَبهان»، غلام حمزه بن عبد المطلب و سوارکاری دلیر بود که دو سال بعد از شهادت حمزه، از دنیا رفت.^۱ حارث، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را درک کرده است.^۲ حارث در کنار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام بود و در ماجرای قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، همراه ایشان به کربلا آمد و در روز عاشورا در حمله نخست لشکر عمر بن سعد به شهادت رسید.^۳ او غیر از حارث بن نَبهان بصری که از محدثین است.^۴

۱. شیرازی، ذخیره الدارين، انتشارات زمزم هدایت، ص ۴۷۲.
 ۲. مع الركب الحسيني، ۱۳۸۶ ش، ج ۴، ص ۲۰۴.
 ۳. سماوی، ابصار العين، ۱۴۱۹ ق، ص ۹۸.
 ۴. ذهبي، تاريخ الإسلام، ۱۴۰۹ ق، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

حبيب بن مظاهر

حبيب مردی عابد و با تقوا بود. حافظ کل قرآن کریم بود و هر شب به نیایش و عبادت خدا می پرداخت. به فرموده امام حسین علیه السلام در هر شب یک ختم قرآن می کرد.^۱ زندگی پاک و ساده ای داشت. آن قدر به دنیا بی رغبت بود و زهد را سرمشق زندگی خود قرار داده بود که هر چقدر به او پیشنهاد امان و پول فراوان داده شد نپذیرفت و گفت: «ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عذری نداریم که زنده باشیم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را مظلومانه به قتل برسانند».^۲

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

چندان روشن نیست که حبيب از صحابه بوده است یا تابعین. برخی چون ابن کلبی^۳ و ابن حجر عسقلانی^۴ گفته اند که وی رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نموده است.

شیخ طوسی^۵ او را در میان فهرست اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام قرار داده است، ولی در میان فهرست صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از وی یاد نمی کند. همچنین نویسندگان استیعاب و *أسد الغابه* وی را در شمار صحابه نیاورده اند.^۶

دوره امیرالمؤمنین علیه السلام

حبيب با حضرت علی علیه السلام به کوفه رفت و در کلیه جنگ ها در کنار او

۱. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۶ق، ص ۱۲۴.

۲. امین، اعیان الشیعه، ۱۹۸۶م، ج ۴، ص ۵۵۳.

۳. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۶.

۴. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵. رجال الطوسی ص ۶۰، ۹۳، ۱۰۰.

۶. امین، اعیان الشیعه، ۱۹۸۶م، ج ۴، ص ۵۵۴.

و از یاران خاص و از حاملان علم و دانش آن حضرت تلقی می‌شد.^۱ حضرت علی علیه السلام، حبیب را به علم منایا و بلایا^۲ آگاه ساخته بود.^۳ او عضو گروه ویژه شرطة الخمیس بود که نیروی ضربتی و گوش به فرمان علی علیه السلام بودند.^۴ گفتگوی او با میثم تمار، سال‌ها پیش از عاشورا، هنگام عبور از مجلس بنی اسد که هر یک نحوه شهادت دیگری را پیشگویی می‌کرد، از همان علم منایاست که از حضرت علی علیه السلام آموخته بودند و از جریانات آینده خبر داشتند.^۵

دوره امام حسین علیه السلام

در کوفه

پس از مرگ معاویه در سال ۶۰ قمری، حبیب و جمعی از بزرگان شیعیان کوفه، همچون سلیمان بن صُرد، مسیب بن نَجَبه و رفاعه بن شداد بَجَلی، از بیعت با یزید خودداری کردند و برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و آن حضرت را برای قیام بر ضد امویان به کوفه دعوت کردند^۶ (بینید: نامه‌های کوفیان به امام حسین علیه السلام (نامه نخست) و زمانی که مسلم بن عقیل به کوفه آمد، به یاری او شتافتند.

حبیب به همراه مسلم بن عوسجه به طور پنهانی در کوفه برای مسلم بن عقیل از مردم بیعت می‌گرفتند و در این راه از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کردند.^۷

هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد و بر مردم سخت گرفت و مردم

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱، ش، ص ۱۲۷.

۲. علم به اموری که بعدها اتفاق خواهد افتاد.

۳. الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۶.

۴. الاختصاص، شیخ مفید، ص ۲ تا ۷.

۵. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱، ش، ص ۱۲۷.

۶. مفید، الارشاد، ص ۳۷۸.

۷. امین، اعیان الشیعه، ۱۹۸۶، ج ۴، ص ۵۵۴.



مسلم را تنها گذاشتند، قبیله بنی اسد، حبیب و مسلم بن عوسجه را پنهان کردند تا به آنها آسیبی نرسد. آنها از کوفه به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار شدند و روزها از چشم جاسوسان و مأموران ابن زیاد پنهان می‌شدند و شبها حرکت می‌کردند تا به اردوی امام ملحق شدند. سرانجام روز هفتم محرم، در کربلا، به کاروان امام پیوستند.^۱

در کربلا

حبیب با رسیدن به کربلا همین که مشاهده نمود یاوران امام اندک و دشمنان او بسیارند، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «در این نزدیکی، قبیله‌ای از «بنی اسد» هستند، اگر اجازه دهید پیش آنها رفته، آنان را به یاری شما دعوت کنم، شاید خداوند هدایتشان کند.» بعد از اینکه حضرت اجازه داد، با عجله خود را به آنان رسانید و شروع به نصیحت و موعظه کرد. اما عمرسعد با فرستادن سپاهی، مانع از پیوستن آنان به امام شد.^۲

در عصر تاسوعا

حبیب بن مظاهر قبل از روز عاشورا، کسی را که از طرف عمر بن سعد برای امام حسین علیه السلام نامه آورده بود، موعظه کرد که به طرف ستم‌پیشگان نرو.^۳ در عصر تاسوعا، حبیب به قصد موعظه سپاه دشمن که می‌خواستند به خیمه‌های امام حمله کنند، به ذکر اوصاف امام و یارانش پرداخت و ایشان را از جنگ برحذر داشت.^۴

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۸.

۲. امین، اعیان الشیعه، ۱۹۸۶م، ج ۴، ص ۵۵۴.

۳. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱ش، ص ۱۳۰.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ۲۰۰۰م، ج ۲، ص ۴۸۴.

در شب عاشورا

در شب عاشورا، نافع بن هلال، حبیب را از نگرانی زینب دختر امیرالمؤمنین علیه السلام، درباره وفاداری یاران امام آگاه ساخت. نافع و حبیب، اصحاب امام حسین را گرد آوردند و همگی نزد امام رفتند و اعلان کردند که تا آخرین قطره خون خود از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت خواهند کرد.^۱

در روز عاشورا

صبح عاشورا، امام حسین علیه السلام حبیب بن مظاهر را فرمانده جناح چپ نیروهای خویش ساخت، زهیر بن قین را در جناح راست و حضرت ابوالفضل علیه السلام را با پرچم در قلب لشکر قرارداد.^۲

امام حسین علیه السلام در سخنرانی خود، حسب، نسب، فضایل خویش و حدیث «هَذَا نَسَبُ أَهْلِ الْجَنَّةِ» را یادآور شد و فرمود در میان شما افرادی هستند که این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. در این هنگام شمر گفت: من خدا را با شک و تردید عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه می‌گویی. حبیب بن مظاهر در پاسخ او گفت: به خدا من چنان می‌بینم که تو با هفتاد شک و تردید خدا را عبادت می‌کنی، شهادت می‌دهم که راست می‌گویی و نمی‌فهمی چه می‌گویی، چراکه قلب تو سیاه و مهر شده است.^۳

در ابتدای درگیری که لشکریان عمر سعد مبارزه می‌طلبیدند حبیب و بربره سوی میدان شتافتند اما امام حسین آنها را منع کرد. زمانی که ابوثمامه وقت نماز را به امام یادآوری کرد امام فرمود: از آنان بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم. حصین بن نمیر

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۰۸-۴۰۷.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین ج ۲ ص ۷.

۳. مفید، الارشاد، ص ۴۵.



حصین بن تمیم) گفت: نمازتان قبول نیست. حبیب بن مظاهر گفت: خیال می‌کنی نماز خاندان رسول قبول نیست و نماز تو قبول است ای شرایخوار. و حبیب بر او حمله کرد و با شمشیر به صورت اسب حصین زد، او بر زمین افتاد و یارانش حمله کرده، او را از چنگ حبیب نجات دادند.^۱

مسلم بن عوسجه پس از جنگ، در حالی که به خون آغشته بود و لحظات آخر عمرش را سپری می‌کرد، و بر زمین افتاده بود، امام حسین علیه السلام با حبیب نزد او آمدند. امام فرمود: ای مسلم خدا تو را بیامرزد، سپس آیه «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲ را قرائت کرد. حبیب نزد او آمد و گفت: «کشته شدن تو بر من بسی مشکل است ولی تو را به بهشت مژده می‌دهم» مسلم بن عوسجه با صدای ضعیف گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. آنگاه حبیب به او گفت: اگر شهادتم نزدیک نبود، دوست داشتم آنچه برایت مهم است به من وصیت کنی تاحق دینی و خویشاوندی خود را ادا کرده باشم. مسلم بن عوسجه به امام اشاره کرد و به حبیب گفت: «تو را وصیت می‌کنم به امام حسین علیه السلام، خدای رحمت کند تا جان در بدن داری از اودفاع کن و از یاری اش دست مکش تا کشته شوی.» حبیب بن مظاهر گفت: به وصیت تو عمل می‌کنم و چشم تو را روشن می‌گردانم.^۳

رجز حبیب در روز عاشورا

حبیب روز عاشورا رَجَزی که در حمله هایش می‌خواند چنین بود:
فَارِسُ هَيَجَاءَ وَ حَرْبٍ تُسَعَّرُ أَنَا حَبِيبٌ وَ أَيْ مُظَهَّرُ

۱. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۶ق، ص ۱۲۴.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۳۳.

وَ نَحْنُ أَوْفَىٰ مِنْكُمْ وَ أَصْبَرُ أَنْتُمْ أَعْدَدُ عُدَّةً وَ أَكْثَرُ
حَقًّا وَ أَتَقَىٰ مِنْكُمْ وَ أَعْدَرُ وَ نَحْنُ أَعْلَىٰ حُجَّةً وَ أَظْهَرُ
من حبیب و پدیرم مظهر است، جنگاور میدان کارزار و آتش شعله‌ور
نبردم تعداد شما بیشتر و بالاتر است ولی ما در راه حق از شما وفادارتر
و بردبارتریم. حجت‌مان برتر و آشکارتر است در حقیقت از شما باتقواتر
و پذیرفته‌تریم.^۱

شهادت

حبیب بن مظاهر، با آن سن زیاد همچون یک قهرمان شمشیر می‌زد، و
۶۲ نفر از افراد دشمن را کشت. در این هنگام بدیل بن صریم عقیانی
به او حمله کرد و با شمشیری برفرق او زد، دیگری با نیزه به او حمله
کرد، تا اینکه حبیب از اسب بر زمین افتاد، محاسن او با خون سرش
خضاب شد. سپس بدیل بن صریم سرش را از تن جدا کرد.^۲
امام حسین علیه السلام خود را به بالین او رساند و فرمود: «أَحْتَسِبُ نَفْسِي
و حِمَاةَ أَصْحَابِي» پاداش خود و یاران حامی خود را، از خدای تعالی
انتظار می‌برم.^۳ در بعضی مقاتل است که حضرت فرمود: ای حبیب،
مردی با فضیلت بودی که در یک شب قرآن را ختم می‌کردی.^۴
حبیب بن مظاهر فرزندی به نام قاسم داشت. قاسم وقتی به بلوغ
رسید بدیل بن صریم را کشت.^۵

مدفن

قبیله بنی اسد هنگام دفن شهدای کربلا حبیب را، که از بزرگان و مورد

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱، ش، ص ۱۳۳.
۲. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۶ق، ص ۱۲۴.
۳. ابی مخنف، وقعه الطف، ص ۲۶۵.
۴. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۶ق، ص ۱۲۴.
۵. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱، ش، ص ۱۲۷.



احترام آنان بود، در ده متری قبر امام حسین علیه السلام به طور مستقل و جداگانه به خاک سپردند. بعدها این مرقد در داخل حرم امام حسین علیه السلام و در رواق جنوبی قرار گرفت.^۱

زیارت نامه

در زیارت امام حسین علیه السلام در نیمه شعبان و غیره^۲ نام حبيب بن مظاهر آمده است.^۳



۱. قائدان، عتباب عالیات عراق، ص ۱۲۲.
۲. مجلسی، بحار، ج ۴۵ ص ۷۱ و ج ۹۸ ص ۲۷.
۳. سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۲۲۹.

حجاج بن زید تمیمی سعدی

حَجَّاج بن زید (بدر) تمیمی سعدی از شهدای کربلا است. پدرش زید از سخنوران زمان و از یاران حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، معاویه وی را به سرپرستی شرطه‌ها گماشت؛ اما وی قبول نکرد.^۲

حجاج از اهالی بصره بود. پس از آنکه امام حسین علیه السلام به بزرگان بصره نامه نوشت و آنان را به سوی خود دعوت کرد، مسعود بن عمرو ازدی (یکی از مخاطبان پنج‌گانه نامه امام حسین)، نامه‌ای در حمایت خود و قبیله‌اش از امام نوشت و آن را به حجاج بن زید داد تا به امام برساند. حجاج نامه را به امام حسین رساند و همراه ایشان ماند و در روز عاشورا در حمله نخست لشکر عمر بن سعد به شهادت رسید.^۳

نام وی در زیارت ناحیه آمده است: **السَّلَامُ عَلَی الْحَجَّاجِ بْنِ زَیْدِ السَّعْدِیِّ**



۱. ابن حجر، الإصابه، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۳۱.
 ۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۱۷۰.
 ۳. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱۳-۲۱۴.

حجاج بن مسروق جعفی

حجاج بن مسروق جعفی از شیعیان و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود. وقتی امام حسین علیه السلام از مدینه به سمت مکه حرکت کرد، او نیز از کوفه به مکه رفت و در آنجا به کاروان امام پیوست.^۱

در منزل ذو حسم که کاروان امام با سپاه کوفه به فرماندهی حرب بن یزید ریاحی برخورد کرد، هنگام ظهر امام به حجاج بن مسروق فرمود اذان بگوید.^۲

وقتی کاروان به منزل قصر بنی مقاتل رسید، امام حسین علیه السلام خیمه‌ای برافراشته دید. پرسید این خیمه برای کیست؟ گفتند برای عییدالله بن حر جعفی است. امام حجاج بن مسروق را نزد او فرستاد تا از وی برای یاری امام دعوت کند ولی او دعوت امام را نپذیرفت.^۳

شهادت

حجاج، در روز عاشورا از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت و به میدان رفت. پس از مدتی در حالی که بدنش آغشته به خون بود بازگشت و خطاب به امام این شعر را خواند:

اليوم ألقى جدك النبي اذ كنتك نفسي هادي ايامهديا
 ذاك الذي نعرفه الوصيا ثم أباك ذى الندى عليا
 امام به او فرمود: «آری، من نیز پس از تو آنها را ملاقات خواهم کرد.»
 حجاج به میدان بازگشت و جنگید تا به شهادت رسید.^۴

۱. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱.

۲. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۰۱.

۳. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱؛ حسینی حائری شیرازی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ۴۰۷ص.

۴. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱.

۵. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱.

در زیارت ناحیه و زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام نیز نام حجاج بن مسروق ذکر شده است: «السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجَعْفِيِّ»



حربن یزید ریاحی

حزّاز مشهورترین جنگاوران کوفه بود^۱ و خاندان او در زمان جاهلیت و پس از اسلام از بزرگان بودند.^۲ در برخی منابع تاریخی، به اشتباه، از وی با عنوان صاحب شُرطه (رئیس پلیس) عیدالله بن زیاد یاد شده است.^۳ او به دستور عیدالله بن زیاد به فرماندهی بخشی از سپاه اعزامی برای مواجهه با امام حسین علیه السلام منصوب شد^۴ و پایبند به اجرای دقیق فرمان‌های حکومتی بود.^۵ وی ظاهراً با سیاست میانه‌ای نداشته و در هیچ منبعی از عقیده حزّری یا موضع‌گیری سیاسی‌اش در اوضاع پرتنش کوفه در سال ۶۰ قمری سخنی به میان نیامده است فقط بلعمی در روایتی قابل تردید، او را از شیعیانی دانسته است که تشیع خود را مخفی می‌کردند.^۶

نقش حرد در واقعه کربلا

عیدالله بن زیاد چون از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه آگاه شد، حر را که از بزرگان و رؤسای قوم خود در کوفه بود به فرماندهی سپاهی با نزدیک به هزار سوار منصوب کرد و به رویارویی امام حسین علیه السلام فرستاد.

بنا به روایات دیگر، عیدالله، حُصَین بن نُمَیر تمیمی را همراه با چهار هزار نفر مرد نظامی به قادسیه اعزام کرد تا مناطق اطراف آن را دقیقاً زیر نظر بگیرند تا از رفت و آمد افراد مطلع گردند. حر و سپاه هزار

۱. رجوع کنید به سماوی، إِبصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۳.

۲. رجوع کنید به طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۹۲، ۴۲۷؛ ابن‌کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۵.

۳. رجوع کنید به ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۵؛ ابن‌وردی، تاریخ ابن‌وردی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۲۲.

۵. رجوع کنید به بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۳؛ دینوری، ص ۲۵۲؛ طبری، تاریخ الامم

و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۴.

۶. بلعمی، ج ۴، ص ۷۰۴.

نفری‌اش نیز جزئی از این لشکر چهار هزار نفری بودند که از سوی حصین بن نمیر برای جلوگیری از حرکت کاروان امام حسین به منطقه اعزام شده بودند.

ندایی که حر شنید

از حر نقل شده هنگامی که از قصر ابن زیاد در کوفه خارج شدم تا به سمت حسین بن علی علیه السلام حرکت کنم، سه بار ندایی را پشت سرم شنیدم که می‌گفت:

«ای حرّ! تو را به بهشت بشارت باد». او می‌گوید که به پشت سر نگرستم و کسی را ندیدم؛ با خود گفتم: «به خدا قسم، این بشارت نیست؛ چگونه بشارت باشد در حالی که من راهی جنگ با حسین بن علی علیه السلام هستم.»

او این خاطره را در ذهن داشت تا هنگامی که خدمت حسین بن علی علیه السلام رسید و آن داستان را بازگو کرد. امام علیه السلام به او فرمودند: تو به واقع به پاداش و نیکی راه یافته‌ای.^۱

ودررویی با حسین بن علی علیه السلام

امام حسین علیه السلام در منزلگاه ذی حُسم با حرّ و سپاهش روبه رو شد.^۲ به گفته منابع تاریخی حرّ نه برای جنگ بلکه برای انتقال امام نزد ابن زیاد اعزام شده بود و از این رو با سپاهیانش رودرروی توقفگاه کاروان امام صف‌آرایی کرد.^۳

ابومخنف چگونگی رودررویی سپاه حر با امام حسین علیه السلام را از زبان دو

۱. مثیرالاحزان، ص ۴۴. نفس المهموم، ص ۲۳۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۲؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۰؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۶۹، ۷۸؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۲۷، ۳۳۰.

۳. رجوع کنید به بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۳؛ دینوری، ص ۲۴۹-۲۵۰؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۸۰؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۳۲.



مرد اسدی که امام علیه السلام را در این سفر همراهی می‌کردند، چنین بیان کرده است:

هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام از منزلگاه شراف حرکت کرد در میانه روز طلایه داران لشکر دشمن را از دور مشاهده کردند. امام علیه السلام به اطرافیان خود فرمود:

«آیا در این منطقه پناهگاهی هست که بدانجا پناه ببریم و آن را پشت سر خویش نهیم و با این قوم، از یک سمت، مقابله کنیم؟» گفتند: «آری، در ناحیهٔ چپ، منزلی است به نام ذو حُسم»

امام علیه السلام در قسمت چپ جاده به طرف ذو حُسم روان شد، سپاه دشمن نیز به طرف این منزل می‌تاخت؛ ولی امام علیه السلام و همراهانش زودتر به این منزل رسیدند. پس امام علیه السلام دستور داد که خیمه‌ها را در این مکان برپا کردند.

حر بن یزید ریاحی و سپاهیان‌ش به هنگام ظهر، از گرد راه فرار سیدند و در حالی که خود و همراهانش تشنه بودند، برابر امام حسین علیه السلام و یارانش قرار گرفتند. به رغم این صف آراییی خصمانه، واکنش امام علیه السلام با آنان صلح آمیز بود چنانکه به یاران خود دستور داد سپاهیان حر و اسبان‌شان را سیراب کنند و چون حرّ ابراز تمایل کرد که با یارانش در نماز به امام اقتدا کند، امام پذیرفت. حرّ مأموریت خود را به عرض امام علیه السلام رساند. امام علیه السلام به تأکید فرمود مردم کوفه از او دعوت کرده‌اند تا به کوفه بیاید. و متعاقباً، با یادآوری مکاتبات و درخواست‌های مکرر کوفیان مبنی بر عزیمت امام به کوفه و در دست گرفتن زمام امور، تصریح کرد که چنانچه کوفیان از خواست خود پشیمان شده‌اند، باز می‌گردد. حرّ از وجود چنین مکاتباتی اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت او و همراهانش در زمره نویسنندگان نامه‌ها نبوده‌اند و وی مأموریت دارد امام علیه السلام را به کوفه نزد ابن زیاد ببرد.

چون امام با یاران خویش عزم حرکت نمود، حر مانع حرکت امام علیه السلام

به سمت کوفه و نیز مانع بازگشت امام حسین علیه السلام به حجاز شد. حرّ پیشنهاد داد امام راهی غیر از راه کوفه و مدینه در پیش گیرد تا وی بتواند از این زیاد کسب تکلیف کند. حر به امام علیه السلام گفت:

«من مأمور به جنگ با شما نیستم؛ ولی مأمورم از شما جدا نگردم تا شما را به کوفه ببرم، پس اگر شما از آمدن خودداری می‌کنید راهی را در پیش گیر که نه تو را به کوفه برساند و نه به مدینه؛ تا من نامه‌ای برای عبیدالله بنویسم؛ شما هم در صورت تمایل نامه‌ای به یزید بنویسید، تا شاید این امر به عافیت و صلح منتهی گردد؛ و در پیش من این کار بهتر است از آنکه به جنگ و ستیز با شما آلوده شوم.»

پس از این، امام حسین علیه السلام و یارانش در مسیر عذیب الهجانات و قادسیه حرکت کردند و حرّ نیز همراه آنان بود.^۱

حرّ اگرچه مأمور جنگ نبود، از همان ابتدا احتمال وقوع درگیری با امام حسین علیه السلام آزارش می‌داد و حتی گفته‌اند به امام هشدار داد که اگر بجنگد حتماً کشته خواهد شد؛ و هرگاه مجالی می‌یافت به امام علیه السلام عرض می‌کرد: "به خاطر خدا حرمت جان خویش را نگه دار که من یقین دارم که اگر جنگی صورت گیرد، کشته خواهی شد." اما امام با خواندن شعری پاسخ داد که از مرگ و شهادت در راه خدا ترسی ندارد. در عذیب چهار تن از یاران امام از کوفه نزد حضرت رسیدند. حرّ قصد دستگیر کردن یا بازگرداندن آنان را داشت، اما امام مانع شد. آنان از وخامت اوضاع کوفه، کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (فرستاده امام به کوفه) و آماده شدن سپاهی بزرگ برای جنگ با امام خبر دادند.^۲



۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۲، ۴۷۳؛ دینوری، ص ۲۴۹، ۲۵۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۳، ۴۰۴؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۸۰، ۷۸.
 ۲. رجوع کنید به: بلاذری، ج ۲، ص ۴۷۳، ۴۷۴؛ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳، ۴۰۴؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسين، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۳۱، ۳۳۲.

توافق حُرّ با امام، در دوم محرم^۱ پایان یافت؛ دو گروه به نینوا رسیده بودند که نامه ابن زیاد به دست حُرّ رسید مبنی بر آنکه بر امام و یارانش سخت بگیرد و آنان را در زمینی بی آب و علف و بی حصار متوقف کند.^۲ در نامه ابن زیاد خطاب به حُرّ نوشته بود: «چون نامه من به تو رسید و فرستاده من نزد تو آمد، بر حسین علیه السلام سخت گیر، و او را فرود نیاور مگر در بیابان بی حصار و بدون آب. به فرستاده ام دستور داده ام از تو جدا نگردد تا خبر انجام دادن فرمان مرا بیاورد، والسلام.» حر خدمت امام حسین علیه السلام آمد و نامه ابن زیاد را برایش قرائت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: "بگذار در «نینوا» و یا «غاضریه» فرود آییم.»

حُرّ، که در تنگنا قرار گرفته و پیک ابن زیاد به مراقبت و جاسوسی او گماشته شده بود، به ناچار کاروان امام را متوقف کرد و درخواست امام و یارانش مبنی بر اردو زدن در روستای نینوا (یا غاضریه یا شَفِیْه / شَفِیْه) در همان حوالی را نپذیرفت از این رو در کربلا (بنابر پاره‌ای روایات، نزدیک روستای عَقْر)، در نزدیکی رود فرات، اردو زد^۳. زهیر به امام علیه السلام گفت:

«به خدا سوگند چنان می بینم که پس از این، کار بر ما سخت تر گردد، یابن رسول الله! اکنون جنگ با این گروه [حرو یارانش] برای ما آسان تر است از جنگ با آنهایی که از پی این گروه می آیند، به جان خودم سوگند که در پی اینان کسانی می آیند که ما را طاقت مبارزه با آنها نیست.» امام علیه السلام فرمود: درست می گویی ای زهیر؛ ولی من آغازکننده جنگ نخواهم بود.

۱. قیس دینوری، ص ۲۵۳ اول محرم.

۲. دینوری، ص ۲۵۱؛ طبری، ج ۵، ص ۴۰۹-۴۰۸؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۸۴، ۸۱؛ قس اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳. دینوری، ص ۲۵۲، ۲۵۱؛ طبری، همانجا؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۸۴؛ اخطب خوارزم، همانجا.

حضرت ﷺ با حر حرکت کردند تا به کربلا رسیدند. حُر و یارانِش، جلوی [کاروان] امام حسین ﷺ ایستادند و آنان را از ادامه مسیر، بازداشتند. حُر گفت: همین جا فرود بیا که فرات، نزدیک است. امام ﷺ فرمود: «نام اینجا چیست؟» گفتند: «کربلا...». امام ﷺ فرود آمد. حر و لشکریانش نیز در گوشه‌ای دیگر ساکن شدند. پس از فرود آمدن کاروان امام حسین ﷺ، حر نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و او را از فرود آمدن امام ﷺ در کربلا با خبر کرد.

توبه حر در روز عاشورا

حَرّ اگرچه اقدامی سخت‌گیرانه کرد، اما رفتارِش با امام محترمانه بود؛ حتی یک بار به حرمت خاص فاطمه ﷺ نیز اشاره کرد.^۱ در روز عاشورا، عمر بن سعد لشکر خود را آراست و فرماندهان هر بخش از سپاه را تعیین نمود. او حربن یزید ریاحی را فرمانده بنی تمیم و بنی همدان کرد. با آراسته شدن سپاه، لشکر عمر سعد آماده جنگ با سپاه امام حسین ﷺ گردید.

حربن یزید چون تصمیم کوفیان را برای جنگ با آن حضرت ﷺ جدی دید نزد عمر بن سعد رفت و به او گفت: «آیا تو می‌خواهی با این مرد (امام حسین ﷺ) بجنگی؟» گفت: «آری به خدا قسم چنان جنگی بکنم که آسان‌ترین آن افتادن سرها و بریدن دست‌ها باشد.» حر گفت: «مگر پیشنهادهای او خوشایندتان نبود؟» ابن سعد گفت: «اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم؛ ولی امیر تو (عبیدالله) نپذیرفت.» پس حر، عمر سعد را ترک کرد و در گوشه‌ای از لشکر ایستاد و اندک

۱. رجوع کنید به بلاذری، ج ۲، ص ۴۷۶، ۴۷۹؛ طبری، ج ۵، ص ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۷؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۱۰؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۱۳، ۱۴، ۱۴، که جمله امام درباره حَرّ را پس از کارزار وی می‌داند.



اندک به سپاه امام علیه السلام نزدیک شد، مهاجر بن اوس - که در لشکر عمر سعد بود- به حر گفت: «آیا می خواهی حمله کنی؟» حر در حالی که می لرزید پاسخی نداد. مهاجر که از حال و وضع حر به شک افتاده بود، او را مورد خطاب قرار داد و گفت: «به خدا قسم هرگز در هیچ جنگی تو را به این حال ندیده بودم، اگر از من می پرسیدند: شجاع ترین مردم کوفه کیست از تو نمی گذشتم (و تو را نام می بردم) پس این چه حالی است که در تو می بینم؟»

حر گفت: «به درستی که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند اگر تکه تکه شوم و مرا با آتش بسوزانند من جز بهشت چیز دیگری را انتخاب نخواهم کرد.» حر این را گفت و بر اسب خود نهیب زد و به سوی خیمه گاه امام علیه السلام حرکت کرد.

گفته اند که وی با حالی پریشان با امام مواجه شد و با اذعان به اینکه هرگز گمان نمی کرده است که کوفیان کار را به جنگ بکشانند، طلب بخشش کرد. امام برایش استغفار نمود و فرمود که تو در دنیا و آخرت آزادمرد (حر) هستی.^۱ حر در حالی که سپر خود را وارونه کرده بود به اردوگاه امام علیه السلام وارد شد. او خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: فدایت شوم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله من آن کسی هستم که از بازگشت تو (به وطن خود) جلوگیری کردم و تو را همراهی کردم تا به ناچار در این سرزمین فرود آیی؛ من هرگز گمان نمی کردم که آنان پیشنهاد تو را نپذیرند، و به این سرنوشت دچاران کنند، به خدا قسم اگر می دانستم کار به این جا می کشد، هرگز به چنین کاری دست نمی زدم، و من اکنون از آن چه انجام داده ام به سوی خدا توبه می کنم، آیا توبه

۱. رجوع کنید به بلاذری، ج ۲، ص ۴۷۶، ۴۷۷؛ طبری، ج ۵، ص ۳۹۲، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۷؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۱۰؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۱۳، ۱۲، قس ص ۱۴، که جمله امام درباره حر را پس از کارزار وی می داند.

من پذیرفته است؟

امام حسین ﷺ فرمود: آری خداوند توبه تو را می‌پذیرد. بنا بر برخی منابع متأخر، پسران و برادر و غلام حزن نیز هم زمان با حزن به امام حسین ﷺ پیوستند و در واقعه کربلا به شهادت رسیدند، اما این مطالب، به سبب اشاره نشدن به آنها در منابع متقدم، چندان درخور اعتماد نمی‌نمایند.

موعظه کردن سپاه کوفه

حر پس از توبه رو در روی لشکر عمر بن سعد ایستاد و به نصیحت آنها پرداخت: «ای قوم آیا پیشنهادهایی که حسین ﷺ به شما کرد باعث نشده تا خداوند شما را از جنگ با او باز دارد؟» گفتند: «سخت را به امیر عمر [بن سعد] بگو.» حر همین سخن را با عمر بن سعد باز گفت. پس عمر بن سعد گفت: «من به جنگ با حسین ﷺ حریصم و اگر راهی دیگر جز این داشتم همان کار را می‌کردم.» پس حر خطاب به لشکر گفت:

«ای مردم کوفه مادرانتان به عزایتان بنشینند؛ آیا این مرد شایسته را به سوی خود خواندید و گفتید: در یاری تو با دشمنانت خواهیم جنگید، اما اکنون که به سوی شما آمد دست از یاری‌اش برداشتید، در برابر او صف بسته می‌خواهید او را بکشید؟ شما جان او را به دست گرفته راه نفس کشیدن را بر او بسته‌اید، و از هر سو او را محاصره کرده‌اید و از رفتن به سوی زمین‌ها و شهرهای پهناور خدا جلوگیری کرده‌اید، آن سان که هم چون اسیری در دست شما گرفتار شده نه می‌تواند به

نفع خود کاری انجام دهد و نه می‌تواند زینانی را از خود دور کند، و آب فراتی که یهود و نصاری و مجوس از آن می‌آشامند و خوکه‌های سیاه و سگان در آن می‌غلظند بر روی او و زنان و کودکان و خاندانش بسته‌اید، تا جائی که از شدت تشنگی بی‌حال افتاده‌اند؛ چه بد محمد ﷺ را درباره فرزندان‌ش رعایت کردید، خدا در روز تشنگی (محشر) شما را سیراب نکند!»!

در این هنگام تیراندازان سپاه عمر بن سعد او را هدف تیرهای خود قرار دادند؛ حر که چنین دید به عقب برگشت و پیش روی امام ﷺ ایستاد.

شهادت

زمان توبه حرّ تا شهادت وی چندان به طول نینجامید. بنا بر روایتی، حرّ از امام تقاضا کرد که چون نخستین کسی بوده که بر امام خروج کرده، اجازه دهد که نخستین مبارز و شهید باشد.^۱

وی بلافاصله پس از پیوستن به امام، راهی میدان نبرد شد و پس از گفتگوی دوباره و بی‌نتیجه با عمر بن سعد و بیان سخنانی در تقبیح رفتار زشت کوفیان، رجزگویان با آنان جنگید و سرانجام، پس از چندین نوبت نبرد، به شهادت رسید.^۲

او شجاعانه می‌جنگید و با این که اسبش زخمی شده بود و از گوش‌ها و پیشانی آن خون جاری شده بود، همواره رجز می‌خواند و سواره با دشمنان پیکار می‌کرد. تا این که چهل و چند نفر از دشمنان را به

۱. رجوع کنید به ابن اعمش کوفی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ اخطب خوارزم، مقتل الحسین، ۱۳۸۱ ش، ج ۲، ص ۱۳.

۲. رجوع کنید به بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۶، ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۱۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۹۴۲۸، ۴۳۵۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱؛ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۰۴، ۱۰۲.

هلاکت رساند.

لشکر پیاده نظام ابن سعد به یکباره بر او حمله ور شدند و او را به شهادت رساندند. گفته شده که دو نفر در شهادت او شرکت داشتند:

یکی ایوب بن مسرح و دیگر مردی از سواران اهل کوفه.

اما برخی دیگر از منابع تاریخی نقل کرده‌اند که حربن یزید ریاحی و زهیر بن قین، پس از شهادت حبیب بن مظاهر در پیش از ظهر عاشورا، با هم به میدان رفتند و بردشمنان حمله بردند. آن دو در جنگ یکدیگر را حمایت می‌کردند و هرگاه یکی از آنان در محاصره قرار می‌گرفت، دیگری به کمکش می‌شتافت آنان پیوسته می‌جنگیدند تا این که حر به شهادت رسید، زهیر نیز به اردوگاه برگشت. اصحاب امام ﷺ جنازه او را آوردند، امام حسین ﷺ نزد حرّ که خون از بدنش جاری بود آمد و گفت: «به به! ای حرّ! تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای همان گونه که آزاد نامیده شده‌ای.»^۱

بنابر نقلی قبیل‌ی حر (بنی تمیم) از جدا شدن سر حربن یزید ریاحی جلوگیری کردند.^۲ اما بنابر قولی دیگر، سر حربن یزید به همراه سرهای برخی شهیدان کربلا در زیارتگاه رئوس الشهداء در قبرستان باب الصغیر شهر دمشق دفن شده است.^۳

مرقد حرّ

به گفته سید محسن امین،^۴ موقع دفن شهدای کربلا توسط افراد قبیل‌ه بنی اسد، گروهی از قبیل‌ه حرّ، مانع دفن جسد حر همراه با دیگر

۱. فَأَتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَمُّهُ يَسْخَبُ، فَقَالَ: يَخُ بَخٍ يَا حُرُّ، أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. محمدی ری شهری، الصحیح من مقتل سیدالشهداء و اصحابه ﷺ، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۵۴.

۲. سماوی، إیصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۲۰.

۳. حسینی جلالی، مزارات اهل البیت و تاریخها، ۱۹۹۵م، ص ۲۲۶.

۴. ج ۱، ص ۶۱۳.

شهدای کربلا شدند و جسد وی را در جایی که در قدیم به آن «نواویس» می‌گفته‌اند.^۱ به خاک سپردند. بنابراین جسد او در فاصله یک میلی از مرقد امام حسین علیه السلام دفن شد. آرامگاه حراکون در سمت غربی شهر کربلا به فاصله حدود هفت کیلومتر واقع شده است.

در زیارت ناحیه مقدسه از وی چنین یاد شده است: **السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ**

بْنِ الرَّيَاحِي^۲.



۱. ابن کلیبی، جَمَهْرَةُ النِّسَب، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲. اقبال ج ۳، ص ۷۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۷۱.

حنظله بن اسعد شبامی

حَنْظَلَةَ بنِ أَسْعَدِ شَبَامِي (شامی) از یاران امام حسین علیه السلام است که همراه با آن حضرت در واقعه کربلا به شهادت رسید. وی در روز عاشورا خدمت امام علیه السلام رسید و پیش روی امام علیه السلام این آیه را خطاب به لشکر کوفه بانگ زد: ... **يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ**

ترجمه: «ای قوم من، من از [روزی] مثل روز گروه‌ها [ی مخالف خدا] بر شما می‌ترسم [از سرنوشتی] نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که پس از آنها [آمدند]. و [گرنه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی‌خواهد. * و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی‌دهند، بیم دارم. * روزی که پشت کنان [به عنف] بازمی‌گردید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست؛ و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست»^۱ آنگاه گفت:

ای قوم، حسین را مکشید که... **فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى**
ترجمه: [خدا] شما را به عذابی [سخت هلاک می‌کند، و هر که دروغ بزند نومید می‌گردد].^۲

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود:
ای ابن سعد، خدا تو را رحمت کند. آنها وقتی دعوت حق تو را رد کردند و حمله کردند تا خون تو و یارانت را بریزند، مستحق عذاب شدند، چه رسد به الان که یاران پارسای تو را شهید کرده‌اند.
سپس حنظله گفت:

۱. غافر-۳-۳۳.

۲. طه-۶۱.



فدایت شوم، راست گفتمی، تو داناتراز من در دین هستی و بهتر از من آن را می فهمی. سوی آخرت رویم که به برادرانمان ملحق شویم... درود خداوند بر تو ای ابا عبدالله و خاندان پاکت. خداوند ما را با تو در بهشت قرین سازد.

در حالی که امام حسین علیه السلام آمین می گفت، حنظله به میدان شتافت و پس از کشتن تعدادی از لشکر کوفه، به شهادت رسید.^۱

۱. طبری، تاریخ، ۱۳۵۲ ش، ج ۷، ص ۳۰۴۷-۳۰۴۸؛ تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۷۶.

زهیر بن قین بجلی

زهیر بن قین از هواداران عثمان به شمار می‌رفت. در سال ۶۰ قمری، او و همسرش به همراه برخی از خویشاوندان و اهل قبیله‌اش هنگام بازگشت از حج به کوفه، در یکی از منازل بین راه، با امام حسین علیه السلام و همراهانش که به سوی کوفه در حرکت بودند هم منزل-روبرو شدند. بنابراین نقل دینوری، این ملاقات در منزلگاه زُرد انجام گرفته است.^۱

امام حسین علیه السلام شخصی را نزد زهیر فرستاد و خواستار ملاقات با او شد. زهیر در ابتدا تمایلی به این دیدار نشان نداد؛ اما به توصیه همسرش- دیلم یا دلهم دختر عمرو^۲ به محضر امام حسین علیه السلام حاضر شد. این دیدار مسیر زندگانی زهیر را تغییر داد. او پس از این ملاقات، شادمان نزد خانواده و دوستانش بازگشت و فرمان داد تا خیمه و بار و بُنه او را به کنار خیمه امام حسین علیه السلام منتقل کنند.^۳

زهیر با همسرش نیز وداع کرد و بنا به نقلی همسرش را طلاق داده و به او گفت: «نزد خانواده‌ات برگرد، زیرا نمی‌خواهم از سوی من چیزی جز خوبی به تو برسد».^۴

زهیر بعد از وداع با همسرش، به همراهانش گفت: «هر که دوستدار شهادت است، همراه من بیاید، و گرنه برود و این آخرین دیدار من با شماست».^۵

زهیر خاطره‌ای برای آنان نقل کرد و گفت: زمانی که به جنگ بلنجر رفته بودیم، به پیروزی و غنایم فراوانی دست یافتیم و بسیار خوشحال شدیم. سلمان فارسی که همراه ما بود گفت: «آنگاه که سید جوانان

۱. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۶.

۲. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۶۷؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۸.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۳.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۹۶ و شیخ مفید، الارشاد، ص ۷۲ - ۷۳ و فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۲، ص ۱۷۸ و ابن نما؛ مثير الاحزان، صص ۴۶ - ۴۷.

۵. الاخبار الطوال، ص ۲۴۶-۲۴۷.

آل محمد علیهم السلام را درک کردید، از پیکار و کشته شدن در کنار او بیش از دستیابی به این غنایم شادمان باشید.^۱
 برخی منابع تاریخی آورده‌اند سلمان بن مضارب، پسر عموی زهیر نیز با وی همراه شد و به سپاه امام حسین علیه السلام پیوست.

سخنان زهیر در ذو حسم

امام حسین علیه السلام پس از برخورد با سپاهیان حر، در منزل ذو حُسم خطابه‌ای ایراد فرمودند و طی آن از دگرگونی دنیا و کژی‌های حاکم شده بر جامعه و پست و ناچیز بودن زندگی، سخن گفته و فرمودند: «... مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل پرهیز نمی‌کنند؛ مؤمن باید حق طلب و مایل به لقای پروردگار باشد؛ مرگ را من جز شهادت نمی‌یابم و زندگانی را غیر از ننگ و خفت نمی‌دانم.»^۲
 پس از اتمام سخنرانی امام علیه السلام، زهیر نخستین کسی بود که آمادگی خود را برای اجرای دستورهای آن حضرت اعلام داشت؛ و گفت: «ای پسر پیامبر که خداوند تو را قرین هدایت بدارد، گفتارت را شنیدیم، به خدا سوگند که اگر ما می‌توانستیم برای همیشه در این دنیا زندگی کنیم و تمام امکانات آن را در اختیار داشتیم، باز هم شمشیر زدن در رکاب تو را انتخاب می‌کردیم.» امام علیه السلام نیز در پاسخ، برای او دعای خیر کرد.^۳

۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۳؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۴۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۳۲۳؛ معجم ما استعجم ج ۱، ص ۲۷۶؛ شیخ مفید، ص ۷۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، ۱۹۶۵ ق، ج ۴، ص ۴۲.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ص ۳۹۶.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۵؛ ابن طاووس، الملهوف، ص ۱۳۸.

پیشنهاد جنگ باحر

کاروان امام علیه السلام پنج شنبه، ۲ محرم سال ۶۱ هجری، به سرزمین نینوا، وارد شد، که پیک عبیدالله بن زیاد نامه‌ای برای حربن یزید ریاحی آورد. ابن زیاد خطاب به حرب نوشته بود که:

«چون نامه من به تو رسید و فرستاده من نزد تو آمد، بر حسین علیه السلام سخت گیر، و او را فرود نیاور؛ مگر در بیابان بی حصار و بدون آب! به فرستاده‌ام دستور داده‌ام از تو جدا نگردد تا خبر انجام دادن فرمان مرا بیاورد، والسلام.»

حرمضمون نامه را به اطلاع امام علیه السلام رساند، امام علیه السلام به او فرمود: «بگذار در «نینوی» و یا غاضیه و یا در شقیه فرود آییم.»
حرب گفت: «ممکن نیست، زیرا عبیدالله این آورنده نامه را بر من جاسوس گمارده است!»

زهیر گفت: «به خدا سوگند چنان می‌بینم که پس از این، کار بر ما سخت‌تر گردد، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! اکنون جنگ با این گروه [حرو و یاران] برای ما آسان‌تر است از جنگ با آنها؛ که از پی این گروه می‌آیند، به جان خودم سوگند که در پی اینان کسانی می‌آیند که ما را طاقت مبارزه با آنها نیست.» امام علیه السلام فرمود: «من آغازکننده جنگ نخواهم بود.»

زهیر گفت: «در این نزدیکی و در کنار فرات آبادی است که دارای استحکامات طبیعی است؛ در آنجا فرود آییم. و اگر این عده جلوی ما را گرفتند با آنان می‌جنگیم که جنگ با این گروه برای ما آسان‌تر است از کسانی که بعد می‌آیند.» امام حسین علیه السلام نام آبادی را پرسید. زهیر گفت: عقر. امام علیه السلام فرمود: «پناه می‌برم به خدا از «عقر»^۱

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ ج ۴، ص ۵۱-۵۲. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۳-۸۴.



روز تاسوعا

عصر روز تاسوعا، هنگامی که لشکریان عمر بن سعد به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام هجوم آوردند و قصد آغاز جنگ داشتند، امام علیه السلام از برادرش عباس علیه السلام خواست که نزد آنان رفته و ببیند هدف‌شان چیست و چه می‌خواهند.

عباس علیه السلام با حدود بیست نفر از یاران امام علیه السلام، از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر، نزد سپاهیان دشمن آمد و از مقصودشان پرسید. گفتند: به ما فرمان داده شده است در صورتی که تسلیم حکم ابن زیاد نشوید، با شما پیکار کنیم. عباس علیه السلام گفت: فرصت دهید، تا مقصود و پیام شما را به اطلاع ابا عبدالله علیه السلام برسانم. آنان پذیرفته و منتظر جواب ماندند.

حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین از فرصت استفاده کرده و به نصیحت سپاهیان عمر سعد پرداختند.

حبیب بن مظاهر آنان را از کشتن عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آنها نهی کرد.

عززه بن قیس - از افراد عبیدالله بن زیاد - خطاب به حبیب گفت: تا می‌توانی خودستایی کن! زهیر بن قین در پاسخش گفت: «ای عززه خداوند او را پاکیزه و هدایت کرده است؛ از خدا بترس و بدان که من خیرخواه توام. تو را به خدا مبادا از کسانی باشی که گمراهان را بر کشتن جان‌های پاک یاری می‌دهند.»

عززه گفت: ای زهیر، تو که شیعه این خاندان بودی و طرفدار عثمان بودی!

زهیر گفت: «آیا اینکه اکنون در کنار حسینم، برایت کافی نیست که بدانی من پیرو این خاندانم؟! به خدا سوگند من هرگز به حسین بن علی علیه السلام نامه‌ای ننوشتم و فرستاده‌ای نزدش نفرستادم و هرگز به او وعده یاری ندادم، لیکن مسیر راه، من و او را با هم یک جا گردآورد،

چون او را دیدم و یاد رسول خدا ﷺ و منزلت حسین نزد او افتادم و دانستم که سوی دشمن خویش و حزب شما می‌رود آن گاه مصلحت چنین دیدم که یاری‌اش دهم و در حزب او باشم و جان خویش را برای آنچه که شما از حق خدا و رسول ﷺ ضایع کردید فدایش گردانم.^۱

شب عاشورا

شب عاشورا، پس از آنکه، امام علیه السلام بیعت خود را از اصحاب و اهل بیتش برداشته و به آنان اجازه رفتن و نجات جان خویشتن داد؛ اصحاب آن حضرت علیه السلام هر کدام به نوعی وفاداری و پایداری خود را اعلام داشتند؛ پس از سخنان اهل بیت امام علیه السلام، مسلم بن عوسجه و پس از او زهیر بن قین برخاسته و گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم، باز زنده گردم، و سپس کشته شوم، تا هزار مرتبه، تا خداوند تو و اهل بیتت را از کشته شدن در امان دارد!»^۲.

واقعه عاشورا

صبح عاشورا پس از اقامه نماز صبح، امام حسین علیه السلام یاران و لشکر خود را سازماندهی کرده و زهیر بن قین را فرمانده جناح راست لشکر و حیب بن مظاهر را فرمانده جناح چپ لشکر کرد و پرچم جنگ را نیز به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد.^۳

وقتی دو سپاه رو در روی هم قرار گرفتند، پیش از آغاز جنگ امام علیه السلام

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۸۴؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۳۵۳-۳۵۴؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۱۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن طاووس، الملهوف، ص ۱۵۳.

۳. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۵؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۶؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۵۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۶-۷.

به نصیحت سپاهیان دشمن پرداخت. پس از سخنرانی امام علیه السلام زهیر بن قین از امام علیه السلام اجازه سخنرانی گرفته و خطاب به مردم کوفه گفت:

«ای مردم کوفه، من شما را از عذاب الهی بیم می‌دهم، چرا که همانا، یکی از حقوق مسلمان نسبت به یکدیگر نصیحت و خیرخواهی است و تا لحظه‌ای که شمشیر و جنگ میان ما و شما قرار نگرفته است، با هم برادریم و بریک دین و ملت هستیم و بر ما حق نصیحت دارید؛ اما چون شمشیر در میان افتاد و رشته پیوند ما و شما بریده شد ما یک امت و شما امتی دیگری بدانید که خداوند ما و شما را به فرزندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله امتحان کرده است تا ببیند که نسبت به آنان چگونه رفتار می‌کنیم و اینک شما را به یاری آنان و جنگ با عیب‌الله بن زیاد سرکش فرا می‌خوانیم. شما از عیب‌الله بن زیاد و پدرش در طول حکمرانی آنان جز بدی چیزی ندیدید. اینان بودند که چشمان شما را به وسیله میل می‌کشیدند^۱ دست و پایتان را بریدند، شما را مثله کردند و بزرگان و قاریان شما مانند حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و همتایانش را بردار می‌آویختند.»

سپاهیان عمر سعد، به زهیر دشنام دادند و ضمن ستودن عیب‌الله بن زیاد، گفتند: «به خدا قسم از این جا نمی‌رویم تا این که مولایت و همراهانش را یا بکشیم و یا تسلیم عیب‌الله کنیم.»

زهیر گفت: «ای بندگان خدا، فرزند فاطمه علیه السلام از پسر سمیه به دوستی و یاری سزاوارتر است و اگر هم یاری‌اش نمی‌کنید به خدا پناه ببرید و دست خود را به خون او آلوده نکنید. بیایید حسین بن علی علیه السلام را با عموزاده‌اش -یزید بن معاویه- به حال خود واگذارید به جانم قسم

۱. کور کردن کسی با میل داغ کرده. کور کردن و نابینا ساختن. نابینا کردن. ترکانیدن چشم با میل (لغت‌نامه دهخدا).

۲. بریدن گوش و بینی یا چیزی دیگر از اطراف تن. بریدن عضوی از اعضای تن کسی (لغت‌نامه دهخدا).

که یزید بدون کشتن حسین علیه السلام نیز، از فرمانبرداری شما خشنود است.»
 شمر بن ذی الجوشن به سوی او تیراندازی کرد و گفت: «ساکت شو
 خدا، ساکتت کند پرگویی هایت ما را خسته کرد.»
 زهیر گفت: «ای پسر کسی که ایستاده ادرار میکند! با تو حرف نمی‌زنم.
 تو حیوانی بیش نیستی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم دو آیه از قرآن
 را درست بدانی! بدان که در قیامت به ننگ و کیفری دردناک گرفتار
 خواهی آمد.»

شمر گفت: «خداوند هم اینک تو و اربابت را خواهد کشت.»
 زهیر گفت: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند مرگ با
 حسین علیه السلام از جاودانگی با شما نزد من محبوب‌تر است.» آن‌گاه رو به
 مردم کرد و با صدای بلند گفت: «ای بندگان خدا مبادا افرادی چنین
 پست و فرومایه شما را از دیتتان گمراه کنند. به خدا قسم مردمی که
 خون فرزندان و خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بریزند و یاوران و مدافعانشان را
 به قتل برسانند به شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخواهند رسید.»
 در این هنگام از میان سپاه امام علیه السلام کسی زهیر را صدا زده و گفت:
 «اباعبدالله علیه السلام می‌فرماید برگرد همان‌طور که مؤمن آل فرعون قومش
 را نصیحت کرد و به حالشان فایده‌ای نداشت، تو نیز اینان را نصیحت
 کردی و اگر فایده‌ای داشته باشد همین اندازه کافی است.»^۱

شهرت زهیر نزد کوفیان

زهیر نزد کوفیان شخصیتی شجاع، ممتاز و مشهور بود. به همین خاطر
 در اولین ساعت‌های روز عاشورا زهیر از سوی سالم و یسار - غلامان زیاد
 بن ابیه و عبیدالله بن زیاد- که مبارز می‌طلبیدند و رجز می‌خواندند،
 به مبارزه دعوت شد. وقتی عبدالله بن عمیر کلبی به مصاف آنها رفت،

۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۳-۶۴.
 یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸-۱۸۹.

آن دو به وی گفتند: «ما تو را نمی‌شناسیم. بگذار زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر به جنگ ما بیاید.^۱ پس زهیر از جای برخاست تا در میدان رزم به ندای آن دو جواب محکمی بدهد؛ اما امام حسین علیه السلام به او اجازه نبرد نداد و عبدالله بن عمیر را به نبرد با آن دو فرستاد.

دفاع از خیمه‌های امام علیه السلام

در لحظات آغازین جنگ، شمر بن ذی الجوشن با گروهی از یارانش از پشت خیمه‌ها به خیمه‌های امام حسین علیه السلام نزدیک شدند. او با نیزه‌اش به خیمه امام حسین علیه السلام ضربه‌ای زد و فریاد برآورد: «آتش بیاورید تا این خانه را با اهلش بسوزانم.» امام علیه السلام با دیدن این صحنه فریاد زد: «ای پسر ذی الجوشن؛ تو آتش می‌خواهی تا خانه‌ام را بر خاندانم به آتش بکشی؟ خدا تو را با آتش بسوزاند.» در آن حال زهیر با ده نفر از اصحابش بر شمر و یارانش حمله بردند و آنان را از آن جا فراری داد. در این حمله زهیر ابعزه ضبابی را که از یاران و خویشاوندان شمر بود به هلاکت رساند.^۲

نبرد دوفره

بنابر نقلی، پس از آنکه حبیب بن مظاهر قبل از ظهر عاشورا به شهادت رسید، زهیر و حرب بن یزید ریاحی با هم به میدان رفتند. آن دو در جنگ یکدیگر را حمایت می‌کردند و هر گاه یکی از آنان در محاصره قرار می‌گرفت، دیگری به کمکش می‌شتافت. آنان پیوسته می‌جنگیدند تا این که حرب به شهادت رسید. زهیر نیز به اردوگاه برگشت.^۳

۱. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۲۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۹-۷۰؛ بلاذری،

انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳. طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۱؛ بلاذری، انساب

الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵.

محافظت از نمازگزاران ظهر عاشورا

زمان نماز ظهر وقتی امام علیه السلام همراه جمعی از یارانش، به نماز خوف ایستادند، زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی در برابر امام علیه السلام و حدود نیمی از یاران آن حضرت علیه السلام ایستادند تا از نمازگزاران در برابر حملات دشمن محافظت کنند. آنان خود را سپر تیرها و هجمه‌های دشمنان قرار می‌دادند تا این که نماز امام علیه السلام و یارانش اقامه شد.^۱

شهادت زهیر

پس از ادای نماز، زهیر برای امام علیه السلام این اشعار را خواند:

اليوم تلتق جـدك التـبـيا اقدم هـديت هـادياً مـهـديا
و ذا الجـنـاحـين الفـتي الكـيا و حـسـناً و المـرتـضـى عـليا
و اسـد الله الشـهـيد الحـيا

«به پیش‌ای هدایت شده و راهنما، امروز جدّ نبی اکرم صلی الله علیه و آله را دیدار خواهی کرد، و هم چنین حسن مجتبی علیه السلام و علی مرتضی علیه السلام را و جعفر طیار آن جوانمرد شجاع و حمزه شیر خدا شهید زنده را.»

پس از کسب اجازه زهیر از امام علیه السلام برای نبرد، این رجز را می‌خواند:

اذودکم بالسيف عن حسين انا زهـيرو انا ابـن القـين
من عـتـرة البـرالتـقـى الذی ان حـسـیناً احـد السـبـطـين
اضربکم و لا اری من شـين ذاک رـسـول الله غـير المـين

«من زهیر پسر قین هستم با شمشیر خود از حریم حسین علیه السلام دفاع می‌کنم. حسین علیه السلام یکی از دو نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله است از خاندانی که نیکی و تقوا زینت آن هاست، و اکنون او فرستاده پاک خدا از دو نسل نبوی است و من شما را می‌کشم و عیب نمی‌دانم.»
نقل شده است او صد و بیست تن از دشمنان را در میدان نبرد به هلاکت رساند.

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۰؛ ابن طاووس، الملهوف، ص ۱۶۵.

سرانجام زهیر به دست کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی به شهادت رسید.^۱

دعای امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از شهادت زهیر فرمود: ای زهیر خداوند تو را از رحمتش دور نسازد و خداوند کشندگان تو را لعنت کند و قاتلان تو را همانند لعنت شدگان مسخ شده (بنی اسرائیل) به لعنت ابدی خود گرفتار سازد.^۲

نام زهیر در زیارت شهداء

در زیارت شهدا درباره زهیر بن قین آمده: سلام به زهیر فرزند قین بجلی آن که چون امام علیه السلام به او اجازه بازگشت داد در پاسخ گفت: نه به خدا سوگند هرگز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را که درود خدا بر او و آتش باد ترک نخواهم کرد آیا فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که اسیر در دست دشمنان است رها کنم و خود را نجات دهم خداوند آن روز را بر من نیاورد.^۳

۱. ابن شهرآووب، مناقب آل ابی طالب ج ۳، ص ۲۲۵؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۶؛ بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۹۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۱.
 ۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۳.
 ۳. ابن طاووس، الاقبال، ج ۳، ص ۷۷-۷۸.

سالم بن عمرو

سالم بن عمرو بن عبدالله، غلام طایفه بنی مدینه کلبی و از شیعیان کوفه بود^۱ او در قیام مسلم بن عقیل او را همراهی کرد و پس از شهادت مسلم توسط کثیر بن شهاب دستگیر شد. پس از مدتی از زندان ابن زیاد گریخت و در میان قبیله اش مخفی شد.^۲

شهادت در کربلا

پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، سالم به همراه افرادی از بنی کلب به او پیوستند و در روز عاشورا به شهادت رسید^۳. در کتاب ابصار العین اثر محمد سماوی (متوفای ۱۳۷۰ق)، به نقل از ابن شهر آشوب، سالم از شهیدان حمله نخست روز عاشورا معرفی شده است^۴ هر چند که محقق کتاب، به این مطلب دست نیافته است^۵ همچنین در برخی نسخه های مناقب ابن شهر آشوب نیز نام وی در شمار شهدای حمله نخست و غیر آن نیامده است^۶.

تردیدها

محمدتقی شوشتری (۱۲۸۱-۱۳۷۴ش) عالم رجالی شیعی، در کتاب قاموس الرجال، در وجود سالم بن عمرو تردید کرده است.^۷ چرا که در منابع تاریخی و رجالی متقدم شیعه نام وی به عنوان یکی از شهدای

۱. مامقانی، تنقیح المقال، نجف، ج ۲، ص ۵.

۲. حسینی حائری شیرازی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۳۱.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، نجف، ج ۲، ص ۵؛ تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۶۱۲؛

سماوی، ابصار العین، ۱۳۸۴ش، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۴. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۴ش، ص ۱۶۰.

۵. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۴ش، ص ۱۶۰، پانویس ۲.

۶. نگاه کنید به: ابن شهر آشوب، مناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۳.

۷. تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۶۱۳.

کربلا نیامده است.^۱ با این حال در زیارت الشهداء با عبارت «السَّلَامُ
عَلَى سَالِمٍ مَوْلَى بَنِي الْمَدَنِيَّةِ الْكَلْبِيِّ» به عنوان یکی از شهدای کربلا از
او یاد شده است.^۲



۱. تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۶۱۳.
۲. مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۷۲.

سالم (غلام عامر بن مسلم)

سالم غلام عامر بن مسلم عبدی از شهدای کربلا در روز عاشورا است. وی به همراه مولای خود عامر بن مسلم عبدی و یزید بن ثبیط عبدی که از اهالی بصره بودند، در منزلگاه ابطح در نزدیکی مکه به امام حسین پیوستند.^۱ و در کربلا به شهادت رسید^۲. نام او در زیارت الشهداء آمده است.^۳



۱. مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۴۹-۱۳۵۲ق، ج ۲، ص ۱۱۷.
 ۲. خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۳۲.
 ۳. جلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۷۲.

سعد بن حارث، غلام حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و مدتی والی آذربایجان و در کوفه فرمانده شُرطه الخَمیس بوده است.^۲ مشخص نیست در چه زمانی، سعد این مسئولیت را برعهده داشته اما این نکته از کتب تاریخی استفاده می‌شود که او نیز همچون قنبر از ملازمان آن حضرت بوده و امام علیه السلام او را به کارهای مختلف حکومتی می‌گمارده است؛ از جمله سعد به عنوان بازرس، به منطقه تحت فرمان زیاد بن ابیه رفته و با وی درگیری لفظی هم داشته است همچنین در جریان خیانت یزید بن حجیه کارگزار ری، امیرالمؤمنین علیه السلام یزید را زندانی و سعد را مأمور مراقبت از وی کرد.^۳

درکاب پسران امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ۴۰ ق، از ملازمان امام حسن علیه السلام و پس از ایشان ملازم امام حسین علیه السلام بود و از مدینه به مکه سپس تا کربلا، در رکاب ایشان بود و در روز عاشورا رشادت‌هایی از خود نشان داد.^۴

سماوی نوشته که ابن شهر آشوب در مناقب نام او را در فهرست شهدای حمله اولی ذکر نموده است.^۵

۱. ابن اثیر، الکامل، ۱۳۸۵ ق، ج ۳، ص ۲۸۸؛ حسینی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۷۶؛ تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۲۷؛ امین، اعیان الشیعة، ۱۴۲۱ ق، ج ۷، ص ۲۲۱.

۲. رک: حسینی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۷۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، مطبعة المرتضویه، ج ۲، ص ۱۲؛ تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۲۷؛ امین، اعیان الشیعة، ۱۴۲۱ ق، ج ۷، ص ۲۲۱؛ سیمای کارگزاران، ج ۱، ص ۷۲، ۴۷۰.

۳. ابن اثیر، الکامل، ۱۳۸۵ ق، ج ۳، ص ۲۸۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۲؛ سیمای کارگزاران، ج ۱، ص ۲۸۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۶، ۴۷۰.

۴. حسینی، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۷۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، مطبعة المرتضویه، ج ۲، ص ۱۲؛ امین، اعیان الشیعة، ۱۴۲۱ ق، ج ۷، ص ۲۲۱.

۵. رک سماوی، ابصارالعین، ص ۹۶-۹۷.

سعد بن حنظله تمیمی

سعد بن حنظله از بزرگان لشکر امام حسین علیه السلام بود و در روز عاشورا هنگامی که جنگ بالا گرفته بود، به خدمت امام علیه السلام رسید و از امام علیه السلام اجازه نبرد خواست. پس از کسب اجازه و خداحافظی با امام علیه السلام، به میدان جنگ شتافت در حالی که با صدای بلند این رجز را می خواند:

صبرا علی الاسیاف و الاسنة
و حورّ عین ناعمات هُتّه
یا نفس للراحته فاجهدنه
صبرکن در زیر شمشیر و سنان
در بر سیمین بران از حوریان
کن تلاش راحتی ای جان جان^۲

صبرا علیها لدخول الجنة
لمن یرید الفوز لا بالظنة
و فی طلاب الخیر فادرغبنه
صبرکن بر آن در آبی در جنان
هرکه فوز نغز خواهد بی گمان
در تلاش خیر باش اندر جهان

شهادت

چنانکه تاریخ حکایت دارد نبرد او قبل از ظهر روز عاشورا بوده است. ابن شهر آشوب مازندرانی در مناقب می نویسد: او بعد از خالد بن عمرو ازدی و قبل از عمیر بن عبدالله مدحجی به میدان مبارزه رفت و پس از جنگی دلیرانه جمع کثیری را به قتل رساند و بسیاری را مجروح نمود و در دفاع از حرم آل علی علیه السلام در صحرای کربلا به شهادت رسید.^۳

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۰؛ امین، اعیان الشیعه، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۲۲۲؛ قمی، نفس المهموم، ۱۴۲۱ق، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۸.
۲. قمی، در کربلا چه گذشت، ۱۳۸۱ش، ص ۲۶۲-۲۶۳.
۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۱۸؛ امین، اعیان الشیعه، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۲۲۲؛ قمی، نفس المهموم، ۱۴۲۱ق، ص ۲۶۱-۲۶۰.

سعد (غلام عمرو بن خالد صیداوی)

سعد، غلام ابو خالد عمرو بن خالد صیداوی بود سماوی در ابصارالعین او را مردی شریف النفس و دارای همت بلند معرفی کرده است.^۱ سعد، در واقعه کربلا، به همراه مولای خود عمرو، از چهار نفری بودند که از کوفه خارج شدند و با راهنمایی طرماح در عذیب الهجانات به کاروان امام حسین علیه السلام پیوستند، حَزْ قِصْدِ دَسْتِغِیْرِ کَرْدَنِ یَا بَازْگَرْدَانْدَنِ آنان را داشت، اما امام مانع شد.^۲

شهادت

سعد، روز عاشورا در حمله نخست به همراه مولایش به شهادت رسید.^۳ او در روز عاشورا به همراه چهار نفری که در عذیب هجانات به امام حسین علیه السلام پیوسته بودند. به لشکر عمر بن سعد حمله بردند و به دل لشکر فرو رفتند، سپاهیان عمر سعد آنها را محاصره کردند و ارتباط آنها را با یارانشان قطع کردند، در این هنگام عباس بن علی بر سپاه عمر سعد حمله برد، و آنان را نجات داد، آنان بار دیگر حمله کردند و جنگیدند تا همگی در یک مکان به شهادت رسیدند.^۴ او در مقبره جمعی شهدای کربلا در حرم امام حسین علیه السلام مدفون است.

۱. سماوی، ابصارالعین، ص ۱۱۷.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۷۴.

۴. ابومخنف، وقعه الطف، ص ۲۳۹-۲۳۸.

سعید بن عبدالله حنفی

سعید بن عبدالله از اهل کوفه بود و به شجاعت و عبادت شهرت داشت. وی به همراه هانی بن هانی سبعی نامه سوم کوفیان را به سوی امام حسین بردند. ۳ نویسندگان این نامه شَبْتُ بن ربیع، حَجَّار بن اَبَجْر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، عزرة بن قیس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر بودند. ۱ برخی معتقدند که این مأموریت به جهت وجاهت سعید بن عبدالله بوده، به امید آنکه این وجاهت، امام علیه السلام را به آمدن قانع کند. ۲

السَّلَامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي
الْإِنْصِرَافِ لِأَخِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فِيكَ وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى وَيَفْعَلُ ذَلِكَ بِي
سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ
إِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا فَقَدْ
لَقِيتُ جِمَامَكَ وَوَأَسَيْتُ إِمَامَكَ وَ لَقِيتُ مِنَ اللَّهِ الْكِرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ
حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهِدِينَ وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلَى عِلْيَيْنَ. ۲

امام حسین علیه السلام به وسیله سعید پاسخ مردم کوفه داد و نوشت که مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر خود روانه کوفه کرده است. زمانی که مسلم وارد کوفه شد و برای مردم سخنرانی کرد. عابس بن ابی شیبب شاکری و حبیب بن مظاهر خطبه خواندند، پس از آن دو سعید بن عبدالله بپاخواست و سوگند خورد که مصمم است به یاری حسین علیه السلام برخیزد. مسلم در این مجلس، سعید بن عبدالله را مأمور کرد تا امام علیه السلام را برای ورود به کوفه دعوت کند. سعید به مکه بازگشت و نامه مسلم بن عقیل را به امام داد و از مکه با کاروان امام

۱. کمره‌ای، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۶۰.

۲. کمره‌ای، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۰.

حسین همراه شد.^۱

حضور در کربلا

در شب عاشورا که امام علیه السلام اصحاب را پشت خیمه‌ها جمع کرد و پس از سخنرانی معروف خود از آنان خواستند که هر یک دست دوست خود را گرفته و از تاریکی شب بهره گرفته و این ناحیه و سرزمین را ترک کنند. سعید از جای خود برخاست و گفت:

یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله به خدا سوگند ما دست از یاری شما بر نخواهیم داشت... به خدا سوگند اگر کشته شوم، سپس زنده گردم، هفتاد مرتبه مرا بسوزانند و خاکستر مرا به باد دهند باز هم از شما دست بر نخواهم داشت.^۲

شهادت

برخی بر این عقیده‌اند که او در روز عاشورا پس از نماز ظهر به شهادت رسیده است. برخی دیگر از تاریخ‌نگاران، شهادت سعید را بعد از زوال آفتاب ظهر عاشورا و بعد از نماز ظهر نوشته‌اند.^۳ رجز ذیل به او منسوب است:

و شیخ الحنیر علیا ذا الندی^۴ أقدم حسین الیوم تلقی أحمدا
ظهر عاشورا هنگامی که امام حسین علیه السلام نماز خوف به جا آورد، سعید بن عبدالله مقابل حضرت ایستاد و با صورت، سینه، پهلوها و دست

۱. سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۶.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۷؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸؛ کمره‌ای، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۶۴؛ مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۸۹؛ ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۲۲۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۷؛ امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۱.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۶.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲.

هایش، از اصابت تیرها به امام علیه السلام جلوگیری می‌کرد^۱. نقل کرده اند که زمانی که به زمین افتاد و در حال جان دادن بود این دعا را می‌خواند خدایا! همان‌گونه که قوم عاد و ثمود لعنت کردی، اینان (سپاه کوفه) را مورد لعن خویش قرار ده. خدایا! سلام و درود مرا به پیامبرت برسان و درد و رنجی را که در اثر زخم‌های بدنم تحمل نمودم به آن حضرت ابلاغ فرما؛ زیرا من در یاری پیامبرت خواستار دستیابی به پاداش توأم^۲. سپس رو به امام علیه السلام کرد و گفت: «أَوْفَيْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ» ای فرزند رسول خدا، آیا به پیمانم عمل کردم؟ امام علیه السلام فرمود: «نعم، و انت امامی فی الجنة» آری؛ تو در بهشت پیشاپیش من قرار داری^۳. نقل شده که هنگام شهادت، به جز زخم‌های شمشیر و نیزه، ۱۳ تیر بر بدنش بوده است^۴.

۱. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۷؛ ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۲۶۶؛ امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۱.
 ۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ سماوی، ابصار العین، صص ۲۱۷-۲۱۸؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸.
 ۳. تستری، قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۰۸؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۱۸؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸.
 ۴. امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۱.

سلیمان بن رزین غلام امام حسین علیه السلام و سفیر ایشان به سوی اشراف بصره بود. امام حسین علیه السلام هنگامی که در مکه اقامت داشت، سلیمان را با نامه‌ای به بصره فرستاد.^۱ نامه امام خطاب به روسای پنجگانه و اشراف بصره بود که عبارت بودند از: «مالک بن مسمع بکری»، «احنف بن قیس تیممی»، «منذر بن جارود عبدی»، «مسعود بن عمرو ازدی»، «قیس بن هیثم» و «عمرو بن عبیدالله بن معمر». نامه امام خطاب به این پنج نفر، تنها یک نسخه بود.^۲

متن نامه امام حسین علیه السلام به اشراف بصره

«اما بعد، خداوند محمد را بر خلقش برگزید و او را به نبوت خویش گرامی داشت و برای رسالتش اختیار کرد. سپس خداوند (روح) او را گرفت، در حالی که او خیرخواه بندگان خدا بود و رسالت او را (به مردم) رسانید؛ و ما اهل و اولاد و جانشینان او هستیم؛ و از همه مردم به جایگاهی که در میان مردم داشت، سزاوارتریم، ولی قوم ما برای رسیدن به آن جایگاه بر ما سبقت گرفتند و ما به آن گردن نهادیم، زیرا ما تفرقه را ناخوش و عافیت و همدلی را دوست داشتیم. ولی در عین حال ما خود می‌دانیم که ما بر آن حقی که شایسته ماست، از کسانی که آن را در دست گرفته‌اند، سزاوارتریم... من فرستاده خود را با این نامه به سوی شما فرستادم. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر، دعوت می‌کنم، چرا که سنت مرده و بدعت زنده شده است. پس اگر گفتارم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه رشد هدایت می‌کنم. والسلام علیکم ورحمه الله.»^۳

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۵۷.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۷.

شهادت سلیمان

چهار نفر از این اشراف، خبر رسیدن نامه امام را پنهان کردند ولی منذر بن جارود (که پدر زن عبیدالله بن زیاد حاکم بصره بود) از ترس اینکه این نامه دسیسه ابن زیاد باشد، نامه و نامه‌رسان را نزد او آورد. ابن زیاد که می‌خواست روز بعد به کوفه برود، نامه را خواند و دستور داد سلیمان را گردن زدند.^۱ و بنا بر نقلی به‌دار آویختند.^۲ او نخستین شهید قیام امام حسین علیه السلام به شمار می‌آید.

نام او و قاتلش در زیارت ناحیه مقدسه (غیر مشهور) آمده است:
**«السَّلَامُ عَلَى سَلِيمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ
 سَلِيمَانَ بْنَ عَوْفِ الْخَضْرَمِيِّ».**^۳

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۲. سید بن طاووس، اللهوف، انتشارات جهان، ص ۴۴.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، مؤسسة آل البيت، ص ۲۸۳.

سُوید بن عمرو بن اَبی مُطاع خَتَمی، آخرین شهید واقعه کربلا که اندکی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. او را مردی شریف، عابد، شجاع و کارآزموده در جنگ توصیف کرده‌اند.^۱

سوید، آخرین نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام بود که به میدان رفت^۲ و جنگید تا اینکه زخمی شد و بی‌رمق در بین دیگر کشتگان افتاد. همه گمان کردند او کشته شده است. پس از مدتی، سوید شنید که می‌گویند: حسین کشته شد. پس به خود آمد و برخاست و چون شمشیرش را برده بودند، با خنجرى که به همراه داشت جنگید تا به شهادت رسید. گفته‌اند عروۀ بن بطان ثعلبی و زید بن رقاد جنبی او را کشتند.^۳

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۶۹.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، ص ۴۴۴.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، ص ۴۵۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۹۷ ق، ج ۳، ص ۲۰۴؛ ابن اثیر، الكامل، ۱۳۸۵ ق، ج ۴، ص ۷۹؛ نویری، نهاية الارب، ۱۴۲۳ ق، ج ۲۰، ص ۴۶۰؛

لیب بیضون، موسوعة کربلا، ۱۴۲۷ ق، ج ۲، ص ۱۰۸.

سیف بن حارث بن سریع همدانی

سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع که از طرف مادر با هم برادر بودند و پسرعمو نیز بودند، به کربلا آمدند و به یاران امام حسین علیه السلام پیوستند.

در روز عاشورا هنگامی که امام را در برابر سپاه دشمن مشاهده کردند، با چشم گریان نزد ایشان رفتند. امام به آنها فرمود: ای برادرزادگان! چرا می‌گریید؟ به خدا سوگند امید دارم که به زودی چشمانتان روشن گردد.

آنها گفتند: «خداوند ما را فدای تو کند، به خدا سوگند ما برای خودمان نمی‌گرییم، بلکه گریه ما برای این است که شما را در محاصره می‌بینیم و نمی‌توانیم از تو حمایت کنیم.» امام فرمود:

خداوند برای این همراهی و یاری، بهترین پاداشی را که به متقین می‌دهد به شما عطا کند.»

پس از شهادت حنظله بن اسعد شبامی (از اصحاب امام حسین علیه السلام)، سیف و مالک رو به امام گفتند: «السلام علیک یا بن رسول الله.» و به سوی سپاه دشمن حرکت کردند.

امام فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.» آن گاه در حالی که یکدیگر را در مبارزه حمایت می‌کردند، جنگیدند تا هر دو به شهادت رسیدند.^۱



۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۲-۴۴۴؛ ابصار العین، سماوی، ص ۱۳۲-۱۳۳.

شیب بن عبدالله نَهْشَلی

شیب بن عبدالله نَهْشَلی از تابعین و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت. بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام پیوست و در کنار او بود. در زمان امام حسین علیه السلام وی جزء اصحاب آن حضرت به شمار می‌آمد.^۱ هنگامی که امام علیه السلام از مدینه به سوی مکه و سپس کربلا حرکت کرد او در کنار امام بود. در روز عاشورا در نبرد با دشمنان در حمله اول به شهادت رسید.^۲

در زیارت ناحیه از وی چنین یاد شده است: **السَّلَامُ عَلٰی شَيْبِ بْنِ عَبْدُ**
اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ.^۳



۱. الرجال، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۱.
۲. تنقیح المقال، مامقانی، عبدالله، ج ۲، ص ۸۱.
۳. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج ۴۵، ص ۷۱.

شوذب

برخی از مورخین شوذب را غلام شاکر بن عبدالله همدانی شاکری و برخی او را غلام عابس بن ابی شیبب شاکری دانسته‌اند. همچنین محمد بن جریر طبری گفتگویی از وی با عابس در روز عاشورا نقل کرده که می‌تواند شاهدهی براین باشد که وی غلام عابس بوده است. عابس به او گفت «اگر کسی از تو عزیزتر داشتم، او را پیش از خود به میدان می‌فرستادم»^۱.

به گفته محمد بن طاهر سماوی وی از بزرگان شیعه و از حافظان حدیث بوده و از امیرالمؤمنین ﷺ حدیث نقل می‌کرده است.^۲

در واقعه کربلا

شوذب همراه عابس بن ابی شیبب شاکری، نامه مسلم بن عقیل را از کوفه به مکه آورد و به امام حسین ﷺ رساند و از مکه همراه امام به کربلا آمد^۳ او در روز عاشورا پس از حنظله بن اسعد شبامی به شهادت رسید^۴. در منابع تاریخی گفتگویی از وی با عابس نقل شده که به رفتنش به میدان قبل از عابس و دفاعش از امام حسین ﷺ اشاره دارد^۵. در زیارت رجبیه امام حسین ﷺ که در آن از شهیدان کربلا نام برده شده، با عبارت «السَّلامُ عَلَی سُوَیدِ مَوْلَی شاکر» به او سلام داده شده است^۶. همچنین در زیارت الشهداء که در آن به شهیدان کربلا سلام داده شده، با نام شوذب مولی شاکر از او یاد شده است^۷.

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۲. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۴ش، ص ۱۱۷.

۳. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۴ش، ص ۱۱۷.

۴. شیخ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۵؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۳۸۵ش، ج ۴، ص ۷۳.

۵. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۶. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۳۴۶.

۷. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۷۹.



ضرغامه بن مالک تنبلی

ضَرغامَة بن مالک، از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد و پس از شهادت مسلم به دلیل بسته بودن راه‌های خروجی شهر توسط سپاه ابن زیاد به لباس دشمن درآمد^۱ و همراه آنان از کوفه خارج شد و در کربلا به امام حسین علیه السلام پیوست.

روز عاشورا در نبرد، گروهی را مجروح کرد و جمعی را کشت.^۲ سرانجام در نبرد نخست^۳ و به قولی پس از نماز ظهر^۴ به شهادت رسید. گفته‌اند او هنگام مبارزه چنین رجز می‌خواند:

ضَرْبُ فِتْنٍ يَحْمِي عَنِ الْكِرَامِ الْيَكْمُ مِنْ مَالِكِ ضَرْغَامِ
سَبْحَانَهُ مِنْ مَالِكِ عَلَامِ يَرْجُو ثَوَابَ اللَّهِ بِالْتِمَامِ

آماده ضربت مالک ضرغام باشید؛ جوانی که از بزرگواران حمایت می‌کند، و ثواب کامل را از خداوند مالک و دانا امید دارد.

در زیارت ناحیه غیر معروفه^۷ و زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام^۸ بر او سلام داده شده است. «الْسَّلَامُ عَلَي ضَرغامَةِ بِنِ مَالِكِ»

۱. کمره‌ای، عنصر شجاعت، ۱۳۹۰ش، ج ۳، ص ۳.

۲. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۳۲.

۴. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۹.

۵. مع الركب الحسينی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۷۰.

۶. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۵۳.

۷. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۴.

۸. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۱۴.

عابس بن ابی شیبب شاکری

قبیله بنی شاکر از جمله عابس بن ابی شیبب شاکری از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمدند؛ آنان به خصوص اخلاص زیادی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند.^۱

عابس از خاصان امیرالمؤمنین علیه السلام و از یاران امام حسین علیه السلام بود. وی از اوصاف پسندیده قومش در حد کمالش بهره مند بود؛ او از رجال شیعه و از رؤسای آنها و مردی شجاع و خطیبی توانا و عابدی پرتلاش و متهمجد و از مهتران، دلاوران، سخنوران، عابدان، و شب زنده داران شیعه بود.^۲

شرکت در جنگ صفین

نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین در حق مردان با اخلاص و شجاع بنی شاکر فرمودند: «لو تمت عدتهم ألفا لعبد الله حق عبادته؛ اگر تعداد قبیله بنی شاکر به هزار نفر می رسید، حق عبادت خدا به جا آورده می شد.»^۳

عابس در جنگ صفین از ناحیه پیشانی اش زخمی شد که اثر و نشانه آن زخم برای همیشه بر پیشانی او ماندگار شد.

حمایت عابس از امام حسین علیه السلام

مسلم بن عقیل پس از ورود به کوفه، وارد منزل مختار ثقفی گردید. شیعیان کوفه از ورود نماینده ویژه امام حسین علیه السلام با خبر شدند، در

۱. سماوی، ابصار العین، ص ۱۲۷.

۲. رجال طوسی، ص ۷۸.

۳. سماوی، ابصار العین، ص ۱۲۶؛ نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۰۵؛ ذخیره الدارین، ص ۲۴۹؛ وسیلة الدارین، ص ۱۵۸.

۴. سماوی، ابصار العین، ص ۱۲۷.



خانه مختار اجتماع کردند.

مسلم در این اجتماع، نامه امام حسین علیه السلام را برای مردم قرائت کرد. عابس، نخستین کسی بود که پس از قرائت نامه امام، به پاخاست و پس از حمد و ثنای خداوند متعال خطاب به مسلم گفت: «من درباره مردم به شما خبر نمی‌دهم و نمی‌دانم نیت‌شان چیست و از جانب آنها وعده فریبنده نمی‌دهم. به خدا قسم از چیزی که درباره آن تصمیم گرفته‌ام سخن می‌گویم هنگامی که دعوت کنید می‌پذیرم و همراه شما با دشمنان تان می‌جنگم و با شمشیر از شما دفاع می‌کنم تا به پیشگاه خداوند روم و از این کار جز ثواب چیزی نمی‌خواهم.»^۱ پس از او، حبيب بن مظاهر ایستاد و برای یاری امام حسین علیه السلام، اعلام آمادگی کرد^۲ و سخنان این دو نفر، زمینه را برای بیعت مردم، فراهم نمود و بیش از هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند.

تحويل نامه مسلم به امام علیه السلام

پس از بیعت شمار زیادی از مردم کوفه با مسلم، او نامه‌ای به امام علیه السلام نوشته و آن حضرت علیه السلام را به کوفه دعوت کرد؛ در نامه از امام علیه السلام خواسته بود که هنگامی که نامه من به دست شما رسید فوراً به سوی کوفه حرکت فرمایید، مردم خواهان آل معاویه نیستند. مسلم این نامه را توسط عابس بن ابی شیبب^۳ و قیس بن مسهر صیداوی^۴ به سوی امام ارسال داشت.

عباس بن ابی شیبب به همراه غلامش شوذب جهت تحويل نامه به

۱. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵؛ ابن اعثم الكوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۴؛ الفتوح ج ۴، ص ۲۶۴؛ ابصار العین، ص ۱۲۷.

۲. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۳۵۵ و انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴؛ الاخبار الطوال، ص ۲۳۱.

۳. طبری، پیشین، ص ۳۷۵؛ موسوی زنجانی، وسیلة الدارین، ص ۱۵۸.

۴. تاریخ الطبری، ج ۶ ص ۲۱۰. الأحران، ابن نما حلی، ص ۳۲.

امام حسین علیه السلام در مکه حرکت نمود و در مکه خدمت امام رسیده و نامه را تحویل داد.

همراهی با کاروان امام علیه السلام

پس از رساندن نامه، عابس با امام حسین علیه السلام و کاروانش همراه شد و از مکه تا کربلا امام علیه السلام را همراهی نمود.

روز عاشورا

عباس نماز ظهر را با امام خواند و بعد از ظهر به میدان نبرد رفت و به شهادت رسید؛ اما به گفته برخی از معاصرین، هنگامی که امام حسین علیه السلام می خواست نماز ظهر عاشورا را اقامه کند عابس مقابل آن حضرت ایستاد و بدن خویش را سپر تیرهای بلا ساخت^۱.

نبرد و شهادت

آتش جنگ در روز عاشورا شعله ور گردید و زمانی که اکثر یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده و تعداد کمی باقی مانده بودند،^۲ عابس رو به غلام خود شوذب کرد و گفت: «می خواهی چه کنی؟» شوذب گفت: «در کنار تو از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کنم». عابس گفت: «غیر از این از تو انتظار نمی رفت... اگر امروز از تو عزیزتر کسی را داشتم، او را پیش از خود به میدان می فرستادم که امروز آخرین فرصت عمل است و فردا روز حساب است و عمل به کار نیاید.»^۳ عابس پس از شهادت غلامش - شوذب - نزد امام حسین علیه السلام آمد و



۱. عاشورا چه روزیست، ص ۲۴۵.

۲. ابصار العین، ص ۱۲۷.

۳. الطبری، پیشین، ص ۴۴۳-۴۴۴ و خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.

خطاب به امام علیه السلام فرمود: «یا ابا عبدالله علیه السلام! به خدا سوگند روی زمین چه دور و چه نزدیک کسی نزد من عزیزتر و محبوبتر از شما نیست، اگر قدرت داشتیم که ظلم را از شما به چیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد دور کنم حتماً چنین می‌کردم.»

سپس گفت: «السلام علیک با ابا عبدالله علیه السلام اشهد انّی علی هداک و هدی ایبک؛ سلام بر توای ابا عبدالله علیه السلام، من گواهی می‌دهم که بر راه شما و پدر شما استوارم و به راه راست هدایت می‌یابم»، پس از کسب اجازه از امام علیه السلام راهی میدان جنگ گردید.^۱

ربیع بن تمیم همدانی- که یکی از حاضرین در صحنه کربلا و از اعوان و انصار عمر بن سعد بود- می‌گوید: «چون دیدم عابس به سوی میدان می‌آید او را شناختم؛ من نبرد او را در جنگها دیده بودم و می‌دانستم که او از شجاع‌ترین مردم است؛ پس به سپاه عمر بن سعد گفتم: «این شخص شیر شیران است، این فرزند شیب است، مبادا کسی به جنگ او برود؛» پس عابس مکرر فریاد می‌زد و مبارز می‌طلبید و کسی جرأت نمی‌کرد به میدان او برود.

هنگامی که عابس دید هیچ فردی برای مبارزه با وی جلو نمی‌آید، زره از تن به در کرد و کلاه خود از سر برداشت، و به سپاه کوفه حمله کرده و آرایش سپاه ابن سعد را بهم ریخت. به فرمان عمر بن سعد او را سنگباران کردند.

ربیع بن تمیم می‌گوید: به خدا سوگند او را دیدم که بیش از دویست نفر را تار و مار کرد؛ سرانجام با محاصره به او را شهادت رسانده و سر از بدنش جدا ساختند. و من شاهد بودم که سر عابس بن شیب در دست مردانی دست به دست می‌شد و هر یک از آنان با هم منازعه می‌کردند تا کشتن او را به خود منسوب کنند. تا این که عمر بن سعد

۱. الطبری، پیشین، ص ۴۴۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۳؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۵.

گفت: «با هم ستیز نکنید، سوگند به خدا قسم یک نفر نمی‌توانست این مرد را کشته باشد».^۱

پیکربی‌سر عابس را امام حسین علیه السلام به خیمه مخصوص شهدا منتقل کرد؛ که بعد از واقعه عاشورا توسط قبیله بنی‌اسد به خاک سپرده شد.

زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه

عباس نیز از جمله اصحاب و یارانی است که نام او در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام و زیارت ناحیه مقدسه مورد خطاب امام علیه السلام قرار گرفته است او در این زیارات این گونه مورد سلام و تحیت امام علیه السلام قرار گرفته است: «السلام علی عابس بن شیبب الشاکری؛ سلام بر عابس پسر شیبب شاکری».^۲

شیخ عباس قمی نیز درباره او گفته است: **السلام علیک یا عابس بن ابی شیبب الشاکری اَشْهَدُ اَنَّکَ مَضِیتَ عَلَی مَامُضَی عَلَیهِ الْبَدْرِیونَ وَ الْمَجَاهِدونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ**. درود بر توای عابس بن ابی شیبب شاکری، گواهی میدهم آنچه -از مصائب- بر رزمندگان بدر و مجاهدین راه خدا گذشت بر تو نیز وارد شده است.^۳



۱. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۴۴۴ یا ج ۴، ص ۳۳۸؛ خوارزمی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲-۲۳؛ ابن کثیر، پیشین، ص ۱۸۵؛ ابصارالعین، ص ۱۲۷؛ الکامل ج ۴، ص ۷۳؛ انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۹۷؛ مثیر الاحزان، ص ۴۹.
 ۲. اقبال الاعمال ج ۳، ص ۷۹؛ اقبال الاعمال ج ۳، ص ۳۴۵؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷۳.
 ۳. نفس المهموم، ص ۵۷۴.

عامر بن مسلم عبدي

عامر بن مُسلم عبدي از اهالی بصره بود که همراه غلامش سالم و یزید بن ثبیط عبدي در ابطح در نزدیکی مکه به امام حسین علیه السلام پیوست.^۱ البته سید محمد العوامی مدعی شده است که عامر اهل منطقه قطیف بوده است.^۲ عامر در روز عاشورا در نبرد نخست به شهادت رسید^۳ در زیارت ناحیه مقدسه غیر معروفه و زیارت رجبیه نام او آمده است: «السَّلَامُ عَلَیْ عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ»^۴

۱. مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۴۹ق، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. السید محمد العوامی، «الانتماء القبلی - الإقلیمی: الحس الودودی فی شرق الجزيرة العربية»، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۶.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۳.

۴. سید بن طاووس، الاقبال، ۱۳۸۵ش، ج ۳، ص ۷۸.

عبدالرحمان بن عبدالله ارجبی

عبدالرحمان بن عبدالله ارجبی از اصحاب امام حسین^۱ و مردی شجاع و دلاور^۲ و فردی صاحب نفوذ در کوفه و از تابعین امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رفت.^۳

زمانی که مردم کوفه از بیعت نکردن امام علیه السلام با یزید و ورود ایشان به مکه با خبر شدند نامه‌هایی به سوی امام علیه السلام گسیل داشتند. عبدالرحمان بن عبدالله و قیس بن مسهر از جمله فرستادگان مردم کوفه همراه با پنجاه و سه نامه^۴ و بنا به قولی ۱۵۳ نامه و بنا به نقل اخبار الطول پنجاه نامه^۵ به سوی امام حسین علیه السلام بودند؛ مضمون همه این نامه‌ها دعوت از امام علیه السلام برای رفتن به کوفه بود.

آنان روز دهم یا به روایتی ۱۲ رمضان سال ۶۰ قمری وارد مکه شدند^۶ و با دیگر سفیران عراق که برای امام نامه آورده بودند در مکه دیدار نموده و نامه‌ها را به امام علیه السلام رساندند.^۷

ولی بنا به نقلی عبدالرحمان و بیش از ۱۵۰ نفر دیگر از کوفه هر کدام دو یا سه یا چهار نامه به سمت مکه روانه شده و به خدمت امام علیه السلام رسیدند.^۸

همراهی مسلم در سفر به کوفه

امام حسین در پاسخ به نامه‌های کوفیان مسلم بن عقیل را به همراه

۱. رجال الطوسی، ص ۱۰۳.
۲. ابصارالعین، ص ۱۳۱؛ تنقیح المقال ج ۲، ص ۱۴۵.
۳. السماوی، پیشین، ص ۱۳۱.
۴. تاریخ طبری ج ۵، ص ۲۵۲.
۵. اخبار الطوال، ص ۲۲۹. انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۵۸.
۶. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۲۴۱.
۷. الطبری، پیشین، ص ۳۵۲؛ ابن اعثم الکوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۹؛ شیخ مفید؛ الارشاد، ص ۳۷؛ ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۵۱.
۸. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷؛ مناقب، ج ۳، ص ۲۴۱.

قیس بن مسهر صیداوی، عبدالرحمان بن عبدالله و عماره بن عبید سلولی به کوفه فرستاد.^۱

حضور در کربلا و شهادت

عبدالرحمان پس از شهادت مسلم بن عقیل مخفیانه از کوفه خارج شد و به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست^۲ عبدالرحمن روز عاشورا با اجازه از سیدالشهدا به میدان رفت^۳ و پس از کشته و زخمی کردن چند تن از سپاه کوفه، به شهادت رسید. وی، جزو شهدای حمله اول، شمرده شده است.^۴ بنی اسد پیکر او را نیز همراه دیگر شهدای کربلا در مقبره دسته جمعی به خاک سپردند.

رجز خوانی

عبدالرحمان در میدان جنگ این رجز را می خواند:

انی علی دین حسین و حسن
انی لمن ینکرنی ابن الکنن
«به کسی که مرا نمی شناسد می گویم من پسر کنن هستم و به دین حسین علیه السلام و حسن علیه السلام می باشم.»^۵
سماوی نیز رجز زیر را به او نسبت داده است:

صبراً علیها لدخول الجنة صبراً علی الاسیاف والاسنة

۱. الفتوح ج ۵، ص ۴۸؛ الطبری، پیشین، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، پیشین، ص ۳۹.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ تاریخ طبری ج ۵، ص ۳۵۴؛ انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۵۹.

۳. تنقیح المقال ج ۲، ص ۱۴۵؛ ابصارالعین، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۴. مناقب، ج ۳، ص ۲۶۰.

۵. البلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۴۰۴.



عبدالرحمن بن عبد رب انصاری

عبدالرحمان بن عبد رب انصاری خزرجی از کسانی است که پیامبر را درک کرده‌اند. او در واقعه غدیر خم حضور داشت و از راویان حدیث غدیر است^۱ نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به او قرآن آموخت.^۲ امیرالمؤمنین در روز رجب از صحابه‌ای که شاهد ماجرای جانشینی او در روز غدیر بودند خواست تا از جای برخیزند و به خلافت او شهادت دهند. پس عده‌ای چون ابویوب انصاری، ابوعمره بن عمرو بن محسن، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، حبشی بن جناده سلولی، عبید بن عاذب، لقمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابو فضاله انصاری و عبدالرحمن بن عبد رب انصاری از جای برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم که فرمود: «ألا إن الله عزوجل ولیی وأنا ولی المؤمنین، ألا فمن كنت مولاه فعلى مولاه؛ آگاه باشید، به درستی که خداوند، ولی من است و من ولی مومنین هستم، بدانید کسی را که من مولای او هستم، علی مولای اوست.»^۳

**واقعه کربلا**

عبدالرحمن از مکه با کاروان امام حسین همراه شد^۴ نقل شده است روز تاسوعا، بریر بن خضیر با عبدالرحمن مزاح و شوخی می‌کرد. عبدالرحمن به او گفت: این ساعت، زمان شوخی و بذله‌گویی نیست. بریر در پاسخ گفت:

«ای برادر! اقوام و خویشان من می‌دانند که زمانی که جوان بوده‌ام

۱. بحرانی، عوالم العلوم، ص ۳۰۸.

۲. سماوی، ابصار العین، ص ۱۵۸، به نقل از الحدائق الوردیه، ص ۱۲۲.

۳. ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۲۷۶-۲۷۷؛ امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۳۴۰.

۴. سماوی، ابصار العین، ص ۱۵۸.

اهل بذله‌گویی نبوده‌ام، چه رسد به زمان پیری و کهولت سن. اما من واقفم به آنچه که به‌زودی ملاقاتش خواهیم کرد. به خدا سوگند، تنها فاصله ما و حورالعین حمله این قوم با آن شمشیرهایشان است، چقدر مایلیم که آن زمان هم‌اکنون باشد»^۱.
به گفته برخی منابع تاریخی او در حمله نخستین سپاه عمر سعد به شهادت رسید.^۲



۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۳.
۲. سماوی، ابصار العین، ص ۱۵۸.

عبدالله بن عمیر کلبی

به گفته‌ی ابومخنف هنگامی که سپاه کوفه در نخیله آماده جنگ با امام حسین علیه السلام می‌شد. عبدالله بن عمیر کلبی با آنها برخورد کرد و از آن‌ها ماجرا را پرسید. آنها گفتند: به جنگ حسین بن علی می‌رویم. او گفت: به خدا سوگند من مشتاق جنگ با مشرکان بودم، و امیدوارم ثواب پیکار با اینان که قصد جنگ با پسر دختر پیامبرشان را دارند، از ثواب جنگ با مشرکان کمتر نباشد.

وی نزد همسرش رفت و او را از قصد خویش آگاه کرد. ام وهب گفت: خداوند تو را به راهی نیکو هدایت کرده، چنین کن و مرا نیز با خود ببر. پس شبانه همراه همسرش بیرون رفت و به امام حسین علیه السلام پیوست.^۱

روز عاشورا

در روز عاشورا که عمر سعد با پرتاب تیری به سوی اردوگاه امام حسین علیه السلام جنگ را آغاز کرد؛ «یسار» غلام آزاد شده زیاد بن ابی سفیان و «سالم» غلام آزاد شده عییدالله بن زیاد به میدان آمدند و هم‌اورد طلبیدند. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر از جا برخاستند؛ اما امام حسین علیه السلام به آن دو اجازه میدان نداد. عبدالله بن عمیر با اجازه امام به میدان رفت، از او پرسیدند: کیستی. او خود را معرفی کرد. گفتند: ما تو را نمی‌شناسیم. زهیر یا حبیب یا بریر به مبارزه ما بیایند. او به یسار که جلوتر ایستاده بود گفت: هیچ یک از اینان به جنگ تو نمی‌آید مگر اینکه از تو بهتر است. سپس به او حمله کرد و او را از پا درآورد. در همین حال، «سالم» به سوی او حمله کرد. یاران امام حسین علیه السلام فریاد زدند تا عبدالله از حمله او آگاه شود ولی عبدالله متوجه نشد، سالم به او ضربه‌ای زد. عبدالله با دست چپ جلو ضربه را گرفت و

۱. طبری، تاریخ الأمم و الملوك، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۹.



انگشتانش قطع شد. سپس عبدالله بر او حمله برد و با ضربه‌ای او را به قتل رساند.^۱

واکنش همسر

همسرش ام‌وهب عمودی برداشت و به سوی او رفت. عبدالله می‌خواست او را به سوی خیمه برگرداند ولی او لباس شوهرش را گرفته بود و می‌گفت: تو را رها نمی‌کنم تا همراه تو به شهادت برسم. در این هنگام امام حسین علیه السلام او را صدا زد و فرمود: «خدا از جانب اهل بیت به شما جزای خیر دهد. برگرد (خدا تو را رحمت کند) و نزد زنان بنشین که جنگیدن بر زنان واجب نیست.» پس او نزد زنان بازگشت.^۲

شهادت

پیش از ظهر عاشورا، شمر بن ذی‌الجوشن که فرمانده جناح چپ سپاه کوفه بود، با افراد تحت فرمان خود به سپاه امام هجوم بردند. در این حمله هانی بن ثابت و بکیر بن حی تیمی عبدالله بن عمیر را به شهادت رساندند. بنا بر گفته طبری، او دومین شهید کربلا بود.^۳

شهادت همسر

پس از شهادت عبدالله، همسرش ام‌وهب خود را به بالین او رساند و در حالی که سر و صورت عبدالله را پاک می‌کرد رستم غلام شمر بن ذی الجوشن به دستور شمر او را به شهادت رساند. ^۴ فته‌اند او نخستین زن

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۳۰؛ قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۳۰؛ قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۳۳-۲۳۲.

۳. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۲۶.

۴. طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۴۳۸.



شهید در واقعه کربلا بود.

رجز

رجز عبدالله بن عمیر کلبی در روز عاشورا

حسبی ببیتی فی علم حسبی إن تنکرونی فأنأ ابن کلب
ولست بالخوار عند النکب إنی امرؤ ذو مرة و عصب
بالتعین فیهم مقدا والضرب إنی زعیم لک أم وهب
ضرب غلام مؤمن بالرب

اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر کلب و از دودمان علیم هستم و این افتخار مرا بس است.

من دلیرمردی پرتوانم و هنگام مصیبت خوار و زبون نیستم. ای ام‌وهب! من عهده‌دار می‌شوم که با نیزه و شمشیر با آنان بجنگم؛ ضربه زدن بنده‌ای که به پروردگار ایمان دارد.^۱

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۹۰؛ نویری، نهاية الارب، ۱۴۲۳ق، ج ۲۰، ص ۴۴۷.

عَبْدَ اللَّهِ بنِ يَقْطَرٍ (بُقْطَر) از پدری به نام یقطر و مادری به نام میمونه متولد شد. یقطر خادم پیامبر ﷺ و همسرش میمونه نیز در خانه حضرت علی علیه السلام خدمت می‌کرد، بدین جهت میمونه حضانت امام حسین علیه السلام در کودکی را برعهده گرفت و به مادر رضاعی امام شهرت پیدا کرد^۱ لذا بسیاری از منابع تاریخی عبدالله را برادر رضاعی امام حسین علیه السلام از مادر وی را نمی‌پذیرند، بلکه می‌گویند: مادر عبدالله از امام حسین علیه السلام نگهداری می‌کرده و به همین سبب به مادر رضاعی معروف شده است. آنان معتقدند امام به جز از حضرت زهرا علیها السلام از کسی شیر نخورده است.^۲

سفیر کوفه

پس از آنکه مسلم بن عقیل به سوی کوفه رهسپار شد، امام حسین علیه السلام، عبدالله بن یقطر را نیز به کوفه فرستاد^۳ عزیمت وی به کوفه پس از آن اتفاق افتاد که مسلم بن عقیل نامه‌ای به امام نوشت و از بیعت مردم کوفه خبر داد، امام نیز در جواب مسلم، نامه‌ای توسط عبدالله بن یقطر به مسلم فرستاد تا از حرکت کاروان امام آگاه شود.^۴ البته درباره زمان حرکت او به کوفه چند نقل وجود دارد: قبل از مسلم بن عقیل.^۵ بعد از مسلم و در جواب نامه مسلم^۶

۱. یوسفی غروی، موسوعة التاريخ الإسلامی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۱۳.
 ۲. سماوی، إِبصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۳.
 ۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۶۸.
 ۴. سماوی، إِبصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۳.
 ۵. طبرسی، تحفة الأبرار، آستان قدس رضوی، ص ۲۳۴.
 ۶. حسینی حائری، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۹۴.

همراه حضرت مسلم رفته بود، وقتی مسلم بی وفایی کوفیان را دید، وی را به سوی امام فرستاد تا اخبار کوفه را به امام برساند. طبق بعضی از نقل‌ها عبدالله در همین سفر، بین راه گرفتار شد.^۱ همراه حضرت مسلم بود، وقتی مردم با مسلم بیعت کردند مسلم وی را روانه مدینه کرد تا خبر بیعت مردم را به امام برساند.^۲

متن نامه امام حسین ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من الحسين بن علي الى إخوانه من المؤمنين والمسلمين، سلام عليكم
فإني أحمد إليكم الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد، فإن كتاب مسلم بن
عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم واجتماع ملتكم على نصرنا و
الطلب بحقنا، فسألت الله أن يحسن لنا الصنيع وأن يثيبكم على ذلك
أعظم الأجر، وقد شخست إليكم من مكة يوم الثلاثاء لثمان مضين من
ذی الحجة يوم التروية، فإذا قدم عليكم رسولي فاكمشوا أمركم وجدوا
فإني قادم عليكم في أيامي هذه إن شاء الله، والسلام عليكم ورحمة
الله وبركاته».^۳

ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

از حسین بن علی به برادران مسلمان و مؤمن خود؛ سلام بر شما؛ حمد و سپاس به درگاه خداوندی که جز او خدایی نیست. اما بعد، نامه مسلم بن عقیل به من رسید. از این نامه که حاکی از نیک‌اندیشی و اتحاد شما بریاری ما و گرفتن حق از دست رفته ما بود، اطلاع یافتم.

۱. حسینی حائری، ذخیره الدارین، زمزم هدایت، ص ۴۹۶.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۱۳۷۲ش، ص ۸۵۲.

۳. الإرشاد، المفید، ج ۲، ص ۷۵.

از خدای می‌خواهم که کار ما را نیک گرداند، و بهترین پاداش را به خاطر کردار نیکو به شما عطا فرماید. من سه‌شنبه ۸ ذی‌الحجه در روز ترویبه از مکه رهسپار دیار شما گردیدم. چون فرستاده من به نزد شما رسید در کار خود بشتابید، کوشش کنید و آماده باشید که من ان شاء الله به زودی بر شما وارد می‌شوم. درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

دستگیری عبدالله بن یقطر

در بین راه حصین بن نمیر^۱ یا حصین بن تمیم^۲ وی را دستگیر و به نزد عیبدالله بن زیاد فرستاد.

ابن زیاد از وی خواست تا بالای قصر دارالاماره برود و به امام حسین علیه السلام ناسزا گوید و امام و پدرش را کذاب بنامد. وی بالای قصر رفت و گفت ای مردم من فرستاده حسینم، وی را در مقابل ابن مرجانه و ابن سمیه یاری کنید. عبدالله در این هنگام ابن زیاد را پست پسر پست نامید.^۳

کشف نامه مسلم بن عقیل

مالک بن یربوع تمیمی نامه‌ای نزد ابن زیاد آورد که آن را از دست عبد الله بن یقطر گرفته بود. در آن نامه نوشته بود:

«به حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام اما بعد؛ من به تو خبر می‌دهم گروهی از اهل کوفه که چنین و چنانند با تو بیعت نموده‌اند، موقعی که نامه من به تو رسید بلافاصله حرکت کن زیرا عموم مردم با تو هستند و هیچ توجهی به یزید ندارند.»

۱. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. سماوی، إیصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۴.

۳. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۶۸.

پس از آن، ابن زیاد دستور به قتل عبدالله بن یقطر داد.^۱

شهادت

ابن زیاد دستور داد وی را از بالای قصر به زمین انداختند، در این حال استخوان‌هایش شکست، شخصی نزدیک رفت و سرش را برید، وقتی با اعتراض مردم روبرو شد، گفت می‌خواستم راحتش کنم،^۲ طبری قاتل وی را شخصی به نام عبد الملک بن عمیر اللخمی می‌داند^۳ که در دوره‌ای از حکومت بنی امیه عهده‌دار منصب قضاوت بود و به فسق و فجور شهرت داشت.^۴

ابن کثیر همین داستان را برای قیس بن مسهر نقل کرده است.^۵ وی شهادت عبدالله بن یقطر را در روز عاشورا همراه امام حسین علیه السلام می‌داند^۶ مفید نیز در الاختصاص وی را در زمره شهدای کربلا در روز عاشورا آورده است.^۷ و نامه رسان را قیس بن مسهر می‌داند^۸ اگر چه در الارشاد از عبدالله بن یقطر نیز به عنوان قول ضعیف یاد می‌کند^۹ ابن سعد شهادت وی را روز اول ورود ابن زیاد به کوفه یعنی قبل از شهادت مسلم بن عقیل عنوان نموده است.^{۱۰}

ابن قتیبه و ابن مسکویه گفته‌اند: کسی که امام علیه السلام توسط او نامه به مسلم فرستاد، قیس بن مسهر بوده و عبدالله بن یقطر را همراه مسلم

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۴۳.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳. طبری، تاریخ، ۱۹۶۷م، ج ۵، ص ۳۹۸.

۴. ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۱۴۰۴ق، ص ۳۹۹.

۵. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۶۸.

۶. ابن کثیر، البداية والنهاية، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۸۹.

۷. مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳ق، ص ۸۳.

۸. مفید، الإرشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۰.

۹. مفید، الإرشاد، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۷۰.

۱۰. الطبقات الكبرى، خامسة، ۱، ص ۴۶۰.

اعزام شده است، مسلم قبل از اینکه ماجرای برای وی رخ دهد، وقتی ملاحظه کرد، مردم او را تنها گذاشته‌اند، عبد الله را نزد امام حسین علیه السلام فرستاده تا قضیه‌ای را که اتفاق افتاده بود، به امام برساند و در مسیر، توسط حصین بن تمیم دستگیر شد و به نزد عبیدالله فرستاده شد.^۱

امام حسین علیه السلام وشهادت عبدالله

وقتی خبر شهادت عبدالله به امام حسین علیه السلام رسید کاروان امام در محلی به نام «زباله» در مسیر مکه به کوفه بود مکانی میان «واقصه» و «ثعلبیه».^۲ امام هنگام دریافت خبر شهادت او خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود ای مردم طرفداران ما، ما را رها کردند و مسلم، هانی، قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر کشته شدند، در این هنگام امام روی به همراهان کرده و در ادامه دادن راه آنان را آزاد گذاشت.^۳ بسیاری از افراد که بنا بر امیال و خواسته‌های دنیوی همراه امام شده بودند، رفته و تنها کسانی که از مدینه همراه امام بودند ماندند.^۴

شعری از عبدالله

الی خمسة من بعدهن ضرائح
یهزّون اطراف القنا والصفائح
من المنزل الاقصى شعيب بن صالح
ابو حسن اهل التقى والمدائح
اذا کملت إحدى و ستون حجة
وقام بنوليث بنصر بن احمد
تعرفتهم شعث النواصي يقودها
و حدّثنی اذا أعلم الناس کله
ترجمه: وقتی که سال ۶۱ قمری تمام شد و قبر پنج تن از آنها کامل شد. بنی لیث، به یاری پسر احمد قیام کردند و نیزه‌ها و شمشیرهای

۱. سماوی، إِبصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۴.

۲. قرشی، زندگانی حضرت عباس، ۱۳۸۶ش، ص ۱۵۸.

۳. إحقاق الحق، ج ۲۷، ص ۱۵۹.

۴. طبری، تاریخ، ۱۹۶۷م، ج ۵، ص ۳۹۸؛ بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۶۹.

خود را جنبانند. شانه آنها این بود که در جلو سر خود، مو داشتند و از منزل دور، فرمانده آنان شعیب بن صالح بود. به من گفتند: داناترین مردم ابو الحسن است که اهل تقوا و اهل ستایشه است.^۱

۱. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۵۵۰.

عمار بن ابی سلامه همدانی

عمار بن ابی سلامه دالانی هَمْدانی معروف به عمار دالانی صحابه پیامبر ﷺ و از اصحاب امیرالمؤمنین ؑ در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان و از شهدای کربلا.^۱

عمار از بنی‌دالان از تیره‌های قبیله هَمْدان بوده است.^۲ او در واقعه کربلا در اردوگاه نخيله در نزدیکی کوفه در صدد قتل ابن زیاد برآمد ولی موفق نشد. پس از آن به کاروان امام حسین ؑ پیوست^۳ و در روز عاشورا در حمله نخستین به شهادت رسید.^۴

نام وی در زیارت ناحیه غیر معروف آمده است. «السَّلَامُ عَلَيَّ عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ»^۵

۱. ابن حجر عسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۵، ص ۱۰۷.
 ۲. ابن حجر عسقلانی، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۵، ص ۱۰۷.
 ۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰.
 ۴. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.
 ۵. ابن مشهدی، المزار الكبير، ص ۴۹۵.

عمرو بن خالد صیداوی

عمرو بن خالد بن حکیم بن حزام آسَدی صیداوی، از اشراف کوفه و از ارادتمندان خاندان پیامبر بود^۱. به گفته‌ی سماوی، وی در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد. پس از شهادت مسلم، مجبور شد تا مخفی شود^۲. البته تستری در این همراهی ابراز تردید کرده است^۳. عمرو، در واقعه کربلا، به همراه غلام خود سعد، مجمع بن عبدالله عائذی و نافع بن هلال از کوفه خارج شد و با راهنمایی طِرْمَاح در منزلگاه غَدِیْبِ الْهَجَانَات به کاروان امام حسین علیه السلام پیوستند. حرّ قصد دستگیر کردن یا بازگرداندن آنان را داشت، اما امام مانع شد^۴. در برخی منابع تاریخی به جای نافع بن هلال از جابر بن حارث سلمانی یاد شده است^۵.

شهادت

عمرو، روز عاشورا در حمله نخست به همراه غلامش به شهادت رسید^۶. او در روز عاشورا به همراه چهار نفری که به راهنمایی طرمّاح در غدیب هجانات به امام حسین علیه السلام پیوسته بودند، به لشکر عمر بن سعد حمله بردند، سپاهیان عمر سعد آنها را محاصره کردند. عباس بن علی بر سپاه عمر سعد حمله برد، و آنان را نجات داد، آنان بار دیگر حمله کردند و جنگیدند تا همگی در یک مکان به شهادت رسیدند^۷. او در مقبره جمعی شهدای کربلا در حرم امام حسین علیه السلام مدفون است.

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۱۷؛ تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۹۴.

۲. سماوی، ابصارالعین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۱۷ ص ۱۱۴-۱۱۵.

۳. تستری، قاموس الرجال، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۹۴.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۷۲.

۵. ابومخنف، وقعه الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۸.

۶. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۱۹۶۷م، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابن اثیر، الکامل، ۱۹۶۵م، ج ۴، ص ۷۴.

۷. ابومخنف، وقعه الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۹-۲۳۸.

عمرو بن ضبیعة

عمرو (عمر)^۱ بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبة ضبعی^۲ از شهدای کربلا است. برخی گفته‌اند او پیامبر ﷺ را نیز درک کرده است.^۳ او از سوارکاران کوفه بود و همراه سپاه عمر سعد به کربلا آمد. پس از اینکه مشاهده کرد که پیشنهادهای امام حسین علیه السلام از سوی سپاه عمر بن سعد پذیرفته نمی‌شود، به همراه عده‌ای به امام حسین علیه السلام پیوست.^۴ وی در نخستین حمله لشکر کوفه به شهادت رسید. در زیارت الشهداء بر او درود فرستاده شده است: «السَّلَامُ عَلَیْ عَمْرٍو بْنِ ضَبَّیْعَةَ الضُّبَّیْعِ».

در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام به «ضَبَّیْعَةَ بْنِ عَمْرٍو» نیز سلام داده شده است: «السَّلَامُ عَلَیْ ضَبَّیْعَةَ بْنِ عَمْرٍو» که به نظر می‌رسد، همان عمرو بن ضبیعه باشد.

۱. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۴.

۲. اطلس شیعه، ص ۷۲.

۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴. مامقانی، تنقیح المقال، بی تا، ج ۲، ص ۳۳۲.

عمرو بن عبدالله جندی

عَمْرُو بن عبدالله جُنْدَعی از شهدای واقعه کربلا. وی از قبیله هَمْدان بود^۱ و پس از ورود امام حسین ﷺ به کربلا و پیش از روز عاشورا به سپاه امام ﷺ پیوست.^۲

درباره چگونگی شهادت وی دو قول وجود دارد:

برخی گفته‌اند عمرو در حمله اول لشکر عمر بن سعد به یاران امام حسین ﷺ به شهادت رسید.^۳

برخی نیز گفته‌اند عمرو به واسطه جراحات فراوان و ضربه‌ای که به سرش خورد، بیهوش افتاد و عشیره‌اش وی را به بیرون صحنه نبرد بردند. وی پس از یک سال، وفات یافت^۴ در زیارت الشهداء می‌خوانیم: **«السلام علی الجریح المُرْتَثِ عمرو الجندی: سلام بر مجروحی که در بیرون از معرکه فوت شد»**.^۵



۱. القریشی، البالغون الفتح فی کربلاء، ۱۴۲۹ق، ص ۴۰۵.

۲. سماوی، إیصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۳۶.

۳. ابن شهر آشوب، المناقب، نشر علامه، ج ۴، ص ۱۱۳.

۴. سماوی، إیصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۳۶ به نقل از الحدائق الوردیة، ص ۱۲۲.

۵. مُرْتَث به کسی گفته می‌شود که در میدان جنگ مجروح می‌شود و او را به بیرون منتقل می‌کنند و سپس می‌برد(ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۲۱۲، ذیل واژه رثت).

۶. مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸، ص ۲۷۳.

عمرو بن قرظہ انصاری

عمرو بن قرظہ بن کعب خزرجی انصاری کوفی از شهدای کربلا است که چند روز قبل از عاشورا، امام حسین علیه السلام توسط وی به عمر سعد پیغام داد تا شبانه با یکدیگر دیدار کنند.^۱ در کتاب لهوف آمده است که عمرو در روز عاشورا از امام حسین اجازه جنگ گرفت و به میدان رفت. نیز نقل شده است که هر تیری به سوی امام پرتاب می شد او خود را سپر قرار می داد تا به امام گزندی نرسد. او پیش از جان دادن، به امام گفت: آیا به عهد خود وفا کردم؟ امام فرمود: آری، تو در بهشت پیش روی من هستی. سلام مرا به رسول خدا برسان.^۲

رجز عمرو بن قرظہ هنگام جنگ

قد علمت کتیبۃ الانصار أنى سأمى حوزة الذمار
ضرب غلام غیرنکس شاری دون حسین مهجتي و داری
جنگاوران انصار می دانند، که من از قلمرو پیمانم دفاع می کنم. با ضربت جوانی که بدون سستی، جان و مالش را فدای حسین می کند.^۳
در زیارت ناحیه مقدسه نام او آمده است: «السَّلَامُ عَلَى عَمْرٍو بْنِ قَرْظَةَ
الْأَنْصَارِيِّ»

برادر عمرو

عمرو برادری به نام علی (یا زبیر).^۴ داشت که در سپاه عمر سعد بود. وقتی عمرو به شهادت رسید، او خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: ای دروغگو! برادرم را گمراه کردی و فریب دادی تا او را کشتی! امام پاسخ

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۳.

۲. لهوف، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۳. تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۴.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲.

داد: خدا برادرت را گمراه نساخت؛ بلکه او را هدایت، و تو را گمراه کرد. او گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم! پس به سوی امام حمله کرد ولی نافع بن هلال با نیزه ضربه‌ای بر او زد و او زخمی بر زمین افتاد و اطرافیانش او را از میدان بیرون بردند.^۱



۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۴؛ وقعة الطف، أبو مخنف، ص ۲۲۳.

قارب بن عبدالله بن اریقظ

قارب بن عبدالله بن اُریقظ مشهور به قارب مولی حسین از شهدای کربلا و غلام امام حسین علیه السلام بود. مادرش فُکیهه، کنیز امام حسین علیه السلام بود و در خانه رباب همسر امام خدمت می‌کرد^۱ و از این رو قارب را غلام امام شمرده‌اند.^۲

در جریان قیام امام حسین، قارب همراه امام از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا آمد. گفته‌اند او پیش از ظهر روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.^۳ در زیارت ناحیه آمده است:

السَّلَامُ عَلَى قَارِبٍ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

مادرش فُکیهه نیز در واقعه کربلا حضور داشت و در زمره اسرا بود.^۴

۱. فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۳۷۷.

۲. ابصار العین، سماوی، ص ۹۶.

۳. ابصار العین، سماوی، ص ۹۶.

۴. ذخیره الدارین، شیرازی، ص ۳۲۷.

کردوس بن زهیر تغلبی

کُردُوس بن زُهیر بن حرث تغلبی به گفته محمد بن طاهر سماوی در کتاب ابصار العین، از سپاهیان امیرالمؤمنین در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان بوده، از این رو از او در جنگ‌ها به ویژه صفین سخن به میان آمده است.^۱ همچنین سماوی وی را از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام نیز دانسته است.^۲

کردوس در کوفه زندگی می‌کرد، پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، به همراه برادرانش قاسط و مقسط شبانه به سپاه او پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید.^۳

در زیارت الشهداء، از او و برادرش قاسط با عبارت «**السلام علی قاسط و کردوسِ ابْنی زهیرِ التغلبیین**» به عنوان شهدای کربلا یاد شده است.^۴



۱. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۰.

۲. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۰.

۳. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰۰.

۴. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۴؛ شهید اول، المزار، ۱۴۱۰ق، ص ۱۵۳؛ مجلسی، بحار

الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸، ص ۲۷۳.

مالک بن عبدالله بن سریع همدانی

مالک بن عبدالله بن سریع همدانی از شهدای کربلا است که با سیف بن حارث بن سریع همدانی که از طرف مادر با هم برادر، و پسرعمو نیز بودند، به همراه غلام‌شان، شیبب، به کربلا آمدند و به یاران امام حسین علیه السلام پیوستند. در روز عاشورا هنگامی که امام را در برابر سپاه دشمن مشاهده کردند، با چشم‌گریان نزد ایشان رفتند. امام به آنها فرمود:

ای برادرزادگان! چرا می‌گریید؟ به خدا سوگند امید دارم که به زودی چشمانتان روشن گردد.

آنها گفتند: «خداوند ما را فدای تو کند، به خدا سوگند ما برای خودمان نمی‌گرییم، بلکه گریه ما برای این است که شما را در محاصره می‌بینیم و نمی‌توانیم از تو حمایت کنیم.» امام فرمود:

«خداوند برای این همراهی و یاری، بهترین پاداشی را که به متقین می‌دهد به شما عطا کند.»

پس از شهادت حنظله بن اسعد شبامی، سیف و مالک به امام گفتند: **«السلام علیک یا بن رسول الله.»** و به سوی سپاه دشمن حرکت کردند.

امام فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.» آنان در حالی که یکدیگر را در مبارزه حمایت می‌کردند، جنگیدند تا هر دو به شهادت رسیدند.^۱

مسلم بن عوسجه اسدی

مُسْلِم بن عَوْسَجَةَ اسدی اهل کوفه^۱ و مانند حیب بن مُظَاهِر از قبیله بنی اسد بود. او را مردی شریف، عابد و اهل مروت و سخاوت دانسته‌اند.^۲

مسلم بن عوسجه، رسول خدا ﷺ را دیده و روایاتی از ایشان نقل کرده است.^۳ او در فتح آذربایجان و سایر مناطق با لشکر مسلمانان همراه بود.^۴

همراهی با مسلم بن عقیل

در جریان واقعه عاشورا مسلم بن عوسجه از مسلم بن عقیل در کوفه حمایت می‌کرد و برایش پول و سلاح تهیه می‌کرد و به نفع امام حسین علیه السلام بیعت می‌گرفت.^۵

طبق برخی نقل‌ها، مسلم بن عقیل هنگامی که وارد کوفه شد، اول به خانه مسلم بن عوسجه رفت.^۶ مردم کوفه در آنجا به دیدارش می‌رفتند و بیعت خود را با امام حسین علیه السلام ابراز می‌داشتند.^۷

معمل، جاسوس عبیدالله بن زیاد از طریق وی از مخفیگاه مسلم بن عقیل آگاه شد.^۸ مسلم بن عقیل پس از دستگیری هانی بن عروه، مسلم بن عوسجه را به فرماندهی قبیله مذحج و بنی اسد برگزید.^۹ او پس از شهادت مسلم بن عقیل مدتی مخفی شد و پس از آن با اهل

۱. حسینی طهرانی، معاد شناسی، انتشارات علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۳۱۹.
 ۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۸۰.
 ۳. ابومخنف، مقتل الحسین علیه السلام، پاورقی، ص ۱۳۸-۱۳۶.
 ۴. ززکی، اعلام، ۱۹۹۲م، ج ۷، ص ۲۲۲.
 ۵. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۰.
 ۶. ابن کثیر، البدایه و النهایه، دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۱۵۲.
 ۷. ابن کثیر، البدایه و النهایه، دار احیاء التراث العربی، ج ۸، ص ۱۶۳.
 ۸. ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۲۲۵.
 ۹. قرشی، موسوعة سيرة اهل البيت علیهم السلام، ج ۱۳، ص ۳۸۰.

و عیالش به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار شد تا در کربلا به خدمت امام رسید.^۱

واقعه کربلا

بر اساس برخی روایات همسر و فرزندان مسلم بن عوسجه نیز در کربلا حضور داشته‌اند. خلف بن مسلم بن عوسجه، در کنار پدرش حضور داشت و در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. آنچه در برخی از نقل‌ها آمده که جوانی از خیمه‌ها بیرون آمد تا امام حسین علیه السلام را یاری کند و مادرش نیز در پی او آمد. او، همان پسر مسلم بن عوسجه است.^۲

در شب عاشورا

در شب عاشورا زمانی که امام حسین علیه السلام در سخنرانی خود بیعت را از یاران خود برداشت و به آنان اجازه رفتن داد، یاران امام هر یک با عبارتی علاقه خود را به امام علیه السلام ابراز کردند و بر عهد خود پای فشردند. بعد از جوانان بنی هاشم، مسلم بن عوسجه اولین کسی بود که بلند شد و گفت: «ای ابا عبدالله! آیا ما تو را رها کنیم؟! آنگاه در مورد ادای حق تو در پیشگاه الهی چه عذری بیاوریم؟! من دست از تو بر نمی‌دارم تا اینکه نیزه‌ام را آن قدر به سینه‌های دشمن بکوبم تا بشکند و با شمشیر خود آنان را آن قدر بزنم تا شمشیر از دستم بیفتد و بعد از آن اگر هیچ سلاحی نداشته باشم، دشمن را سنگ باران خواهم کرد تا همراه تو بمیرم.»^۳

۱. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۳۷.

۲. حائری، شجرة طوبی، نجف، ج ۱، ص ۴۸.

۳. فَقَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ، فَقَالَ: أَنْحُنْ نُخَلِّي عَنْكَ وَلَمَّا نُعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟! أَمَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُحْمِي، وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أِفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ دُونَكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ. محمدی

در روز عاشورا

به نقل شیخ مفید در روز عاشورا یاران امام حسین علیه السلام برای حفاظت از پشت خیمه‌ها خندقی آماده و در داخل آن آتش روشن کرده بودند. وقتی که شمر بن ذی الجوشن آن همیزم‌ها و نی‌های شعله‌ور را دید، بین او و امام حسین علیه السلام سخنانی رد و بدل شد. مسلم بن عوسجه از امام حسین علیه السلام اجازه خواست تا شمر را هدف تیر قرار دهد. امام اجازه نداد و فرمود: «او را نزن من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم»^۱.

شهادت

مسلم اولین شهید عاشورا در میان یاران امام حسین علیه السلام است که در حمله اول به شهادت رسید.^۲ در روز عاشورا، جناح راست سپاه ابن سعد به فرماندهی عمرو بن حجاج به سپاه امام حمله کرد و درگیری دو سپاه به طرف شریعه فرات کشیده شد. در این درگیری مسلم بن عبدالله ضبائی و عبدالرحمن بن ابی خشکاره مسلم را زخمی کردند. امام حسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر بر سر بالین او آمدند. امام به او گفت: ای مسلم خدا تو را رحمت کند. سپس آیه «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۳ را قرائت کرد. حبیب گفت: «کشته شدن تو بر من بسی مشکل است ولی تو را به بهشت مزده می‌دهم»، مسلم بن عوسجه با صدای ضعیف گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. آنگاه حبیب به او گفت: اگر شهادت‌م نزدیک نبود، دوست داشتم آنچه برایت مهم است به من وصیت کنی تا حق دینی و خویشاوندی خود را ادا کرده

ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۶، ص ۲۰.

۱. مفید، الارشاد، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۴۹.

۲. ابی مخنف، وقعة الطف، ص ۲۲۵.

۳. احزاب، ۳۳.

باشم. مسلم بن عوسجه به امام عَلَيْهِ السَّلَام اشاره کرد و به حبيب گفت: «تو را وصيت مي‌کنم به اين شخص، خدای رحمت کند تا جان در بدن داری از او دفاع کن و از یاری اش دست مکش تا کشته شوی.» حبيب گفت: به وصيت تو عمل مي‌کنم و چشم تو را روشن مي‌گردانم.^۱

رجز مسلم بن عوسجه در روز عاشورا

وَ إِنَّ بَيْتِي فِي ذِي بَنِي أَسَدٍ إِنَّ تَسْأَلُوا عَنِّي فَلَإِي ذُو لَبَدٍ
وَ كَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارٍ صَمَدٍ فَمَنْ بَغَانِي حَائِدٌ عَنِ الرَّسَدِ
اگر درباره من پرسید، همانا من دارای شجاعت شیرم و نسیم از قبيله بنی اسد است.

کسی که بر من ستم روا دارد، از حق، منحرف و به خدای بی‌نیاز، کفر ورزیده است.^۲

زیارت‌نامه

در زیارت ناحیه مقدسه غیرمعروفه به او درود فرستاده شده است. همچنین او را نخستین شهید کربلا دانسته‌اند که امام حسین سوگند یاد کرده که از رستگاران است. همچنین کسانی که در قتل او شرکت داشته‌اند، مورد لعن امام قرار گرفته‌اند.^۳ در زیارت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در نیمه شعبان و غیر آن نیز نام وی آمده است.^۴

۱. سید بن طاووس، لهوف، ۱۳۷۸ ش، ص ۱۳۳.

۲. سماوی، ابصارالعین، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۳۹.

۳. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۵۰.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۴۰؛ سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۲۲۹.

منجح بن سهم

مُنَجِّح (منجح) بن سهم غلام امام سجاد ﷺ که در واقعه کربلا به شهادت رسید.

مادر منجح، کنیزی بود که امام حسین ﷺ از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خرید. او با غلامی به نام سهم ازدواج کرد و منجح به دنیا آمد. امام حسین ﷺ منجح را به خدمت امام سجاد ﷺ درآورد.^۱ پس از آنکه امام حسین ﷺ از مدینه به سمت مکه حرکت کرد، منجح نیز به همراه مادرش از مدینه خارج شد.^۲ البته برخی خروج او را از مدینه به همراه کاروان امام حسین ﷺ دانسته‌اند.^۳

منجح در واقعه عاشورا به شهادت رسید.^۴ زمان شهادت او ذکر نشده است؛ اما ابن شهر آشوب گفته است که در حمله نخست، ده تن از غلامان امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسین ﷺ به شهادت رسیدند.^۵ قاتل وی را حسان بن بکر حنظلی معرفی کرده‌اند.^۶ نام منجح در زیارت الشهداء به عنوان یکی از شهیدان آمده است.^۷



۱. شیرازی، ذخیره الدارين، بی‌تا، ص ۳۲۷.
 ۲. شیرازی، ذخیره الدارين، بی‌تا، ص ۳۲۷.
 ۳. سماوی، إِبصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۹۶.
 ۴. شیخ مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳ق، ص ۸۳؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۹۶۷م، ج ۵، ص ۴۶۹؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، خامسة، ۱۹۹۰م، ص ۴۷۸.
 ۵. ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۱۳.
 ۶. رشان، تسمية من قتل مع الحسين عليه السلام، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۲.
 ۷. ابن مشهدی، المزار الكبير، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۱.

نافع بن هلال بجلی

نافع بن هلال بَجَلِی یا نافع بن هلال جَمَلِی از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود^۱ و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت جست.^۲ گفته شده که نافع فردی شجاع و تیرانداز بوده است. از ابومخنف نقل شده که امیرمؤمنان علی علیه السلام او را آیین رزم آموخته بود.^۳

واقعه کربلا

نافع بن هلال قبل از شهادت مسلم بن عقیل از کوفه خارج شد^۴ او یکی از چهار نفری بود که در عذیب الهجانات، به امام حسین علیه السلام پیوستند. حضرت از آنان احوال مردم کوفه را پرسید و آنان در پاسخ گفتند: اشراف و بزرگان کوفه به جهت رشوه‌هایی که گرفته‌اند علیه شما هستند و بقیه مردم، دلشان با شما ولی شمشیرشان علیه شما است.^۵ در برخی منابع تاریخی به جای نافع بن هلال از جابر بن حارث سلمانی یاد شده است.^۶

تجدید بیعت با امام علیه السلام

روز دوم محرم، امام حسین علیه السلام وارد کربلا شد. حضرت اهل بیت علیهم السلام و یارانش را جمع کرد و خطاب به آنان سپس سخنانی ایراد کرد. پس از سخنان امام علیه السلام اصحاب در حمایت از آن حضرت علیه السلام، یکی پس از دیگری برخاستند و بر بیعت مجدد خود با ایشان پای فشردند. نافع،

۱. الامالی للشجری، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. السماوی، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۴۷.

۳. وقار شیرازی، عشره کامله، ص ۴۰۲.

۴. السماوی، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۱۴۷.

۵. ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۳۱.

۶. ابومخنف، وقعه الطف، ۱۴۱۷ق، ص ۲۳۸.

پس از زُهِیر بن قَین سخنانی در حمایت از امام ایراد کرد.^۱

آوردن آب

پس از این که به دستور عمر بن سعد، آب را بر اردوگاه امام حسین علیه السلام بستند، امام حسین علیه السلام حضرت ابوالفضل را شبانه با سی سوار و بیست پیاده از جمله نافع بن هلال، به سوی فرات برای آوردن آب فرستاد. نافع در جلوی آنان در حرکت بود تا به شریعه فرات رسیدند. آنان مقداری آب به خیمه‌ها رساندند.^۲

گفتگوی نافع بن هلال با عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج زبیدی: کیستی؟

نافع: از پسر عموهای تو؛ آمده‌ایم از این آب که ما را از آن منع کرده‌اید، بنوشیم.

گواریت باد بنوش! ولی برای حسین علیه السلام از این آب مبر

نه به خدا سوگند، قطره‌ای از آن آب نمی‌نوشم، در حالی که حسین علیه السلام و خاندان و یاران همراهش، همه تشنه‌اند.^۳

در نیمه‌های شب عاشورا که امام حسین علیه السلام، برای بررسی تپه‌ها و گردنه‌های اطراف، تنها از خیمه خارج شد؛ نافع آهسته به دنبال ایشان به راه افتاد. در راه بازگشت حضرت علیه السلام به نافع فرمود: «آیا نمی‌خواهی در این شب تار از بین این دو کوه بگذری و جان خودت را نجات دهی؟» نافع خود را به روی قدم‌های امام علیه السلام انداخت، گفت: «شمشیری دارم که به هزار درهم می‌ارزد و اسبی دارم که به همین

۱. ابن اعثم الکوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۸۳؛ الملهوف، ص ۱۳۸.

۲. البلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱؛ الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، صص ۴۱۲ -

۴۱۳؛ ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷. مقتل الحسین، خوارزمی ج ۱، صص ۳۴۶-۳۴۷.

۳. البلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱؛ الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، صص ۴۱۲ -

۴۱۳؛ ابوالفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷. مقتل الحسین، خوارزمی ج ۱، صص ۳۴۶-۳۴۷

اندازه می‌ارزد، پس به آن خدایی که به حضور در رکاب شما، بر من منت نهاد سوگند، تا هنگامی که شمشیرم به کار آید هرگز از شما جدا نمی‌شوم.»^۱

همچنین گفته شده است نافع هنگامی که احساس کرد اهل بیت امام حسین نگران وفاداری اصحاب آن حضرت هستند. با مشورت حبیب بن مظاهر اصحاب امام را نزدیک خیمه آن حضرت جمع کردند و آنان وفاداری خود را نسبت به امام اعلام کردند.^۲

روز عاشورا

برخی نقل کرده‌اند که هلال بن نافع تازه ازدواج کرده بود و چون روز عاشورا اراده میدان نبرد کرد، همسرش او را از رفتن منع نمود؛ ولی او بریاری امام ع اصرار ورزید، و چون امام ع از قضیه آگاه شد، هلال را فرمود: همسرت نگران است و من دوست ندارم در جوانی به فراق یکدیگر مبتلا شوید؛ اگر می‌خواهی عیالت را بردار و از این بیابان برو. هلال گفت: ای پسر رسول خدا ص اگر در سختی تو را رها کنم و سراغ عیش و نوش خود روم، فردای قیامت پاسخ جدت رسول خدا ص را چه گویم.^۳

گفته شده است در روز عاشورا پس از آنکه عمرو بن قَرظَه انصاری به شهادت رسید، برادرش علی، که از سپاهیان عمر بن سعد بود، به امام اعتراض کرد و به آن حضرت حمله کرد. اما نافع بن هلال او را مجروح ساخت.^۴

۱. بهبهانی، الدمعة الساکبة ج ۴، ص ۲۷۳؛ المقرم، مقتل الحسين ع، ص ۲۱۹.

۲. بهبهانی، الدمعة الساکبة ج ۴، ص ۲۷۳-۲۷۴؛ المقرم، مقتل الحسين ع، ص ۲۱۹.

۳. روضة الشهداء، ص ۲۹۸. ناسخ التواریخ ج ۲، ص ۲۷۷.

۴. البلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۲ و الطبری، تاریخ، ص ۴۳۴ و علی بن ابی الکریم ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۷.

شهادت

لشکر عمر بن سعد در حمله دسته جمعی او را محاصره کرده و هدف تیر و سنگ قرار دادند و بازوان او را شکسته و او را به اسارت گرفتند. شمر و گروهی از یارانش، او را نزد عمر بن سعد آوردند. عمر بن سعد به او گفت: «ای نافع! وای بر تو! چرا با خود چنین کردی؟» نافع در حالی که خون بر محاسنش جاری بود گفت: «پروردگار من از قصد من آگاه است.» «به خدا سوگند، من دوازده نفر از شما را کشتم و خودم را ملامت نمی‌کنم، اگر بازوان من سالم بود نمی‌توانستید مرا اسیر کنید.»

عمر بن سعد به شمر دستور داد تا او را بکشد! نافع به شمر گفت: «به خدا قسم ای شمر! اگر تو از مسلمین باشی بر تو سخت خواهد بود که خدا را ملاقات کنی، در حالی که خون‌های ما را برگردن داشته باشی. خدا را سپاس می‌گویم که مرگ ما را به دست بدترین خلقش، قرار داد!» سپس به دست شمر به شهادت می‌رسد.^۱

نام نافع بن هلال در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام و زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

رجز خوانی

گفته شده است که نافع در روز عاشورا، نامش را بر روی تیرهای خود نوشته بود، آنها را مسموم می‌کرد و به سوی دشمن پرتاب می‌کرد. و در حین پرتاب تیرها این رجز را می‌خواند:

وَالنَّفْسُ لِأَنَّفَعُهَا إِشْفَاقُهَا أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمًا أَفْوَاقُهَا
لَمَّا لَأَنَّ أَرْضَهَا رِشَاقُهَا مَسْمُومَةٌ تَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا

«تیرهایی پرتاب می‌کنم که بر بالای آن نوشته شده است و جان را

۱. نسخ التواریخ ج ۲، ص ۲۷۷-۲۷۹. البلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷ و الطبری، تاریخ، ص ۴۴۱-۴۴۲ و ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۷۱-۷۲.

ترس از آن سودی نبخشید؛ در حالی که مسموم و مستانه جلو می‌رود، تا این که زمین رزمگاه را پر از تیرهای لطیف کند»^۱
 همچنین گفته شده است او ۱۲ نفر از سپاهیان عمر بن سعد را با تیر کشت و هنگامی که تیرهایش تمام شد، با شمشیر به لشکر عمر سعد حمله می‌کرد.^۲

دیني عَلَى دِينَ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيُّ
 فَذَلِكَ رَأْيِي وَالْأَقْيَ عَمَلِي إِنَّ أُقْتَلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي
 «من جوان یمنی جملی هستم، که دینم همان دین حسین علیه السلام و علی علیه السلام است؛ آرزویم امروز این است که کشته شوم. پس آن رأی من است و عملم را خود ملاقات می‌کنم.»^۳
 دیني عَلَى دِينَ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ إِنَّ تُنَكِّرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْجَمَلِيِّ
 «اگر مرا نمی‌شناسید خودم را معرفی کنم، من از قبیله جملی هستم، و آئین و دینم همان دین حسین بن علی علیه السلام است.»^۴
 هنگامی که این رجز را خواند مردی از لشکر عمر بن سعد به نام مزاحم بن حریث گفت ما بردین عثمان هستیم. نافع گفت تو بردین شیطانی و او را کشت.^۵



۱. الکوفی، الفتوح، ص ۱۱۰ و البحرانی، العوالم، ص ۲۷۱.
 ۲. البلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ الطبری، تاریخ، ص ۴۴۱ - ۴۴۲ و ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۷۱ - ۷۲.
 ۳. ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۰۴.
 ۴. الطبری، تاریخ، ص ۴۳۵ و شیخ مفید؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳ و الموفق بن احمد الخوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴ - ۱۵ و طبرسی؛ اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۶۲.
 ۵. الطبری، تاریخ، ص ۴۳۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳.

هانی بن عروه

هانی بن عروه از شیعیان متعصب امیرالمؤمنین علیه السلام^۱ و از اصحاب آن حضرت^۲، از طایفه بنی مراد، از قبیله‌ی مَدْحَج^۳، شیخ و زعیم بنی مراد^۴ و نزد مردم کوفه، بسیار وجیه و دارای اعتبار بود.^۵

زندگی هانی تا ورود مسلم به کوفه

درباره زندگی او تا ورود مسلم بن عقیل به کوفه، به عنوان سفیر امام حسین علیه السلام در جریان واقعه کربلا، اطلاعات اندکی وجود دارد. وی در جنگ جمل^۶ و صفین^۷ حضور داشت و در صفین، امیرالمؤمنین علیه السلام با او مشورت می‌کرد. هنگامی که امام، اشعث بن قیس را از ریاست دو قبیله‌ی ربیع و کنده برکنار کرد، هانی به امام پیشنهاد داد جانشینی همتای اشعث برای ریاست این دو قبیله انتخاب کند.^۸ هانی بن عروه به قبیله‌ی خود تعصب داشت؛ زمانی که کثیر بن شهاب مدحجی، والی خراسان، متهم به اختلاس شد و به کوفه گریخت، هانی به وی پناه داد و از این رو معاویه به او عتاب کرد.^۹ زمانی که معاویه برای پسرش یزید، از مردم کوفه بیعت می‌گرفت، هانی از مخالفان بود و حتی می‌گفت که از معاویه بخاطر انجام چنین کاری تعجب می‌کند و خصوصیات زشت یزید را برمی‌شمرد.^{۱۰} هانی یکی از ارکان قیام حجر بن



۱. امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۴۴.

۲. طوسی، رجال، ۱۴۲۰ق، ص ۸۵.

۳. ابن عبدربه، العقد الفرید، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۳۶۳؛ ابن حزم اندلسی، جمهرة الانساب العرب، ۱۴۱۸ق، ص ۴۰۶.

۴. تستری، قاموس الرجال، جماعه المدرسین، ج ۱۰، ص ۴۹۰.

۵. ابن قتیبه، الامامه والسیاسه، ج ۲، ص ۴.

۶. ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۰.

۷. ابن مزاحم، وقعة الصفین، ص ۱۳۷.

۸. ابن مزاحم، وقعة الصفین، ص ۱۳۷.

۹. زرکی، الاعلام، ج ۸، ص ۶۸.

۱۰. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸،

عدی بر ضد زیاد بن ابیه بود.^۱

نقش هانی در قیام مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل، پس از آگاهی از آمدن عبیدالله بن زیاد به کوفه و تهدیدهای او، از خانه‌ی مختار بن ابوعبید ثقفی به خانه‌ی هانی بن عروه رفت.^۲

بنا بر نقلی، هانی مایل نبود مسلم وارد خانه او شود، اما پس از ورود مسلم، با تمام وجود از او دفاع کرد.^۳ خانه‌ی هانی از این رو انتخاب شد که از نظر اجتماعی، او بانفوذتر از مختار بود. خانه هانی از زمان ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه مرکز فعالیت‌های سیاسی و نظامی بود و شیعیان به خانه او آمد و شد می‌کردند.^۴

شریک بن الاعور نیز - که از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و از شیعیان بزرگ بصره بود و به همراه عبیدالله به کوفه آمده بود - بیمار گردید و او نیز به خانه‌ی هانی، که از دوستانش بود، وارد شد^۵ و هانی را به یاری مسلم تشویق کرد و در خانه هانی نقشه کشتن عبیدالله را کشید^۶ به این ترتیب که در زمان عیادت عبیدالله از او، در خانه هانی

۱. ۴۰۷؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۹۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۵.

۳. رجوع کنید به بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۶؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۳؛

طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۶۲؛ ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۰؛ مسعودی، مروج

الذهب، ج ۳، ص ۲۵۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۹.

۴. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۳۶۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۵.

۵. رجوع کنید به دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۷۹۸.

۶. ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۹۳.

۷. رجوع کنید به ثقفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۹۳-۷۹۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷؛

دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۸. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۵؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ طبری، تاریخ

طبری، ج ۵، ص ۴۳۳؛ ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۲-۴۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل

الطالبیین، ص ۹۸-۹۹.

انجام گیرد.^۱ به هر حال، این طرح به این سبب که هانی مایل نبود مهمانش در خانه‌اش کشته شود، عملی نشد.^۲

دستگیری و شهادت

عبیدالله بن زیاد یکی از بردگان شامی خود را مأمور تحت نظر گرفتن خانه‌ی هانی کرد^۳ و چون هانی به دیدار ابن زیاد نرفت، با مکر و حيله، به واسطه‌ی محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه^۴ و عمرو بن حجاج زبیدی^۵ - که هر سه از اقوام و دوستان هانی بودند - او را به دارالاماره کشاند و بین او و مسلم بن عقیل جدایی افتاد و به شکست قیام مسلم انجامید.

از آنجا که هانی حاضر نشد مسلم بن عقیل را به عبیدالله تسلیم کند، شکنجه شد، به طوری که بینی او شکستند و وی را به زندان انداختند.^۶ در هشتم ذیحجه سال ۶۰ و پس از شهادت مسلم بن عقیل، هانی را دست بسته به بازار قصابان بردند و به دستور عبیدالله بن زیاد، غلام ترک عبیدالله، به نام رشید، سر از بدنش جدا کرد.^۷

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۵؛ ابن قتیبه، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۴؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۳؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۳، که گفته است عماره بن عبید سلولی پیشنهاد دهنده بود.
۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۵؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۳؛ ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۲-۴۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۹، که نوشته است همسر هانی موافق نبود.
۳. رجوع کنید به بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۶-۳۳۷؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۴۸، ۳۶۲؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۴۱-۴۲؛ مفید، الارشاد، ص ۴۵-۴۶.
۴. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۶.
۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۴۹؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۴۵؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴.
۶. رجوع کنید به دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۵-۳۶۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۵۲؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۴۶-۴۷.
۷. ابن سعد، الطبقات، ج ۵، ص ۱۲۲؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۵-۳۶۷؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۶۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۴۴.

بنا بر نقل مسعودی،^۱ هانی هرگاه قبیله‌ی بنی مراد را به یاری می‌خواند، ۴۰۰۰ مرد زره‌پوش سواره و ۸۰۰۰ نظامی پیاده با او حرکت می‌کردند و اگر قبایل هم‌پیمان خود را دعوت می‌کرد، ۳۰۰۰۰ زره‌پوش نظامی در رکابش بودند، اما هنگامی که به سوی قتلگاه می‌رفت، از آن همه مردان جنگی، هیچ کس درخواست یاری‌اش را اجابت نکرد^۲ امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرگ او را پیش بینی کرده بود.^۳

عبیدالله بن زیاد سرمسلم و هانی را، توسط هانی بن ابی حیه همدانی و زبیر بن آروج تمیمی، نزد یزید فرستاد و یزید او را تشویق کرد.^۴ جسد آن دو را در بازار کناسه بر زمین کشیدند^۵ و سپس به‌دار آویختند.^۶

واکنش امام حسین علیه‌السلام به شهادت هانی

خبر شهادت هانی و مسلم در میانه راه کوفه، در منزلی به نام ثعلبیه^۷ یا زرود^۸ یا قادسیه^۹ و یا قطقانه^{۱۰}، به امام حسین علیه‌السلام رسید. امام بر مرگ آن دو گریست و آیه استرجاع را خواند و چندین مرتبه از خداوند برای آنان درخواست رحمت کرد.^{۱۱} عبدالله بن زبیر اسدی، در قطعه شعری، شهادت آن دو را وصف کرده است.^{۱۲}

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۶۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۷؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۹۳.

۳. امین، اعیان الشیعه، ج ۱۴۰۶، ص ۷، ج ۷، ص ۷.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۰.

۵. ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۵۷.

۶. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۹.

۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۲.

۸. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۹. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۶.

۱۰. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳.

۱۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳.

۱۲. رجوع کنید به دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۰.

مزار

هانی را در کنار دارالاماره کوفه به خاک سپردند. اکنون مزارش به مسجد کوفه متصل است و پشت قبر مسلم بن عقیل و در جهت شمال آن قرار دارد^۱ آستانه هانی بن عروه هم اکنون یکی از زیارت‌گاه‌های شیعیان است. هانی دارای زیارت نامه مخصوصی است که در آن، وی عبدصالح و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام خوانده شده است.^۲



۱. امین، اعیان الشیعه، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۷.
 ۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۸۰.

وهب بن وهب یا وهب بن عبدالله بن حباب کلبی از شهدای واقعه کربلا و یاران امام حسین علیه السلام است. منابع تاریخی وهب را جوانی مسیحی دانسته‌اند که به همراه مادرش به دست امام حسین علیه السلام مسلمان شد و همراه با امام به کربلا آمد و در روز عاشورا به شهادت رسید.

برخی، نام وهب را متعلق به دو تن از شهیدان کربلا می‌دانند که یکی پسر وهب بوده و دیگری پسر عبدالله بن حباب، دیگران تنها از یک وهب در کربلا صحبت می‌کنند. برخی از نویسندگان نیز معتقدند فردی به نام وهب وجود خارجی نداشته است؛ این گروه به علت مشابهت نقل‌های منابع تاریخی درباره وهب با فرد دیگری از شهدای کربلا به نام عبدالله بن عمیر کلبی، این دو تن را یک نفر می‌دانند.

پژوهش‌های متأخرتر با قبول وجود مشابهت بین جریانات مرتبط با وهب و عبدالله بن عمیر، دو نفر بودن آن‌ها را نه تنها بعید نمی‌دانند بلکه با اشاره به تفاوت‌های بسیاری نیز که در شرح حال هریک وجود دارد، احتمال آن‌را قوی‌تر نیز می‌دانند. مهم‌ترین تفاوت این دو در آن است که منابع تاریخی وهب را نصرانی (مسیحی) مسلمان شده به دست امام حسین علیه السلام معرفی کرده‌اند در حالی که در شرح حال عبدالله بن عمیر آمده که وی از اصحاب قدیمی امام حسین علیه السلام بوده است.^۱

جنگ و شهادت

به نقل منابع تاریخی وهب پس از از بُریر بن خُصیر^۲ و یا زیاد بن

۱. محمدی ری شهری، دانشنامه امام حسین، ۱۳۸۸ش، ج ۶، ص ۳۸۱.

۲. ابن طاووس، لهوف، ۱۳۵۳ش، ص ۱۰۵؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۰۴؛ ابن شهر آشوب، المناقب، نشر علامه، ج ۴، ص ۱۰۱.

مهاجر کندی^۱ و قبل از عمرو بن خالد ازدی^۲ یا مُسْلِم بن عَوْسَجِه اَسَدی^۳ یا هلال بن حجاج^۴ به میدان جنگ رفت. درباره مبارزه او نقل‌هایی وجود دارد و گفته شده در میان نبرد به سمت مادر و همسرش بازگشته و از مادرش می‌پرسد که آیا از او راضی شده است یا نه؟ و در جواب، کشته شدن در راه حسین علیه السلام را شرط رضایت مادر می‌یابد.^۵ در این بازگشت مکالمات بین وهب و همسرش نیز نقل شده است.^۶ درباره نحوه شهادت وهب نقل‌های مختلفی وجود دارد^۷ و با روایات مربوط به شهادت عبدالله بن عمیر کلبی مخلوط شده است. نقل‌هایی مانند اینکه همسرش نیز به میدان جنگ رفته، لباس او را گرفت و گفت باز نمی‌گردم تا با تو بمیرم و امام حسین علیه السلام وی را با وعده پاداش خیر در آخرت به خیمه‌ها باز گرداند^۸ پس او نزد زنان بازگشت. گفته شده وهب دوازده نفر پیاده و نوزده نفر سواره را از سپاه ابن سعد کشته است^۹ او اسیر شد با دستور عمر سعد گردن ش را زدند سپس سرش را به سمت سپاه امام حسین علیه السلام پرتاب کردند.^{۱۰}

۱. صدوق، امالی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۱.
۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۰۵؛ ابن شهر آشوب، المناقب، نشر علامه، ج ۴، ص ۱۰۱.
۳. ابن طاووس، لهوف، ۱۳۵۳ش، ص ۱۰۵.
۴. صدوق، امالی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۱.
۵. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۶.
۶. خوارزمی، مقتل الحسین، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۶.
۷. مقایسه کنید: صدوق، امالی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۱ و نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۵۸-۲۵۹ و خوارزمی، مقتل الحسین، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۶.
۸. ابن طاووس، لهوف، ۱۳۵۳ش، ص ۱۰۶.
۹. قمی، نفس المهموم، ۱۳۷۹ش، ص ۲۵۹.
۱۰. صدوق، امالی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۶۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۵.

یزید بن ثبیط عبدی بصری را از یاران ابوالاسود دوئلی شمرده‌اند.^۱ او در بصره زندگی می‌کرد و ده پسر داشت. پس از رسیدن نامه امام حسین علیه السلام به بصره برای دعوت به یاری، یزید بن ثبیط در جمع عده‌ای از شیعیان بصره که در خانه ماریه دخترمنقذ گرد هم آمده بودند، اعلام کرد قصد دارد برای یاری امام حسین به مکه برود. او با دو تن از پسرانش به نام‌های عبدالله و عبیدالله در ابطح در نزدیکی مکه به کاروان امام پیوستند. نقل شده است وقتی خبر رسیدن یزید بن ثبیط به امام حسین رسید، امام برای دیدن او به سمت خیمه‌اش رفت، در حالی‌که یزید نیز برای دیدن امام به سوی خیمه‌گاه امام رفته بود. امام در خیمه یزید به انتظار بازگشت او نشست. وقتی یزید به خیمه‌گاه امام رسید به او گفتند امام برای دیدن او رفته است. او به خیمه‌اش بازگشت و وقتی امام را دید، این آیه را خواند: «بَفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»^۲ سپس سلام کرد و نزد امام نشست و آنچه رخ داده بود به اطلاع ایشان رساند. امام در حق او دعای خیر کرد. از آن پس آنها با کاروان امام حسین همراه شدند.^۳ در برخی منابع تاریخی گفته شده است غلامش سالم نیز به همراه او بوده است.^۴

در روز عاشورا او و پسرانش به شهادت رسیدند؛^۵ برخی منابع شهادت او را در نبرد تن به تن^۶ و برخی در حمله نخستین^۷ ذکر کرده‌اند. در زیارت ناحیه نام او و فرزندانش آمده است: «السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ»

۱. ابصار العین، ص ۱۸۹.

۲. یونس، ۵۸.

۳. طبری، تاریخ، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۴.

۴. مامقانی، تنقیح المقال، ۱۳۴۹-۱۳۵۲ق، ج ۲، ص ۱۱۷.

۵. طبری، تاریخ، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۳۵۳.

۶. سماوی، ابصار العین، ۱۴۱۹ق، ص ۱۹۰.

۷. الحدائق الوردیه، ص ۱۰۴.

یزید بن زیاد بن مهاصر کندی

یزید بن زیاد بن مهاصر مشهور به ابوالشعثاء کندی از اصحاب امام حسین علیه السلام و از شهدای کربلا است. در مورد زمان پیوستن او به امام حسین علیه السلام دو نقل وجود دارد:

بنابریک نقل، او همراه لشکر عمر بن سعد از کوفه به کربلا آمد؛ ولی وقتی دید پیشنهادهای امام حسین علیه السلام پذیرفته نشد، به سپاه امام پیوست.^۱

در نقل دیگری آمده است او پیش از آنکه حربن یزید و سپاهش به امام حسین علیه السلام برسند، از کوفه خارج شد و به امام پیوست. وقتی ابن زیاد، برای حر نامه فرستاد، ابوالشعثاء، آورنده نامه را که هم‌قبیله‌اش بود، شناخت و به او گفت:

مادرت به عزایت بنشیند؛ چه پیامی آورده‌ای؟ او گفت: من از امام خود اطاعت کرده و به بیعت خود با او وفا نموده‌ام. ابوالشعثاء گفت: پروردگارت را نافرمانی کرده و امام خود را در راه هلاکت خویش اطاعت کرده‌ای و ننگ و آتش را کسب نموده‌ای. آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که **«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»**^۲

واقعه کربلا

او در روز عاشورا سوار بر اسب خود می‌جنگید و وقتی اسبش پی شد، در برابر امام حسین روی زانو نشست و صد تیر به سوی لشکر عمر سعد پرتاب کرد. پس از هر تیری که می‌انداخت می‌گفت:

فرسان العرجله انابا بن همدله

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۴۶.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ حسینی حائری شیرازی، ذخیره الدارین، ص ۲۳۹.



من فرزند بهدله، قهرمان پیاده نظام هستم.

امام حسین که او را در این حال دید در حق او چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمَيْتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ

خداوندا تیرش را به هدف بنشان و پاداش وی را بهشت قرار ده.^۱
وقتی تیرهایش تمام شد برخاست و گفت: تنها پنج تیرم به خطا رفت.
سپس با شمشیر به سوی دشمن حمله کرد در حالی که چنین رجز
خواند:

أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ بَغْيِلِ خَادِرٍ اِنَّا يَزِيدُ وَاِبِي مُهَاصِرِ
وَلَا بِنِ سَعْدِ تَارِكٍ وَهَاجِرِ يَا رَبِّ اِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرِ
من یزیدم و پدرم مهاصر است، دلیرتر از شیر بیشه هستم؛
خدایا من یاور حسینم، و ابن سعد را رها کرده و از او دوری گزیده‌ام.
او جنگید تا به شهادت رسید.^۲



۱. قصص، ۴۱، طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ حسینی حائری شیرازی، ذخیره الدارین، ص ۲۳۹.
۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۴۵؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۷۲.

یزید بن مغفل جعفی

یزید بن مغفل جعفی از یاران امیرالمومنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و از شهدای کربلا است. وی پسرعموی حجاج بن مسروق جعفی (از شهدای کربلا) و یکی از شجاعان شیعه و از شاعران توانا بود.^۱ با دقت در کتاب‌های تاریخی و رجالی می‌توان نتیجه گرفت که در آن دوره دو یزید بن معقل وجود داشته است؛ یکی یزید بن معقل (یزید بن مغفل) جعفی که از اصحاب و یاران امام حسین علیه السلام و از شهدای کربلا است و دیگری یزید بن معقل بن عمیر بن ربیع، که از طرفداران امویان و در سپاه عمر سعد در دهم محرم سال ۶۱ هجری حضور داشت و بدست بربر بن خضیر از اصحاب امام کشته شد.^۲

یار امیرالمؤمنین علیه السلام

بر اساس نقل‌های تاریخی، یزید بن مغفل، از جمله اصحاب و یاران حضرت علی علیه السلام بود که در جنگ صفین در کنار امام و در مقابل سپاه معاویه قرار گرفت. همچنین در دوران حضرت علی علیه السلام در زمانی که خوارج به رهبری خریب بن راشد در منطقه اهواز و ساحل دریا دست به شورش زده بودند، او در یاری امام شرکت نمود و فرماندهی میمنه سپاه را برعهده داشت که سرانجام این جنگ به شکست خوارج و کشته شدن خریب منتهی شد.^۳

یار امام حسین علیه السلام

یزید بن مغفل در ماجرای قیام امام حسین، در شهر مکه همراه با

۱. طیبی، با کاروان حسینی، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۳. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۲۸؛ حسینی شیرازی، ذخیره الدارین، ۱۴۲۲ق، ج ۱،

ص ۴۰۷؛ طیبی، با کاروان حسینی، ج ۱، ص ۳۴۴.



حجاج بن مسروق به امام حسین علیه السلام ملحق شد و از آنجا تا کربلا آن حضرت را همراهی کرد، در بین راه، وقتی که امام به قصر بنی مقاتل رسید و خیمه عبیدالله بن حر جعفی را دید، حجاج بن مسروق جعفی و یزید بن مغفل جعفی را برای دعوت نزد عبیدالله بن حر فرستاد. این دو نفر پیام امام را به عبیدالله بن حر ابلاغ کردند و سخنان او را به امام حسین علیه السلام رساندند.^۱

در روز عاشورا، یزید بن مغفل از امام حسین علیه السلام اجازه مبارزه خواست. پس از آنکه امام اجازه فرمود، گام پیش نهاد و این رجز را می خواند:

وفي يميني نصل سيف منجل اناي زيد وانا ابن مغفل
عن الحسين الماجد المفضل اعلو به الهامات وسط القسطل
من يزيده و پسر مغفل هستم؛ و در کفم شمشیری است برنده و پیکانی
چاک دهنده.

بدان وسیله در میان گرد و غبار بر مردم حمله می برم: در دفاع از حسین ارجمند و با فضیلت.

مورخان گفته اند که او چنان جنگی کرد که مانند آن دیده نشده بود. عده ای را کشت و آنگاه خود به شهادت رسید.^۲

ابن حجر عسقلانی، رجز یزید بن مغفل را به گونه دیگری نقل می کند که با این رجز متفاوت است.^۳

در زیارت نامه ها

در زیارت ناحیه مقدسه معروف به زیارت الشهداء سلامی بر او فرستاده شده است: «السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الْجُعْفِيِّ» و در نسخه ای دیگر از همین زیارت، نام او «بدر بن معقل جعفی»^۴ ذکر شده و محتوای همین

۱. حسینی شیرازی، ذخیره الدارين، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۴۰۷؛ طبسی، با کاروان حسینی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. سماوی، إِبْصَارُ الْعَيْنِ، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۵۳؛ طبسی، با کاروان حسینی، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. ابن حجر، الإصَابَةُ، ۱۹۹۵م، ج ۶، ص ۵۵۴.

۴. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ۱۳۷۶ش، ج ۳، ص ۷۸.

نسخه در برخی کتاب‌های رجالی آمده است^۱ برخی رجال‌شناسان معتقدند که «مُنْذِرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ الْجَعْفِيِّ» که در زیارت رجبیه امام حسین علیه السلام به او سلام داده شده همین یزید بن مغل است.^۲ بنابراین نظر، نام او در این دو زیارت‌نامه اما با اسامی متفاوت ذکر شده است.

۱. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۸۱.
۲. شمس‌الدین، أنصار الحسین، ج ۱، ص ۸۸.

«نسخه دیجیتال آثار دفتر با موضوع محرم»



خورشید نینوا



سیری در رجزها و شعار عاشورانیان



تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی



اسلام حسینی و اسلام یزیدی



اصحاب امام حسین علیه السلام



شیعه انقلابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوْلَ ظَالِمِي ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
وَ آخِرَتَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ
الَّتِي (الَّذِينَ) جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ
وَ تَابَعَتْ (تَابَعَتْ) عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُهُمْ جَمِيعاً
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي
حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ (أَبَداً) مَا
بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ
العَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

منبر رفتن و سخن گفتن در امر دین، جزو شریف‌ترین کارهاست، و باید و شاید که شریف‌ترین انسان‌ها و عالم‌ترین و آگاه‌ترین آنها به مسائل اسلامی و عامل‌ترین آن‌ها به احکام شرعی، در این راه قدم بردارند و آن را برای خود افتخاری بدانند؛ کما این که در گذشته هم همین‌طور بوده است. افرادی مثل شیخ جعفر شوشتری -عالم اخلاقی بزرگ- که خود منبری بوده است؛ یا مرحوم حاج آقا رضا همدانی واعظ و امثال اینها. در گذشته، شخصیت‌های علمی و چهره‌های معروف تقوایی و دینی، متصف به این صفت و مفتخر به این فن بوده‌اند.

دیدار روحانیون و مبلغان،

در آستانه‌ی ماه محرم ۲۰ / تیر / ۱۳۷۰



مرکز رسیدگی به امور مساجد

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

سایت: www.Masjed.ir - www.MasjedPajoh.ir

آدرس: قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی رحمته الله علیه، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل علیه السلام، پلاک ۱۰۳

